



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



مرزهای توحید و شرک در قرآن

آیت الله محمد تقی سبحانی

ترجمه: مهدی فرزین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرزهای توحید و شرک در قرآن

نویسنده:

جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	مرزهای توحید و شرک در قرآن
۸	مشخصات کتاب
۸	پیش‌گفتار مترجم
۱۴	مقدمه مؤلف:
۱۶	کلمه توحید و توحید کلمه
۲۴	فصل نخست: تبیین ایمان و کفر
۲۴	اشاره
۳۱	سنت پیامبر و تکفیر مسلمانان:
۳۸	فصل دوم: اقسام و مراتب توحید
۳۸	اشاره
۳۸	اول: توحید در ذات
۳۹	دوم: توحید در خالقیت
۴۰	سوم: توحید در ربوبیت
۴۶	چهارم: توحید در تشریح و قانونگذاری
۴۷	پنجم: توحید در اطاعت و بندگی
۴۹	ششم: توحید در حاکمیت
۵۰	هفتم: توحید در عبادت
۵۲	فصل سوم: ماهیت عبادت و عناصر تشکیل دهنده آن
۷۰	فصل چهارم: تعریف عبادت
۷۶	فصل پنجم: بررسی کاربردی مفهوم عبادت
۷۶	اشاره
۷۸	۱. زیارت قبور

۲. مسافرت برای زیارت قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ ۸۸
۳. ساختن آرامگاه بر روی قبور ۹۸
- اشاره ۹۸
- بنای بر قبور از نگاه تکریم و محبت: ۱۰۴
۴. ساختن مسجد بر روی قبور و نماز خواندن در آن ۱۱۴
- اشاره ۱۱۴
- سیره مسلمانان در ساختن مسجد بر قبور انسانهای شایسته ۱۱۶
۵. توسل به انبیاء و صالحان ۱۲۸
- اشاره ۱۲۸
- الف- توسل به دعای پیامبر و صالحین در حال حیات آنان ۱۳۲
- ب- توسل به مقام و شخصیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ ۱۳۳
- ج. توسل به حق پیامبر و انبیاء و صالحین ۱۴۳
- د- توسل به دعای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ و صالحین پس از رحلت آنان ۱۴۷
- ۶ بهره‌مندی اموات از اعمال زنده‌ها ۱۶۸
- اشاره ۱۶۸
- بهره‌مندی انسان از نتیجه عمل خود و دیگران ۱۶۹
- نذر برای اموات: ۱۷۶
- ۷ تبرک به آثار انبیاء و صالحین ۱۸۰
- ۸ جشن میلاد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ و مسئله بدعت ۱۸۶
- اشاره ۱۸۶
- جشن میلاد انبیاء، ائمه علیهم السّلام و اولیای الهی ۱۹۲
- ۹ گریه بر اموات ۱۹۶
- ۱۰ سوگند دادن خداوند به حق اولیای الهی ۲۱۲
- ۱۱ سوگند به غیر خداوند ۲۲۰

۲۲۸ ۱۲ نام گذاری فرزندان به نام پیامبر و یا امام با پیشوند «عبد»

۲۳۲ درباره مرکز

مرزهای توحید و شرک در قرآن

مشخصات کتاب

- سرشناسه : سبحانی تبریزی، جعفر، - ۱۳۰۸
- عنوان و نام پدیدآور : مرزهای توحید و شرک در قرآن/ نگارش جعفر سبحانی؛ ترجمه مهدی عزیزان
- مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر، ۱۳۸۰.
- مشخصات ظاهری : ص ۲۳۷
- شابک : ۹۶۴-۶۲۹۳-۸۸-۳۱۰۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۲۹۳-۸۸-۳۱۰۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۲۹۳-۸۸-۳۱۰۰۰۰ریال ؛ ۹۶۴-۶۲۹۳-۸۸-۳۱۰۰۰۰ریال
- وضعیت فهرست نویسی : فهرست‌نویسی قبلی
- یادداشت : اصل کتاب دو نام دارد " التوحید و الشرك فى القرآن الکریم " و " بحوث قرآنیة فى التوحید و الشرك یبحث "...
- یادداشت : چاپ دوم: ۱۰۰۰۰: ۱۳۸۰ ریال
- یادداشت : کتابنامه: ص. ۲۳۱ - ۲۲۵؛ همچنین به صورت زیرنویس
- موضوع : توحید -- جنبه‌های قرآنی
- موضوع : شرک -- جنبه‌های قرآنی
- شناسه افزوده : عزیزان، مهدی، مترجم
- رده بندی کنگره : BP۱۰۴/ت ۹ س ۲۳۰۴۱ ۱۳۸۰
- رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹
- شماره کتابشناسی ملی : م ۸۰-۲۶۹۱
- ص: ۱

پیش‌گفتار مترجم

برخورد و تضارب اندیشه‌ها، شرط لازم برای تکاپوی اندیشه‌ها است. از به هم پیوستن پرسش و پاسخ، فرزند فرخنده دانش زاده می‌شود و افکار آماده، به بارگاه رشد و کمال می‌رسند. پرسش‌ها و نقدها نه مانند باد پاییزی‌اند که باعث خزان برگ و بر درخت دانش شوند، بلکه مانند نسیم بهاری‌اند که دانه‌های خفته در خاک یا گیاهان تازه‌رسته را، به رستن و شکفتن و برگ و بار می‌نشانند.

البته و صد البته این همه در صورتی است که پرسش و پاسخ و تضارب اندیشه‌ها با هدف فهم حقیقت صورت گیرد و از مسیر درست جدال احس راه بگذرانند. اما آنجا که هدف، چیرگی بر حریف مقابل و با ابزار جدال جاهلانه باشد، به جای علم و اندیشه، کینه‌ها و دشمنی‌ها شعله می‌گیرد و خرمن اندیشه‌ورزان را می‌سوزد.

تعصبات ملی و نحله‌ای و یا انگیزه‌های ناپاک سیاسی، گاه از پشت پرده نقش می‌آفریند و مباحثات زلال علمی را گل آلود می‌کند. در این میان، عالمان امین و خردمندانند که باید هوشمندانه راه مباحثات علمی را از چاه منازعات سیاسی و عصبی باز شناسند و جهاد مقدس خود را به غنیمت ناچیز دنیا ن فروشند.

ص: ۲

ص: ۶

نقدها و پرسش‌هایی که پیرامون برخی اعتقادات اسلامی مانند توسل، طلب شفاعت، زیارت قبور، بنا بر قبور و ... مطرح شده است، زمینه‌ای را برای حلّ بعضی گره‌ها و یا تفصیل برخی مجمل‌ها فراهم آورده است.

این کتاب که به خامه استوار استاد بزرگوار و نویسنده گرانقدر حضرت آیة‌الله سبحانی در این زمینه تدوین و تألیف گردیده، از جمله گام‌های است که در این میدان برداشته شده است. گرچه ایشان تاکنون کتاب‌های متعددی در این زمینه نگاشته‌اند که هر کدام از زاویه‌ای برجسته و مفید و مؤثر بوده است، اما کتاب حاضر را می‌توان از جهت جامعیت مطالب، اتقان استدلال‌ها با استفاده از منابع شیعی و سنی و نیز اختصار و حج کم، بهترین آن‌ها شمرد. پیراسته بودن این اثر از نیش طعن و استخفاف، و آراسته بودن آن به زبان شیرین آیات و روایات و استدلال‌های متقن بر اساس آن دو، نویسنده را در رسیدن به هدفش که همانا رفع سوء تفاهم‌ها و نزدیک ساختن دل‌های مسلمانان به یکدیگر است، کام‌روا تر ساخته است.

امید آن که تلاش ناچیز این بنده، مقبول درگاه کریم مَنان و مورد پسند ارباب فهم و کمال، واقع شود.

الهی چنان کن سرانجام کار

تو خشنود باشی و ما رستگار

مهدی عزیزان

قم - مؤسسه امام صادق علیه السلام

آذر ۱۳۷۹ / رمضان ۱۴۲۱

ص: ۷

مقدمه مؤلف:

الحمد لله رب العالمين، و الصلاة والسلام على سيد المرسلين وآله و صحبه المنتجبين.
 كتابى كه پيش روى شماست، مباحث فشرده‌اى پيرامون توحيد و شرک در قرآن كريم است كه به نسل رو به رشد و فرزندان امت اسلامى تقديم مى‌كنيم. بدان اميد كه گامى در راه حفظ كيان و وحدت كلمه مسلمانان و نجات آنان از چنگال شرک و راهنمايى به دژ مستحکم توحيد برداشته باشيم.

همان طور كه مى‌دانيد هدف برتر تمامى انبياء الهى، ستيز با شرک و ويران نمودن پاىگاههاى شرک آلوداست.
 (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ). (۱) «ما در هر امتى رسولى برانگيختيم كه خداى يكتا را بپرستيد و از

ص: ۸

طاغوت اجتناب کنید».

مسئله توحید و شرک از مسایل مهم عصر ما به شمار می‌رود، به ویژه آنکه دست‌مایه‌ای برای گسستن وحدت مسلمانان و صفوف آنان شده است. بنابر این بر هر مسلمانی حفظ توحید کلمه و مستحکم ساختن روابط خود با برادران دینی، واجب و لازم است. پیرامون این موضوع، در ضمن یک مقدمه و فصولی چند سخن خواهیم گفت.

*** بیشترین سخن در این کتاب درباره «توحید در عبادت» است، آنهم نه درباره اصل کلی آن که مورد اتفاق همه مسلمانان است، بلکه درباره مواردی که تصوّر شده که انجام آنها با این اصل کلی هماهنگ نیست و به اصطلاح علما و دانشمندان، گفتگو درباره کبرای قیاس (ایاک نعبد) نیست، بلکه سخن درباره موضوعاتی است که تصور شده از مصادق پرستش خداست.

مؤلف

کلمه توحید و توحید کلمه

اسلام بر دو کلمه اساسی مبتنی است:

۱. «کلمه توحید»، یعنی؛ شهادت بر وحدانیت خداوند (لا اله الا الله) و نفی الوهیت و ربوبیت غیر خداوند.

۲. «توحید کلمه»، یعنی؛ اعتصام به حبل المتین الهی و خودداری از تفرقه و تشتت در مورد مسایل حاشیه‌ای که - در اکثر موارد - ارتباطی با گوهر اسلام و اساس آن ندارد.

این قرآن است که ما را به وحدت و حفظ کیان اسلام می‌خواند و می‌فرماید:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ). (۱)

ص: ۱۰

«و همگی به ریسمان خدا [قرآن و اسلام و هرگونه وسیله وحدت] جنگ زید و پراکنده نشوید و نعمت بزرگ خدا را بر خود، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او میان دل‌های شما الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او برادر شدید و شما بر لب حفره‌ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد. این چنین خداوند آیات خود را برای شما آشکار می‌سازد، شاید پذیرای هدایت شوید».

با بررسی و دقت در گفتار و رفتار رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، اهتمام جدی آن حضرت را بر توحید کلمه و حفظ وحدت مسلمانان مشاهده می‌کنیم. وحدت؛ ضامن نیرومندی، آسایش و بهروزی است و تفرقه؛ سیاه‌چال سستی، دشمنی و اضمحلال است.

ما در بیان گفتار و رفتار آن حضرت در این زمینه، به ذکر نکات ذیل بسنده می‌کنیم:

الف: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شدند، اوس و خزرج پروانه‌وار گرد ایشان می‌گردیدند. این دو قبیله، سنگ بنای دعوت اسلام بودند، اما تا چندی پیش (قبل از پذیرش اسلام) جنگ‌های ویرانگری بین آنان در گرفته و غبار کینه و دشمنی در بینشان پراکنده بود. در چنین شرایطی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شده و ضرورت حل اختلاف و نزدیک کردن این دو قبیله به یکدیگر را احساس می‌کند. با این هدف، اقدام به ایجاد اخوت و دوستی بین این دو، از طریق بستن عقد اخوت بین آنان می‌کند، تا ریشه اختلاف خشکیده و

ص: ۱۱

خاطرات حوادث گذشته از ذهن‌ها زدوده شود. (۱) ب. مسلمانان در جنگ با قبیله بنی مصطلق به پیروزی رسیدند و پیامبر منبع آب آنان را [که در آن روزگار رگ حیات جنگجویان محسوب می‌شد] در اختیار گرفت. در همین حال نزاعی بین دو نفر از مهاجرین و انصار در گرفت و هر یک، دوستان مهاجر و انصار خود را به یاری طلبید. فریاد آنان به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید.

حضرت بلافاصله فرمودند: دعوا فائها منتنه... (۲) «یاری خواهی از قبیله کاری فاسد و آزار دهنده است».

یعنی؛ کمکخواهی از طائفه، کلمه خبیثه‌ایست که بازمانده دوران جاهلیت است و خداوند مؤمنین را برادر یکدیگر و اعضاء حزب واحدی قرار داده است. پس باید هر دعوتی در هر زمان و مکان در جهت مصالح اسلام و عموم مسلمانان صورت گیرد، نه در جهت منافع گروهی خاص بر علیه گروه دیگر. هر کس به رسم دوران جاهلیت رفتار کند، در اسلام مورد سرزنش و نکوهش است. بنابراین، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر گونه دعوتی را که موجب گسستن مسلمانان و از هم‌پاشی وحدت آنان شود، دعوتی فاسد نامیدند،

- ۱- الدر المنثور: ۲/ ۲۸۷، در تفسیر آیه ۱۰۳ سوره آل عمران، از مقاتل ابن حیان نقل است که این آیه، در مورد دو قبیله از قبایل انصار نازل شده است. تا آنجا که می‌گوید: پیامبر پس از ورود به مدینه، بین آنان آشتی برقرار کرد.
- ۲- ابن هشام: السیره النبویه: ۳/ ۳۰۳، غزوه بنی مصطلق.

ص: ۱۲

چرا که موجب فروریختن اساس موجودیت اسلام می‌گردد.

ج. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد، دو قبیله اوس و خزرج پیرامون او گرد آمدند. شاسابنقیس که سینه‌اش مالا مال از کینه مسلمانان بود، با جمعی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در مجلسی دوستانه با یکدیگر به گفتگو پرداخته‌اند روبرومی‌شود. با دیدن این صحنه که نشانگر انس و الفت آنان و تلاش برای رفع مشکلات بر محور اسلام- پس از دشمنی‌های دیرینه جاهلی- بود خشم او به جوش آمد. با خود گفت: قوم بنی قیله در این سرزمین گرد هم آمده‌اند، به خدا قسم، تا وقتی که آنان با یکدیگرند خاطر آسوده‌ای نخواهیم داشت.

او با هدف ایجاد اختلاف بین این دو قبیله، از جوانی یهودی که آمد و شدی با اوس و خزرج داشت، خواست که به میان آنان رود و در جلسه آنان شرکت کند و روز «بُعث» را یادآوری کند. (یعنی همان روزی که اوس و خزرج با یکدیگر جنگیدند و اوس بر خزرج پیروز شد. در آن زمان، رئیس قبیله اوس «حضیر بن سماک اشهلی» و رئیس قبیله خزرج «عمرابن نعمان بیاضی» بود که هر دو در این جنگ کشته شدند).

جوان یهودی به جمع اوس و خزرج وارد شد و از خاطرات زد و خورد آنان در دوران جاهلیت سخن گفت و تعصب جاهلی را در آنان زنده کرد، تاجایی که آماده درگیری با یکدیگر شدند و او همچنان

ص: ۱۳

آتش فتنه را شعله ورتر می کرد.

این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید. آن حضرت با جمعی از مهاجرین به سوی آنان حرکت کرد. وقتی به جمع آنان رسید، فرمود:

«ای مسلمانان! خدا را؛ خدا را در نظر داشته باشید. آیا درحالی که من در میان شما هستم، به رسم جاهلیت رفتار می کنید؟! اکنون خداوند شما را به اسلام هدایت نموده؛ به وسیله اسلام شما را گرامی داشته؛ و از فرهنگ جاهلی گسسته؛ از کفر رهانیده و دل‌های شما را به یکدیگر پیوند زده است». (۱) سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جان آنان اثر کرد و دریافتند که نزاع آنان نزاعی شیطانی است. لذا از کرده خود پشیمان و از درگیری منصرف شدند.

سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، پرده از توطئه یهود برداشت و آتش فتنه را در نطفه خفه کرد و در قلب مؤمنین ریشه دوانید و آنان را برادر و دوست یکدیگر ساخت.

این ماجرا و حوادث فراوانی مانند آن، حکایت از تلاش فراوان دشمنان اسلام برای از بین بردن وحدت مسلمانان و رخنه در صفوف متحد آنان دارد. اگر در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یک یا دو نفر مانند شاس ابن قیس یهودی بود، اکنون صدها و بلکه هزاران نفر مانند او هستند که

۱- سیره نبوی: ۱/ ۵۵۵ و ۵۵۶. چاپ سال ۱۳۷۵ ه.

ص: ۱۴

نیروهای شیطانی خود را سازمان داده تا از طریق طرح مسایل حاشیه‌ای و جزئی، گرایشات قومی مسلمانان را تشدید کنند و صفوف یکپارچه آنان را درهم شکنند.

امروزه شیوه‌های دشمنان اسلام برای فتنه انگیزی در بین مسلمانان، متعدد و بی شمار است و مطابق با شرایط و جوامع مختلف، نقشه‌های گوناگونی ترسیم کرده‌اند. لذا عقل سالم حکم می‌کند که باید مسلمانان به تحکیم صفوف و وحدت کلمه خود بپردازند تا بتوانند در مقابل این توطئه‌ها ایستادگی نمایند.

مسئله توحید و مبارزه با شرک، از عمده‌ترین مسایلی است که هدف اولیه انبیاء و رسولان الهی و مصلحان بزرگ بوده است. توحید؛ سبب اسلام و رمز عزت و سرفرازی مسلمانان است.

با این حال، چنانچه در خلال مباحث آینده خواهید دید، متأسفانه برخی مسایل حاشیه‌ای و جزئی، ابزاری برای بروز اختلاف و تشتت در بین مسلمانان شده است. ما در این کتاب فشرده، کوشیده‌ایم نظر قرآن کریم را در زمینه این مسائل جویا شویم و از مشعل نورانی سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که همه مسلمانان آن را به عنوان منبع دوم دین اسلام پس از قرآن کریم می‌دانند، بهره‌گیریم.

در پایان، مسلمانان را به رعایت نمودن دعوت قرآن کریم می‌خوانیم که:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا).

ص: ۱۵

مسلمانان امت واحدی هستند که خدای یگانه، کتاب آسمانی واحد و دین و شریعت یکسان، آنان را گرد هم آورده است و عوامل وحدت آفرین در بین آنان، بسیار بیشتر از عوامل تفرقه انگیز می‌باشد.

آنان چنانند که «شاعر اهرام» سروده است:

أَنَا لِتَجْمَعْنَا الْعَقِيدَةُ أُمَّةٌ

و يُؤَلَّفُ الْإِسْلَامَ بَيْنَ قُلُوبِنَا

و يَضْمُنَا دِينَ الْهَدَى اتِّبَاعاً

مَهْمَا ذَهَبْنَا فِي الْهَوَى أَشْيَاعَا

«عقیده دینی از ما امتی یگانه پدید آورده و دین هدایت، ما را پیروانی منسجم ساخته است».

«اسلام، دل‌های ما را به یکدیگر پیوند زده است، هر چند در زندگی به صورت گروه‌های مختلفی باشیم».

جعفر سبحانی

فصل نخست: تبیین ایمان و کفر

اشاره

ایمان؛ عبارت است از اعتقاد به خداوند، جهان آخرت، نبوت و رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم. این سه، تشکیل دهنده ارکان ایمانند و سایر عقاید به گونه‌ای به آنها باز می‌گردد. از آنجا که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم معارف گسترده‌ای بر جای نمانده تا بتوان با جمع آوری آنها به تمامی آنها اعتقاد یافت، اندیشمندان دینی معارف بر جای مانده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به دو بخش تقسیم کرده‌اند: بخش اول؛ معارفی است که به طور مشروح بیان شده است. مانند: مسئله توحید و معاد در زمینه عقاید و وجوب نماز و زکات و ... در زمینه احکام. بخش دوم؛ معارفی که به صورت سربسته و غیر مشروح بیان شده است و ما از وجود آنها در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آگاهیم.

ص: ۱۸

در بخش اول، باید به صورت مشروح و تفصیلی ایمان داشت و در بخش دوم به صورت سربسته و اجمالی. در همین راستا، عضد الدین ایجی گفته است: «ایمان؛ همان تصدیق و باور به مطالبی است که یقین داریم پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آورنده آنهاست. اگر تفصیلاً از آنها مطلعیم، باید به صورت تفصیلی تصدیق کنیم و اگر به صورت اجمالی از آنها آگاهیم، باید به صورت اجمالی تصدیق نماییم» (۱).

به بیان روشن‌تر؛ مطالبی که از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به ما رسیده است یا به وجود آنها در اسلام یقین داریم (مانند وجوب نماز، زکات، جهاد و حج) و یا به وجود آنها در اسلام یقین نداریم.

انسان مؤمن، به تمام معارفی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بیان کرده و برای تبلیغ آنها مبعوث شده‌اند، اعتقاد و ایمان دارد. جز اینکه؛ به مطالبی که یقین دارد، به صورت مبسوط و تفصیلی ایمان داشته، و به مطالبی که یقین ندارد، به گونه اجمالی و سربسته ایمان دارد.

از مطالب فوق نتیجه می‌گیریم که ایمان در سه اصل محوری خلاصه می‌شود:

۱. ایمان به وجود خداوند و توحید.

۲. ایمان به جهان آخرت و برانگیخته شدن انسانها در روز قیامت.

۱- مواقف ایجی: ص ۳۸۴، بیروت، چاپ عالم الکتب.

ص: ۱۹

۳. ایمان به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و محتوای رسالت او.

اعتقاد به این سه اصل، موجب ایمان انسان و ورود او به حصار امن الهی و بهره‌مندی او از سایه‌سار خوش ایمان و اسلام می‌گردد. اندیشمندان اسلامی جملگی - بدون توجه به تفاوت مذهبی آنان - بر مطالب فوق متفقند و جهت تأیید آنها شواهد بسیاری از گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کنند. از آن جمله:

۱. امام رضا علیه السلام به نقل از پدران بزرگوار خود، از علی‌علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود:

«قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: امْرُؤٌ أَنْ يَاقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِذَا قَالُوا حُرِّمَتْ عَلَيَّ دِمَائُهُمْ وَأَمْوَالُهُمْ».

(۱) «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: مأمورم که با کفار بستیزم تا کلمه توحید (لا اله الا الله) را بر زبان جاری کنند و آن هنگام، جان و مال آنان بر من حرام خواهد شد».

۲. بخاری و مسلم از عمر ابن خطاب روایت کرده‌اند که روزی علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید:

یا رسول الله! تا چه حد با کفار نبرد کنم؟ حضرت پاسخ دادند:

«قَاتِلُهُمْ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»

ص: ۲۰

فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ مَنَعُوا مِنْكَ دِمَائِهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ أَلَّا يَحِقَّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ» (۱).

«با آنان نبرد کن تا هنگامی که شهادتین بر زبان جاری کنند. پس از آن، دست‌یازیدن به مال و جان آنان ممنوع است، مگر به دستور الهی و البته حساب آنان با خداوند است».

۳. ابو هریره از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کرده است که حضرت فرمود:

«لَا إِزَالَ أَقَاتِلُ النَّاسَ مَتَى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَإِذَا قَالُوهَا فَقَدْ عَصَمُوا مِنِّي دِمَائِهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ أَلَّا يَحِقَّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ» (۲).

«تا هنگامی که کافران کلمه توحید (لا-اله الا الله) را بر زبان نیاورند با آنان می‌ستیزم. آن هنگام است که جان و مالشان از من مصون است، مگر بر طبق دستور الهی؛ و البته حساب آنان با خداوند است».

روایات بسیار دیگری نیز وجود دارد که مرز اسلام و کفر را، بیان شهادتین یعنی «لا اله الا الله و محمد رسول الله» معرفی می‌کند. اگر در برخی از این روایات تنها اصل توحید بیان شده و از معاد و حشر انسانها و نبوت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سخنی به میان نیامده است، به دلیل وضوح کافی و بی‌نیازی از ذکر آنها می‌باشد.

۱- صحیح بخاری: ۱/ ۱۰، کتاب الایمان، صحیح مسلم: ۱۷/ ۷، کتاب فضایل علی علیه السلام.

۲- شافعی در کتاب الامم: ۱۵۷/ ۶، سخن شافعی را پیرامون این موضوع، ملاحظه فرمایید.

ص: ۲۱

واضح است که تنها اعتقاد به اصول سه گانه مذکور موجب سعادت و رهایی انسان از عذاب الهی نخواهد بود، بلکه باید اعمال و رفتاری که مطابق با دستورات الهی است - و قرآن و سنت بیانگر آنها هستند - آن عقاید را همراهی کنند. در این زمینه روایات فراوانی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. عبدالله ابن عمر از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت می‌کند که فرمود:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ إِقَامَةُ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءُ الزَّكَاةِ وَ الْحَجُّ وَ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ».

«اسلام بر پنج پایه استوار است: (۱) شهادت بر توحید (لا اله الا الله) و رسالت پیامبر اسلام (محمد رسول الله) (۲) و برپا داشتن نماز

(۳) و پرداخت زکات (۴) و انجام حج (۵) و روزه ماه مبارک رمضان» (۱).

۲. در روایات متعددی از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که فرمود:

«مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اسْتَقْبَلَ قِبَلَتَنَا وَ صَلَّى صَلَاتَنَا وَ أَكَلَ ذَبِيحَتَنَا فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ، لَهُ مَا لِلْمُسْلِمِ وَ عَلَيْهِ مَا عَلَى الْمُسْلِمِ» (۲).

۱- صحیح بخاری: ۱/۱۶، باب اداء خمس از کتاب الایمان.

۲- ابن اثیر، کتاب جامع الاصول: ۱/۱۵۸.

ص: ۲۲

«کسی که شهادت بر توحید (لا اله الا الله) دهد و رو به قبله نماز گزارد و ذبیحه مسلمانان را بخورد، مسلمان است و از حقوق مسلمانان برخوردار و به انجام تکالیف آنان موظف می‌باشد».

بنابراین تفاوت بین مؤمن و کافر، اعتقاد و یا عدم اعتقاد به اصول سه گانه مذکور است. اما آنچه سعادت اخروی را به ارمغان می‌آورد، عمل به واجبات و پرهیز از محرّمات الهی می‌باشد. روایاتی که درباره عقیده مؤمن سخن گفته و به رفتار او اشاره‌ای نموده‌اند، به مطلب نخست اشاره کرده، و روایاتی که به بیان چگونگی رفتار مؤمن پرداخته و از عقاید او سخن به میان نیاورده‌اند، به مطلب دوم اشاره دارند.

اکنون که عوامل بیرون رفتن انسان از حیطه ایمان و ورود او به محدوده کفر روشن شد در می‌یابیم؛ تا هنگامی که فرقه‌ای از فرق اسلامی، به اصول سه گانه دین عقیده داشته باشند و منکر ضروریات دین - که دینی بودن آنها بر همگان روشن است - مانند وجوب نماز و زکات نباشند، مسلمان هستند و تکفیر آنها روا نمی‌باشد. بر این مطلب عموم متکلمین و فقها تصریح نموده‌اند (۱) که به برخی از عبارات آنها اشاره می‌کنیم:

۱. ابن حزم در مورد اینکه «چه کسی سزاوار تکفیر است و چه کسی سزاوار آن نیست» گفته است:

۱- مواقف، ایجی: ۳۹۲.

ص: ۲۳

«عده‌ای معتقدند هیچ مسلمانی به دلیل اعتقاد یا فتوایی خاص، سزاوار نسبت کفر و یا فسق نیست. اگر کسی در مسئله‌ای اجتهاد نمود و به آنچه حق تشخیص داد متمایل شد، در هر صورت سزاوار پاداش و اجر است. اگر به اعتقاد صحیح دست یافت دو پاداش دارد و اگر به اعتقاد درست دست نیافت یک پاداش.

نظر ابن ابی لیلی، ابو حنیفه، شافعی، سفیان ثوری، داود ابن علی و تمام صحابه‌ای که در این موضوع به نظرشان دست یافته‌ایم همین است و نظر مخالفی در این زمینه مشاهده نکردیم» (۱) ۲. شیخ الاسلام تقی الدین السبکی در این زمینه گفته است: «تکفیر نمودن مؤمنین، کاری بس دشوار است و هر فرد مؤمنی تکفیر بدعت گذاران و افراد لابالی را که گوینده لا-اله الا الله و محمد رسول الله هستند را، بس سنگین می‌شمارد. چرا که تکفیر نمودن، بسیار دشوار است» (۲) ۳. احمد ابن زاهر سرخسی اشعری می‌گوید:

«هنگامی که ابوالحسن اشعری در منزل من در بغداد، در حال احتضار بود، دستور داد پیروانش حاضر شوند و سپس در جمع آنان گفت: شاهد باشید که من هرگز کسی از اهل قبله را به خاطر ارتکاب گناهی تکفیر نکردم. چرا که به اعتقاد من همه آنها به خدای یگانه

۱- ابن حزم، الفصل: ۳ / ۲۹۱.

۲- شعرانی، البواقیت و الجواهر: ۲ / ۱۲۵، چاپ سال ۱۳۷۸ ق.

ص: ۲۴

معتقدند و بر محور اسلام گرد آمده‌اند». (۱) ۴. تفتازاتی می‌گوید:

«مسلمانی که مخالف عقیده حق است، تا آنجا که با ضروریات دین مانند حدوث عالم و محشور شدن مردگان مخالفت نکرده است، کافر نیست. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خلفای پس از او به تفتیش عقاید نمی‌پرداختند و تنها، عقاید صحیح را تبیین و ترویج می‌کردند». (۲)

سنت پیامبر و تکفیر مسلمانان:

احادیث فراوانی از پیامبر وجود دارد که از تکفیر کسی که شهادتین گفته‌است، نهی فرموده‌اند، چه رسد به کسی که به انجام دستورات دینی متعهد است. به نمونه‌ای از این احادیث توجه کنید:

۱. «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خِيَالٍ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَالْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَالْجِهَادُ مَاضٍ مُتَمِّدٌ بَعَثَ رَسُولَهُ إِلَى آخِرِ عَصَابَةٍ تَكُونُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ... فَلَا تَكْفُرُوهُمْ بِذَنْبٍ وَلَا تَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ بِشْرِكٍ» (۳).

۱- همان: ۱۲۶.

۲- تفتازاتی، شرح المقاصد: ۵/ ۲۲۷.

۳- کنز العمال: ۱/ ۲۹، شماره ۳۰.

ص: ۲۵

«اسلام مبتنی بر چند ویژگی است: شهادت به یگانگی خداوند (لا اله الا الله) و شهادت بر نبوت رسول خدا (محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) و پذیرفتن آنچه از جانب خداوند نازل شده است و اعتقاد به اینکه جهاد از ابتدای بعثت انبیاء ادامه دادند تا به آخرین گروه که مسمانان می‌باشند. پس کسی را که به این ویژگیها معتقد بود، به دلیل گواهی و شهادت او تکفیر نکنید و او را مشرک ننمایید».

۲- ابو داود از نافع و او از ابن عمر نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«أَيُّمَا رَجُلٍ مُّسْلِمٍ أَكْفَرُ رَجُلًا مُّسْلِمًا فَان كَانَ كَافِرًا، وَالْأَنَّ كَانَ هُوَ الْكَافِرُ». (۱)

«هر گاه مسلمانی، مسلمان دیگری را تکفیر کند اگر او واقعاً کافر باشد که هیچ، و گرنه خود او کافر است».

۳. مسلم به نقل از نافع و او از ابن عمر روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«إِذَا كَفَّرَ الرَّجُلُ إِخَاهَ، فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدَهُمَا». (۲)

«هر گاه مسلمانی برادر دینی‌اش را تکفیر کند، گناه این نسبت را یکی از آن دو به دوش کشیده است».

۴. مسلم از عبدالله بن دینار و او از ابن عمر روایت کرده است

۱- سنن ابی داود: ۴/ ۲۲۱، شماره ۴۶۸۷. کتاب السنه.

۲- صحیح مسلم ۱/ ۵۶. کتاب الایمان. باب «من قال لاخیه المسلم یا کافر».

ص: ۲۶

که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ایما امری قال لآخیه یا کافر، فقد بآء بها احدهما، ان کان کما قال، و الّا رجعت علیه». (۱) «اگر کسی به برادر دینی اش «کافر» خطاب کند، گناه این نسبت را یکی از آن دو به دوش می کشد، اگر راستگو باشد که هیچ، و الّا به خود او برمی گردد».

۵. بخاری در کتاب خود، در باب «گناهان، بازمانده دوران جاهلیت اند و هیچ کس با انجام آنها کافر نمیشود، مگر با شرک و رزیدن» از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که خطاب به فردی فرمود:

«در تو آثار جاهلیت هست» و خداوند می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ). (۲) و (۳)

«خداوند (هرگز) شرک را نمی بخشد و پایین تر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد».

۶. ترمذی در کتاب سنن خود، به نقل از نایب ابن ضحاک روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«لیس علی العبد نذر فیما لایملک، و لآعن المؤمن کفاته و

۱- صحیح مسلم ۱/ ۵۷، کتاب الایمان، باب «من قال لآخیه المسلم یا کافر»؛ مسند احمد: ۲/ ۲۲ و: ۶۰ و ۱۴۲؛ سنن ترمذی: ۵/ ۲۲، شماره ۲۶۳۷، کتاب الایمان.

۲- نساء/ ۴۸

۳- صحیح بخاری: ۱/ ۱۱، کتاب الایمان، باب «المعاصی من أمر الجاهلیة».

ص: ۲۷

من قذف مؤمناً بکفر، فهو کفاته» (۱) «هیچکس نمی‌تواند در مورد اموال دیگران نذر کند و لعن کننده مؤمن مانند قاتل اوست. و هر کس به مؤمنی نسبت کفر دهد، مانند آن است که او را کشته است».

۷. ابو داود از اسامه ابن زید نقل می‌کند:

«پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ما را به جنگی در منطقه حرقات فرستاد. ما در پیشاپیش لشکر بودیم. وقتی دشمن شکست خورد و در حال فرار بود، یک نفر از آنها را دستگیر کردیم. او در این موقعیت لا-اله الا الله گفت. او را آنقدر زدیم تا جان سپرد. وقتی ماجرا را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتیم، حضرت فرمود: شما در روز قیامت با لا اله الا الله چه خواهید کرد؟ گفتم: یا رسول الله! او از ترس شمشیر و کشته شدن، لالهالاه الله گفت. حضرت فرمود: آیا تو از ذهن او باخبری و فهمیدی که او از ترس، کلمه توحید بر زبان آورد؟

در روز قیامت در مقابل «لا-اله الا الله» چه خواهی کرد؟ اسامه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همیشه این جمله را تکرار می‌کردند تا آنجا که من آرزو می‌کردم ای کاش من مسلمان نشده بودم مگر همان روز» (۲) ۸- هنگامی که ذو الخویصره به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اهانت نمود و

۱- سنن ترمذی: ۲۲ / ۵، شماره ۲۶۳۶، کتاب الایمان.

۲- سنن ابی داود: ۴۵ / ۳، شماره ۲۶۴۳، صحیح بخاری ۱۴۴ / ۵ باب «بعث النبی اسامه بن زید إلى الحرقات» از کتاب «المغازی».

ص: ۲۸

گفت: به عدالت رفتار کن! در بین کسانی که در جلسه بودند ولوله‌ای برپا شد. از آن جمله خالد بن ولید بود که به پیامبر گفت: یارسول‌الله! اجازه دهید گردنش را بزنم! و حضرت فرمود: «لا، فلعله یكون یصلی ... انه ربّ مصل یقول بلسانه ما لیس فی قلبه. سپس اضافه کردند: ائی لم اوامر ان انقب قلوب الناس و لا اشق بطونهم». (۱) «نه، شاید که او از نماز گزاران باشد ... هستند نماز گزارانی که آنچه می‌گویند در قلبشان نیست ... من مجاز نیستم به نهانخانه درون مردم راه یابم و از اسرار درونی آنها گاه شوم». در پرتو این احادیث فراوان و روشن‌گر از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و سخنان اندیشمندان اسلامی، در می‌یابیم که تکفیر مسلمان، کاری سهل و ساده نیست و بسیار دشوار و خطیر است.

خداوند می‌فرماید:

(وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ). (۲)

«و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند (آن هم) پس از آنکه نشانه‌های روشن (پروردگار) به آنها رسید و آنها عذاب عظیمی دارند».

۱- صحیح بخاری: ۵/ ۱۶۴. باب «بعث علی و خالد بن ولید» از کتاب «المغازی».

۲- آل عمران / ۱۰۵.

ص: ۲۹

مسلمانان همواره در طول قرنهای متمادی، هدف نقشه‌های شوم و تفرقه‌افکنانه استعمارگران بوده‌اند. آنان سعی کرده‌اند از طریق درگیر کردن مسلمانان و ایجاد تفرقه در بین صفوف مسلمین، طعمه گوارایی برای خود فراهم آورند تا بتوانند با وسایل گوناگون به غارت ثروت‌های مادی و از بین بردن فرهنگ و تمدن اسلامی پردازند. در همین راستا شاهد آن هستیم که گاه و بی‌گاه، آتش‌فتنه‌ای را در مورد مسایل جزئی فقهی - که هیچ ارتباطی با مسایل اعتقادی ندارند روشن می‌کنند تا مسلمانان به تکفیر یکدیگر پردازند، در حالیکه همیشه در بین فقها، مسایل فقهی مورد اختلاف بوده و هست. به عنوان مثال:

در مسئله روی هم گذاشتن دستها هنگام نماز، نظرات متفاوتی وجود دارد. برخی از فقها معتقد به استحباب، برخی دیگر معتقد به کراهت و گروهی دیگر قایل به حرمت آن شده‌اند. در این مسئله هر مجتهدی نظر خاصی دارد و هیچ مجتهد یا فقیهی نمی‌تواند فقیه دیگر و مقلدان او را تکفیر کند. در سایر مسایل فقهی نیز داستان از همین قرار است و اجتهاد در مورد آنها جایگاه خاص خود را داراست.

برخی از مسایل اعتقادی نیز که از ضروریات اسلام به شمار نمی‌روند، همانند مسایل فقهی؛ محل بحث، بررسی، استدلال و اجتهاد هستند، از قبیل: عصمت انبیاء پیش و پس از بعثت؛

ص: ۳۰

حدوث و قدم قرآن؛ عینیت صفات خداوند با ذات یا زیادت آنها بر ذات او.

اینگونه مسایل، مرز توحید و شرک یا ایمان و کفر نیست تا هر اندیشمندی بتواند دیگری را تکفیر کند. هر محققى حق دارد با توجه به دلایل خود عقیده‌ای خاص برگزیند و اگر کسی خود اهل تحقیق نبود، اعتقاد اجمالی او به محتوای رسالت رسول اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کافی است.

با توجه به مطالب مذکور به این نتیجه می‌رسیم که تکفیر مسلمانان نسبت به یکدیگر در زمینه مسایل فقهی و یا اعتقادی که از ضروریات دین نیست، امری ناپسند و گناهی نابخشودنی است و حاصلی جز خدمت به استعمار ندارد. در این باره نیازی به اطاله کلام و ذکر مثالهای متعدد نیست، کافی است با نگاهی به وضعیت کنونی مسلمانان و پراکندگی صفوف آنان، این نکته را دریابیم؛ حال آنکه اختلافات آنان در برخی مسایل فرعی فقهی و عقیدتی غیر ضروری خلاصه می‌شود.

فصل دوم: اقسام و مراتب توحید

اشاره

گرایش به توحید و گریز از شرک، از مهمترین مسایل اعتقادی است که کلیه تعالیم آسمانی از آن نشأت می‌گیرد و زیر بنای سایر معارف توحیدی که انبیاء الهی در کتب و کلمات خود بر آن تأکید ورزیده‌اند، محسوب می‌شود. از آنجا که عالمان دینی در آثار خود، اقسام و مراتب توحید را بر شمرده‌اند، ما نیز به صورتی گذرا به هر یک از آنها با استشهاد به آیات قرآن کریم اشاره می‌کنیم و سپس پیرامون «توحید عبادی» که بالاترین مرتبه توحید محسوب می‌شود، به طور مبسوط بحث خواهیم نمود.

اول: توحید در ذات

منظور از توحید ذاتی؛ یگانگی خداوند متعال و مانند نداشتن او است. چرا که وجود مثل و مانند برای او محال و ناممکن است.

ص: ۳۲

خداوند در قرآن می‌فرماید:

(لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ). (۱)

«هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست».

و نیز می‌فرماید:

(قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* اللَّهُ الصَّمَدُ* لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ* وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ). (۲)

«خداوند یکتا و یگانه است* خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می‌کنند* (هرگز) نه زاده و نه زاده شده* و برای او هیچ گاه شبیه و مانندی نبوده است».

دوم: توحید در خالقیت

یعنی؛ در صحنه گیتی، خالق و پدیدآورنده‌ای غیر از خداوند نیست و هر آنچه جامه وجود پوشیده است، از آسمانها و زمین، کوهها و دریاها، عناصر و معادن، گیاهان و درختان و ... همه مخلوق خداوند هستند و اصل وجود آنها و افعال و آثارشان همه مخلوق و معلول او است. آفتاب و گرمای آن، ماه و نور افروزی آن، آتش و سوزاندگی آن و سایر اسباب و علل و مسببات و معلولها،

۱- شوری / ۱۱.

۲- اخلاص / ۴۱.

ص: ۳۳

جملگی آفریده حق تعالی هستند:

(قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ). (۱)

«بگو خدا خالق همه چیز است و اوست یکتا و پیروز».

(اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ). (۲)

«خداوند آفریدگار همه چیز است و حافظ و ناظر بر همه اشیا می‌باشد».

(ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ). (۳)

«این است خداوند، پروردگار شما؛ هیچ معبودی جز او نیست؛ آفریدگار همه چیز اوست؛ او را پرستید».

از سوی دیگر خواست و مشیت الهی بر آن است که هر چیزی، از طریق اسباب و وسایل خاص خود موجود شود، لذا مخلوق دانستن جهان، به معنای نفی رابطه علیت در بین موجودات نیست. توضیح بیشتر این نکته، در مباحث آینده خواهد آمد.

سوم: توحید در ربوبیت

تدبیر جهان به دست مدبر یگانه و کارگزار واحدی است و هیچ موجودی یاری رسان او نیست، تنها خداوند است که مدبر

۱- رعد / ۱۶.

۲- زمر / ۶۲.

۳- انعام / ۱۰۲.

ص: ۳۴

سراسر هستی می‌باشد، چنانکه می‌فرماید:

(إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ). (۱)

«پروردگار شما خداوند است که آسمانها و زمین را در شش روز [شش دوره] آفرید، سپس بر تخت (قدرت) قرار گرفت و به تدبیر کار (جهان) پرداخت.»

(اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ). (۲)

«خدا همان کسی است که آسمانها را بدون ستونهایی که برای شما دیدنی باشد برافراشت. سپس بر عرش استیلا یافت (و زمام تدبیر جهان را در کف قدرت گرفت) و خورشید و ماه را مسخر ساخت که هر کدام تا زمان معین حرکت دارند. کارها را او تدبیر می‌کند.»

با دقت در آیات فوق، مشاهده می‌کنیم که قرآن پس از ذکر خلقت آسمانها و زمین، به بیان تدبیر و اداره خلقت می‌پردازد و تنها مدیر هستی را، خداوند متعال معرفی می‌کند. پس ربّ و مدبری جز خداوند نیست و خالق هستی و به وجود آورنده آن، همان ربّ و مدبّر مخلوقات و ضامن استمرار و بقای خلقت است.

۱- یونس / ۳.

۲- رعد / ۲.

ص: ۳۵

سوالی که در اینجا مطرح می‌شود، آن است که اگر مدبر هستی فقط خداوند است، آیاتی مانند:

(فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا). (۱)

«و آنها که امور را تدبیر می‌کنند».

یا

(وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً). (۲)

«او بر بندگان خود تسلط کامل دارد و مراقبانی بر شما می‌گمارد».

به چه معنا است؟ «حفظه»- جمع «حافظ»- کسانی هستند که از بندگان خدا محافظت می‌کنند و به تدبیر جوانب مختلف زندگی آنان می‌پردازند.

آیا بین آیاتی که ربوبیت را منحصر در خداوند می‌دانند، و این آیات که از «تدبیر کنندگان» سخن می‌گوید، تناقض و ناسازگاری وجود ندارد؟

در پاسخ باید گفت: آشنایان به معارف و زبان قرآن، هیچ‌گونه تناقض و ناهماهنگی بین این آیات نمی‌بینند. ربوبیتی که در خداوند است، ربوبیت مستقل و غیر وابسته و بدون تکیه‌گاه است. اما ربوبیتی که در سایر موجودات مطرح شده، ربوبیتی

۱- نازعات / ۵.

۲- انعام / ۶۱.

ص: ۳۶

وابسته و متکی به امر و اذن خداوند و تابع قدرت و اراده اوست. هر مدبری در عالم هستی مانند فرشتگان، مظهر اراده و مجری دستورات او می‌باشد.

در قرآن کریم، آیات فراوانی وجود دارد که کار واحدی را، هم به خداوند و هم به فاعل دیگری نسبت می‌دهد، با این تفاوت که خداوند فاعل مستقل آن فعل و دیگری فاعل وابسته و تابع حق است. بنابراین هیچ‌گونه تناقض و تنافی بین این آیات وجود ندارد.

به عنوان مثال، قرآن در آیه‌ای می‌فرماید:

(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا). (۱)

«خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می‌کند».

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

(حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا). (۲)

«زمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسد (در این موقع) فرستادگان ما جان او را می‌گیرند».

خداوند مستقلاً و بدون نیاز به موجودی دیگر می‌میراند، اما ملائکه با تکیه بر قدرت و اراده و امر خداوند می‌میرانند. به عبارت دیگر؛ کار «میراندن» به گونه‌ای به خداوند نسبت داده شده است و به

۱- زمر / ۴۲.

۲- انعام / ۶۱.

ص: ۳۷

گونه‌ای دیگر، به مأموران و فرشتگان الهی؛ لذا هیچ ناسازگاری بین این دو نسبت، نیست.

مثال دیگر: قرآن در آیه‌ای می‌فرماید:

(وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ). (۱)

«آنچه را که در جلسات می‌گویند خداوند می‌نویسد».

این آیه خداوند را نویسنده اعمال معرفی می‌کند و در آیه‌ای دیگر، ملائکه را نویسنده اعمال انسانها می‌داند:

(بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ). (۲)

«آری! رسولان (و فرشتگان) ما نزد آنها هستند و می‌نویسند».

بنابراین، توحید در تدبیر و تأثیر، به معنای بی تأثیر دانستن موجودات و تأثیر گذاری مستقیم و بیواسطه خداوند نیست. بلکه به معنی آن است که علل و اسباب طبیعی در عین آنکه دارای تأثیر واقعی هستند، اما تأثیر آنها با جعل و اراده خداوند صورت می‌گیرد. خورشید و ماه واقعاً نور افشانی می‌کنند و آتش حقیقتاً می‌سوزاند، اما همگی مظهر و آینه اراده و امر خداوند هستند. کسی که می‌پندارد معنای توحید ربوبی، بی اثر دانستن علل و اسباب است، او با وجدان خود و وحی روشن الهی به مخالفت

۱- نساء / ۸۱.

۲- زخرف / ۸۰.

ص: ۳۸

برخاسته است. وحی الهی، در عین حالی که اثر گذاری موجودات طبیعی را می‌پذیرد، آثار آنها را به خداوند نسبت می‌دهد و ناشی از او می‌داند.

(الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ، فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ). (۱)

«آن کسی که زمین را بستر شما و آسمان [جو زمین] را همچون سقفی بالای سر شما قرار داد و از آسمان آبی فرو فرستاد و به وسیله آن میوه‌ها پرورش داد تا روزی شما باشد. بنابراین برای خدا همتیانی قرار ندهید درحالی‌که می‌دانید (هیچیک از آنها نه شما را آفریده‌اند و نه شما را روزی می‌دهند)».

همچنانکه ملاحظه می‌شود، آیه فوق علیت آب را برای رویدن میوه‌ها تأیید می‌کند. در این زمینه، علاوه بر آیه فوق، آیات متعدد دیگری شاهد مدعی ماست:

(وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزُرُوعٌ وَنَخِيلٌ صِهْنُونَ وَغَيْرُ صِهْنُونَ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَّضَلُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ). (۲)

«و در روی زمین قطعاتی در کنار هم قرار دارد که با هم متفاوتند و [نیز] باغهایی از انگور و زراعت و نخلها [و درختان میوه گوناگونی] که گاه بر یک پایه می‌رویند و گاه بر دو پایه [و عجیب‌تر آنکه] همه آنها از یک آب

۱- بقره / ۲۲.

۲- رعد / ۴.

ص: ۳۹

سیراب می‌شوند! و با این حال بعضی از آنها را از جهت میوه بر دیگری برتری می‌دهیم. در اینها نشانه‌هایی هست برای گروهی که عقل خویش را به کار می‌گیرند».

در این آیه تدبیر خداوند برتر از تدبیر موجودات طبیعی دانسته شده است. زیرا در شرایط طبیعی و آب و هوایی یکسان؛ درختان، میوه‌های مختلف و گوناگونی به ثمر می‌رسانند و این نشان دهنده آن است که ماورای امور طبیعی و اسباب مادی، مدبری فوق العاده وجود دارد. این آیه در عین پذیرش تأثیر علل و عوامل مادی، آنها را شرط کافی برای پدید آمدن این گوناگونی نمی‌داند. آنچه گذشت، خلاصه‌ای از دیدگاه قرآن، پیرامون مسئله توحید در ربوبیت و تدبیر بود. توضیحات بیشتر در این رابطه را، در کتابهای اعتقادی تعقیب کنید.

چهارم: توحید در تشریح و قانونگذاری

حق قانونگذاری و وضع قانون برای انسانها، مختص خداوند است. تنها او صلاحیت قانونگذاری برای جوامع بشری را دارد و دیگران از این صلاحیت برخوردار نیستند.

(إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ). (۱) «حکم تنها از آن خداست، فرمان داده که غیر از او را نپرستید».

ص: ۴۰

این آیه، حاکمیت را منحصر در خداوند می‌داند و منظور از حاکمیت در این آیه، حاکمیت در بُعد تشریحی و قانونگذاری می‌باشد. بر طبق آیه مذکور، هیچکس جز خداوند نمی‌تواند امر و نهی کند و چیزی را حلال یا حرام نماید. از آنجا که منظور از حاکمیت در اینجا حاکمیت تشریحی است، در ادامه آیه جمله (أَمْرٌ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ) ذکر شده است. پس معنای «امر» در این آیه، همان «امر تشریحی» است.

قرآن در فرازی دیگر می‌فرماید:

(أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ). (۱) «آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می‌خواهند؟! و چه کسی بهتر از خدا برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند؟!».

این آیه قوانین را به دو نوع «الهی و جاهلی» تقسیم می‌کند. آنچه زائیده فکر بشر است و مورد تأیید وحی الهی نیست، غیر الهی و جاهلی به شمار می‌رود.

پنجم: توحید در اطاعت و بندگی

بدین معنا که تنها طاعت و فرمانبرداری از خداوند واجب

ص: ۴۱

است و اوامر و نواهی اوست که باید انجام پذیرد. اطاعت از غیر خداوند جز با اجازه و امر او روا نیست. در غیر این صورت هر اطاعتی حرام و موجب شرک در اطاعت خواهد بود:

(وَمَا أَمْرُو إِلَّا لِيُعْبَدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ). (۱) «و به آنها دستوری داده نشده بود جز آنکه خدا را پرستید در حالیکه دین خود را برای او خالص کنند».

«دین» در این آیه به معنای اطاعت است. یعنی؛ تنها باید از او اطاعت کنند نه از غیر او. البته اطاعت از پیامبر نیز واجب است، اما به دلیل دستور خداوند:

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ). (۲) «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای اینکه به فرمان خدا از وی اطاعت شود».

در آیه‌ای دیگر اطاعت از پیامبر را از مظاهر اطاعت خداوند می‌داند:

(وَمَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ). (۳) «کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است».

۱- یینه / ۵.

۲- نساء / ۶۴.

۳- نساء / ۸۰.

ص: ۴۲

بنابراین اطاعت از پیامبر، اولی الامر و والدین، با اذن و امر خداوند واجب است و در غیراینصورت نه تنها اطاعت از آنها واجب نیست، بلکه جایز هم نمی‌باشد. مُطَاع بِالذَّاتِ فَقَطْ خداوند است و دیگران با اذن و امر او مُطَاع می‌باشند.

ششم: توحید در حاکمیت

حق حکومت بر انسانها مخصوص خداوند متعال است و حکومت دیگران باید در نهایت به حکومت خداوند منتهی شود. زیرا حکومت در جوامع بشری با تصرف و اعمال قدرت بر جان و مال و محدود نمودن آزادی افراد همراه است و این امور از حق ولایت حاکمان بر مردم ناشی می‌شود و اگر ولایت حاکمان مشروعیت نداشته باشد، تمام اقدامات آنان نامشروع و عدوانی است. بدون تردید ولایت حقیقی از آن خداوندی است که مالک حقیقی، خالق و مدبر انسانهاست و هیچ کس بدون اذن او، حق حکمرانی بر بندگانش را ندارد:

(إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ). (۱) «حکم و فرمان، تنها از آن خداست، حق را از باطل جدا می‌کند و او بهترین جداکننده [حق از باطل] است».

ص: ۴۳

در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

(أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ). (۱) «بدانید که حکم و داوری مخصوص اوست و او سریعترین حسابگران است».

بنابراین حکومت بر مردم چه به صورت قضاوت و فصل خصومت و چه به صورت حکومت در بُعد اجرایی و سیاسی، حق ویژه خداوند است و غیر او، تنها به اذن او از چنین حقی برخوردارند.

در غیر اینصورت حکومت آنان، حکومت طاغوت خواهد بود و قرآن کریم در آیات بسیاری از آن نهی نموده است.

هفتم: توحید در عبادت

بدین معنا که عبادت، منحصر در خداوند است. این اصل مورد قبول ووافق تمام مذاهب اسلامی است. با پذیرش این اصل است که انسان، هویت اسلامی می‌یابد و مسلمان شمرده می‌شود. «ایاک نعبد»، شعار همه روزه مسلمانان است که حداقل ده بار در روز آن را تکرار می‌کنند. بنابراین پرستش غیرخداوند، شریک نمودن غیر خداوند با او در عبادت است و موجب بیرون رفتن انسان از دایره اسلام می‌شود.

ص: ۴۴

در این اصل کلی که عبادت و پرستش، ویژه خداوند است تردید و اختلافی نیست. اما در مواردی گمان می‌رود عبادت غیر خداوند صورت گرفته است (ما در فصل پنجم به طور مبسوط به این نکته خواهیم پرداخت) بنابراین در اصل کلی مذکور اختلافی وجود ندارد، بلکه در بعضی مصادیق و موارد است که سؤال پیش می‌آید، آیا عبادت خداوند صورت می‌گیرد یا عبادت غیر او؟ مثلاً برگزاری مجالس جشن و سرور در اعیاد مذهبی، آیا عبادت شخصیتی که به احترام او مجلس تشکیل شده است محسوب می‌شود یا فقط احترام و تکریم او است نه بیش از آن؟ اگر عبادت محسوب شود، بدون تردید حرام و شرک است و اگر احترام و تکریم باشد، جایز و بلکه مستحب است.

مثالها و مصادیق دیگری نیز وجود دارد که در فصل پنجم کتاب مطرح خواهد شد. آنچه اکنون مهم است تفسیر منطقی عبادت و تعریف دقیق آن است تا بدانیم چه کاری عبادت محسوب می‌شود و چه کاری عبادت نیست. در دو فصل بعدی، در این باره بحث و بررسی خواهد شد. (۱)

۱- فصل سوم به بیان حقیقت عبادت و عوامل تشکیل دهنده آن، و فصل چهارم به تعریف عبادت می‌پردازد. فصل سوم مقدمه فصل چهارم است.

فصل سوم: ماهیت عبادت و عناصر تشکیل دهنده آن

مفاهیمی مانند مفهوم «آب و زمین» بر همگان روشن و واضح است، اما گاهی تعریف همین مفاهیم روشن در قالب عبارات و الفاظ مشکل می‌نماید.

مفهوم «عبادت» نیز از همین قبیل است. با آنکه مفهوم و مصادیق عبادت روشن و واضح است، اما گاهی تعریف منطقی آن به صورتی که جامع افراد و مانع اغیار باشد، دشوار می‌نماید. خضوع و خاکساری عاشق شیدا برای معشوق خود، سرباز برای فرمانده خود و مسافرت به قصد دیدار با شخصیتهای بزرگ، همه خضوع و فروتنی محسوب می‌شوند، اما عبادت نیستند.

مراجعه به کتب لغت برای دستیابی به تعریف جامعی از عبادت، کاری بی‌حاصل است. چرا که لغت نگاران به دنبال ارائه

ص: ۴۶

تعریف دقیق این واژه نبوده‌اند تا بتوان سخن آنان را ملاک و معیار و تعریفی جامع و مانع دانست. آنان واژه «عبادت» را غالباً با عباراتی نظیر «خضوع و تذلل» معنا کرده‌اند.

ابن منظور در لسان العرب می‌گوید: «عبودیت در اصل به معنای خضوع و تذلل است» و راغب در مفردات می‌نویسد: «عبودیت یعنی؛ تذلل. واژه «عبادت» رساتر از واژه عبودیت، و به معنای شدت و نهایت تذلل است».

در کتاب القاموس المحيط آمده است: «عبادت به معنای اطاعت و فرمانبرداری است». در سایر کتب لغت نیز تعاریفی مشابه با تعاریف مذکور ذکر شده است.

اینگونه تعاریف، فراگیرتر و عام‌تر از «عبادت» در بحث ما می‌باشد. صرف خضوع و تذلل و یا خضوع و تذلل شدید، تعریف عبادت به شمار نمی‌روند. عشق عاشق نسبت به معشوق و یا بوسیدن قرآن کریم، پرستش معشوق یا قرآن کریم محسوب نمیشود و بالاتر از اینها، سجده ملائکه بر حضرت آدم علیه السلام:

سَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى. (۱) «همه فرشتگان بدون استثناء سجده کردند جز ابلیس که ابا کرد».

و سجده یعقوب و همسر و فرزندان او بر یوسف:

ص: ۴۷

(وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا). (۱) «و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی به خاطر او به سجده افتادند».

عبادت و پرستش حضرت آدم و حضرت یوسف نیست.

فروتنی و خاکساری صحابه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نسبت به آن حضرت به حدی بود که از آب وضو و موی سر حضرت و

ظرفی که در آن آب می نوشیدند و منبری که روی آن می نشستند، تبرک می جستند.

بدین صورت تبرک جستن، شدت خضوع و فروتنی است و در عین حال به مرز عبادت و پرستش نمی رسد و هیچکس تا کنون،

صحابه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را به پرستش آن حضرت و خدا انگاری او متهم نکرده است.

این همه، ما را به کنکاش در رسیدن به تعریفی که در برگزیده تمام مصادیق عبادت و مانع از ورود مصادیق غیر عبادی در آن

باشد، و می دارد.

راه حل روشن آن است که به عناصری که در تشکیل مفهوم «پرستش» مؤثرند دست یابیم. برای این منظور باید در عبادات صحیحی

که مسلمانان در طول تاریخ انجام داده‌اند و نیز عبادات و آداب دینی ادیان باطل (مانند دوگانه پرستان عصر جاهلیت قدیم و نوین)

که پیوسته انجام می دادند، دقت و توجه کنیم، تا به

ص: ۴۸

خصوصیات مشترک عبادت آنان و چیزی که باعث عبادت محسوب شدن اعمال آنها می‌شود پی ببریم. بنابراین، تجزیه و تحلیل رفتار آنان و آگاهی از ویژگی‌های موجود در اعمال عبادی آنها، از سویی ما را با «ماهیت و مقومات عبادت» آشنا می‌کند و از سویی دیگر، به ما تعریفی جامع و مانع از «عبادت» می‌دهد تا به وسیله آن بتوانیم عمل عبادی را از غیرعبادی تمیز دهیم.

در تحلیل و کالبد شکافی عبادات مرسوم می‌توان گفت: وجه مشترک تمامی آنها، چه در عبادات صحیح مانند عبادت خداوند، و چه در عبادات غیر صحیح و باطل مانند پرستش بتها، اجرام آسمانی (از قبیل ماه و خورشید و ستاره)، ارواح و موجودات مجرد، همان خضوع و خشوع و خاکساری می‌باشد. این خصیصه به وسیله تمام یا برخی از اعضای بدن، تحقق می‌یابد.

ویژگی دیگر عبادت، امری است که به ضمیر و درون انسان باز می‌گردد و عبارت است از: «اعتقادی خاص به معبود». همین ویژگی است که منشأ خضوع‌ظاهری و نام «عبادت» گرفتن آن می‌شود.

در اینجا لازم است پیرامون این خصیصه درونی که در تمام انواع عبادت‌ها وجود دارد، قدری بحث کنیم:

عبادت انسانهای موحد و مشرک، ناشی از عاملی درونی و

ص: ۴۹

اعتقاد به تأثیر معبود است. خضوع و خشوع انسانهای موحد در مقابل خداوند متعال، از آنجاست که خداوند را خالق هستی و مدبر تمام مخلوقات در دنیا و آخرت می‌دانند و معتقدند هیچ‌کس جز او، خالق و مدبر جهان نیست و مصالح و سرنوشت‌انسانها در دنیا و آخرت همه در دست اوست. در دنیا، کار خلق، تدبیر، زنده کردن، میراندن، نزول باران، حاصلخیزی و خشک‌سالی و هر آنچه به طبیعت مربوط می‌شود، همه به دست خداوند سبحان است و هیچ‌کس جز او در کار طبیعت و سرنوشت انسان مؤثر نیست. در آخرت نیز، شفاعت و آمرزش گناهان و سایر امور اخروی در دست اوست. بنابراین، پرستش انسان موحد خضوع در مقابل خداوندی است که او را خالق و مدبر هستی و صاحب سرنوشت انسان در دنیا و آخرت می‌داند. اما مشرکین عصر رسالت و قبل و بعد از آن، با اعتقادی کاملاً مخالف با اعتقاد موحدین، به خضوع و خاکساری در مقابل معبودهای خود می‌پرداختند.

از برخی از آیات قرآن استفاده می‌شود که اعراب جاهلی در مسئله خالقیت، موحد بوده و خداوند را خالق هستی می‌دانستند:
(وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ). (۱)

ص: ۵۰

«هرگاه از آنان بررسی «چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟»، مسلماً می‌گویند: «خداوندِ قادر و دانا آنها را آفریده است». اما در عین حال در مسئله تدبیر و ربوبیت هستی، مشرک بوده و به جای اعتقاد به ربّ یگانه و واحد، به ارباب متعددی که هر یک به تدبیر بخشی از عالم هستی مشغولند، اعتقاد داشتند.

آیات چندی بر این مطلب دلالت دارند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. موحد، عزت را در دست خداوند می‌داند و منطبق او چنین است:

(فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا). (۱) «تمام عزت برای خداست».

اما مشرک، عزت خود را در دست بتها می‌بیند:

(وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا). (۲) «و آنان غیر از خدا معبودانی بر می‌گزیدند تا مایه عزتشان باشد».

۲- به اعتقاد انسان موحد، پیروزی و یاری رسانی به دست خداوند است و این آیه شریفه ورد زبان اوست که:

(وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ). (۳)

۱- فاطر / ۱۰.

۲- مریم / ۸۱.

۳- آل عمران / ۱۲۶.

ص: ۵۱

«پیروزی تنها از جانب خداوند توانای حکیم است».

اما به اعتقاد انسان مشرک، پیروزی و یاری رسانی به دست الهه و خدایان ساختگی است:

(وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يَنْصُرُونَ). (۱) «آنان غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند، به امید اینکه یاری شوند».

۳. انسان موحد معتقد است، تدبیر هستی به دست خداوند متعال است:

(إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ). (۲) «آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست و اوست که باران را نازل می‌کند».

همچنانکه فراوانی و کمبود نعمت به دست اوست:

(وَلَنْبَلُوْنَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ). (۳) «قطعاً همه شما را با چیزی از

ترس، گرسنگی و کاهش در مالها، جانها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم، و بشارت ده به استقامت کنندگان».

اما انسان مشرک از ستاره‌ها و بت‌ها کمک می‌خواهد و از آنها باران طلب می‌کند.

۱- یس / ۷۴.

۲- لقمان / ۳۴.

۳- بقره / ۱۵۵.

ص: ۵۲

ابن هشام در کتاب سیره خود می‌گوید:

«اولین کسی که بت پرستی را وارد مکه و حومه آن کرد عمرو بن لَحیّ بود. او هنگام بازگشت از سفر شام، در منطقه‌ای بنام «بلقاء» مردمانی را دید که به پرستش بت‌ها مشغولند. وقتی از آنان علت پرستش بت‌ها را سؤال کرد در پاسخ گفتند، اینان، بت‌هایی هستند که آنها را می‌پرستیم؛ از آنها باران می‌خواهیم، به ما می‌دهند و از آنها پیروزی طلب می‌کنیم، ما را پیروز می‌کنند.

عمرو بن لَحیّ به آنان گفت: آیا بتی به من می‌دهید که به سرزمین اعراب بَرَم تا آن را پرستند؟ بدین ترتیب، عمرو مذهب آنان را پذیرفت و با خود بت بزرگی را بنام «هبل» به مکه آورد، آن را در بالای خانه کعبه قرار داد و مردم را به پرستش آن دعوت کرد». (۱)۴. انسان موخّید و خدا پرست، آمرزش گناهان و شفاعت را در اختیار خداوند می‌داند و هیچ آمرزنده‌ای جز خداوند متعال و شفاعت کننده‌ای جز به‌اجازه او، نمی‌شناسد:

۱. (فَاسْتَغْفِرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ). (۲) «برای گناهان خود طلب آمرزش می‌کنند و کیست جز خدا که گناهان

۱- ر. ك السیره النبویه: ۱ / ۷۶-۷۷.

۲- آل عمران / ۱۳۵.

ص: ۵۳

را ببخشند؟».

۲. (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ). (۱) «بگو: «تمام شفاعت از آن خداست (زیرا) حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن اوست».

۳. (وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ). (۲) «کسانی را که غیر از او [خداوند] می‌خوانند قادر بر شفاعت نیستند».

اما انسان مشرک؛ شفاعت را در اختیار آلهه و خدایان دروغین می‌داند. گواه این مدعی، آیات فوق است که در ردّ عقیده مشرکین مبنی بر تفویض مقام شفاعت از سوی خداوند به بت‌ها نازل شده است و برای تأکید در ردّ این عقاید باطل، قرآن در آیات دیگری پندار آنان را مردود می‌شمارد:

(لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا). (۳)

«آنان هرگز مالک شفاعت نیستند، مگر کسی که نزد خداوند رحمان عهد و پیمانی دارد».

(وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ). (۴)

«هیچ شفاعتی نزد او، جز برای کسانی که اذن داده، سودی ندارد».

۱- زمر / ۴۴.

۲- زخرف / ۸۶

۳- مریم / ۸۷

۴- سبأ / ۲۳.

ص: ۵۴

(وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ). (۱)

«کسانی را که غیر از او [خداوند] می‌خوانند قادر بر شفاعت نیستند، مگر آنها که شهادت به حق داده‌اند.»

انسان مشرک آموزش گناهان را نیز به دست آلهه می‌داند. آیه سوم سوره غافر (غافر الذنب) که خداوند سبحان خود را بخشنده گناهان معرفی کرده است، بیانگر همین مطلب است.

۵. انسان موحّد، زمام سرنوشت خود را در دنیا و آخرت به دست خداوند می‌داند. حضرت ابراهیم علیه السلام پرچمدار توحید، آشکارا در مقابل انبوه مشرکین عقیده خود را این چنین اعلام می‌کند:

(الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِي). (۲)

«همان کس که مرا آفرید و پیوسته راهنمائیم می‌کند* و کسی که مرا غذا می‌دهد و سیراب می‌نماید* و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد* و کسی که مرا می‌میراند و سپس زنده می‌کند.»

اما انسان مشرک، تمام این امور یا اکثر آنها را در دست آلهه و خدایان دروغین می‌داند:

۱- زخرف / ۸۶.

۲- شعراء ۷۸-۸۱.

ص: ۵۵

(وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ). (۱)

«بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند و آنها را همچون خدا دوست دارند».

قرآن کریم از زبان مشرکین که در روز قیامت از پرستش آلهه پشیمان شده‌اند می‌فرماید:

(تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ). (۲)

«به خدا سوگند که ما در گمراهی آشکاری بودیم* چون شما را با پروردگار عالمیان برابر می‌شمردیم!».

۶- انسان خداپرست، قانون‌گذاری، تحریم و تجویز اعمال را فقط در صلاحیت خداوند می‌داند:

(إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ). (۳)

«حکم تنها از آن خداست».

اما انسان مشرک، قانون‌گذاری و تشریح را در اختیار احبار، راهبان و یا عالمان دینی دنیاپرست می‌داند:

(وَاتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ). (۴)

۱- بقره / ۱۶۵.

۲- شعراء / ۹۷-۹۸.

۳- یوسف / ۴۰.

۴- توبه / ۳۱.

ص: ۵۶

(«آنها») دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند.

به اعتقاد فرد مشرک، احبار و راهبان صلاحیت قانون‌گذاری دارند و می‌توانند در مقابل اخذ مال ناچیز دنیا، حرام خدا را حلال و حلال او را حرام نمایند.

آیات گذشته و آیات دیگری از این قبیل از عقیده مشرکین عصر جاهلی پرده برمی‌دارد و بیان می‌کند که خضوع مشرکین در مقابل بت‌ها، تنها از سرعلاقه و محبت به آنها نبوده، بلکه متکی بر باور و اعتقاد آنان به اقتدار آلهه بوده است. آنان آلهه را کارگزاران بخشی از هستی یا تمام آن می‌دانستند و سرانجام و سرنوشت موجودات را به اراده آنان گره می‌زدند.

البته اعتقاد آنها در مورد ربوبیت آلهه و خدایان جعلی یکسان نبود، بلکه نسبت به شرایط و موقعیت‌های خاص، تفاوت می‌کرد. عده‌ای از مشرکین صدراسلام همانند مشرکین دوران حضرت ابراهیم علیه السلام، معتقد به گستردگی ربوبیت ارباب و آلهه بودند و اینکه خورشید و ماه و ستاره، ربّ تمامی موجودات زمینی هستند.

برخی از آیات قرآن، بیانگر این عقیده مشرکین است:

(وَكَذَلِكَ نُرِي إِبرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ

ص: ۵۷

قَالَ لَا أُحِبُّ الْإِفْلِينَ. (۱)

«و این چنین ملکوت آسمانها و زمین [و حکومت مطلقه خداوند بر آنها] را به ابراهیم نشان دادیم؛ [تا به آن استدلال کند] و اهل یقین گردد* هنگامی که (تاریکی) شب او را پوشانید ستاره‌ای مشاهده کرد، گفت: «غروب کنندگان رادوست ندارم».

گروه دیگری از آنان، معتقد به محدودیت ربوبیت آلهه بودند و آنها را تنها در بخشی از اموری که به ایشان مربوط است، مانند شفاعت، مغفرت، عزت، پیروزی در جنگ‌ها و ... دارای ربوبیت و تأثیر می‌دانستند. تفصیل این مطالب را در کتاب‌های ملل و نحل جستجو کنید. (۲) اعتقاد مشترکی که مشرکین را در اردوگاه عقیدتی واحدی گرد می‌آورد، اعتقاد به ربوبیت آلهه در اداره جهان هستی و زندگی انسانها بود. به نمونه‌هایی از گفتار مشرکین در این باره توجه کنید:

زید ابن عمرو ابن نوفل که از مشرکین دوران جاهلیت بود و پیش از بعثت رسول گرامی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، از عبادت بت‌ها دست کشید، درباره عقیده پیشین خود می‌گوید:

أَرَبُّ وَاحِدٌ أَمِ الْفَرْقِ إِذَا تَقَسَّمَتِ الْأُمُورُ

۱- انعام / ۷۵ - ۸۰.

۲- شهرستانی، الملل و النحل: ۲ / ۲۴۴.

ص: ۵۸

عزلت اللات و العزی جميعاً كذلك يفعل الجلد الصبور

للاعزى أدين و لا ابتیها و لا صنم بنی عمر و ازور

«هنگامی که امور از هم جدا می‌شود، آیا خدای یگانه را پرستم یا هزار خدا را!»

«از لات و عزی همگی دست کشیدم، که این چنین انسان نیرومند و بردبار انجام می‌دهد.»

«نه عزی را خواهم پرستید و نه دو دختر او را، و نه بت بنی عمرو را زیارت خواهم کرد.»

در جای دیگر می‌گوید:

الی الملك الاعلی الذی لیس فوقه اله و لا ربّ یكون مدایناً (۱) «من آن پادشاه والایی را که هیچ اله و ربّ جزا دهنده‌ای بالاتر از او

نیست، می‌پرستم.»

این اشعار و سایر آثار به جای مانده از دوران جاهلیت، بیانگر این نکته است که به اعتقاد مشرکان، آلهه دارای نیرویی غیبی و

ماواری طبیعی هستند که اراده آن‌ها در جهان هستی و سرنوشت انسان تأثیر می‌گذارد. امور جهان در دست این آلهه و رب‌ها است

و خداوند سبحان، اله این آلهه و ربّ این ارباب است. این عقیده مشرکین را می‌توان از لابلائی آیاتی که به سرزنش مشرکین و

بازداشتن

ص: ۵۹

آنها از شرک و بت پرستی پرداخته است، به دست آورد:

۱. (إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ). (۱)

«آنها بی را که غیر از خدا می خوانید [و پرستش می کنید] بندگانی همچون خود شما هستند».

۲. (قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا). (۲)

«بگو! کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید بخوانید! آنها نه می توانند مشکلی را از شما برطرف سازند و نه تغییری در آن ایجاد نمایند».

۳. (وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ). (۳) «و جز خدا چیزی را که نه سودی به تو می رساند و نه زیانی، مخوان».

۴. (إِنَّ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ). (۴)

«اگر آنها را بخوانید، صدای شما را نمی شنوند».

۵. (أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي غُرُورٍ). (۵)

«آیا این کسی که لشکر شماست می تواند شما را در برابر خداوند یاری دهد؟!»

۱- اعراف / ۱۹۴.

۲- اسراء / ۵۶.

۳- یونس / ۱۰۶.

۴- فاطر / ۱۴.

۵- ملک / ۲۰.

ص: ۶۰

ولی کافران تنها گرفتار فریبند».

۶. (أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنْهَا يُصْحَبُونَ). (۱)

«آیا آنها خدایانی دارند که می‌توانند در برابر ما از آنها دفاع کنند؟! [این خدایان ساختگی، حتی] نمی‌توانند خودشان را یاری دهند [تا چه رسد به دیگران] و نه از ناحیه ما با نیرویی یاری می‌شوند».

آیات دیگری نیز وجود دارد که عمل مشرکین را مورد سرزنش قرار می‌دهد و آنان را به پذیرش حقیقتناش فرا می‌خواند و با دلایل ذیل عقیده نادرست آنها را ابطال می‌کند:

الف. بت‌هاییکه می‌پرستید، مانند خود شما مخلوق و آفریده هستند: «عِبَادُ امثالکم» لذا هیچگونه ربوبیتی ندارند، نه نسبت به کل هستی و نه نسبت به گوشه‌ای از آن.

ب. «فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ»: بت‌ها قادر به رفع ضرر و زیان نیستند، تابتوانند حوادث ناگوار را از شما دور کنند، لذا هیچگونه ربوبیتی ندارند.

ج. بت‌هایی که هیچ نفع و ضرری ندارند و شنوای حرف شما نیستند، چگونه آنها را می‌پرستید؟ آیات فوق همگی شاهد آن هستند که مخاطبین این آیات، معتقد به قدرت غیبی و فوق انسانی معبودهای خود بودند و سود و زیان را در دست آنها می‌دانستند.

ص: ۶۱

با توجه به مطالب مذکور، روشن می‌شود که ماهیت و حقیقت عبادت از دو عنصر تشکیل شده است:

اول: عنصری که مربوط به جوارح و اعضای بدن انسان است و نشانگر تعظیم و خشوع او می‌باشد.

دوم: عنصری که مربوط به عقیده انسان خاضع نسبت به معبود است و او را به گونه‌ای، خالق، ربّ یا زمامدار سرنوشت انسان- تمام یا جزئی از آن- می‌داند.

ماهیت عبادت و پرستش به این دو عنصر وابسته است و در صورت نبود یکی از آن دو، پرستش محقق نمی‌شود.

سوالی که اینجا مطرح است اینکه: اگر اعراب جاهلی، معتقد به ربوبیت آلهه بوده‌اند، چرا قرآن به نقل از آنان، هدف از عبادت

بت‌ها را تقرب و نزدیکی به خداوند متعال معرفی می‌کند؟

(إِلَّا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ). (۱)

«آگاه باشید! که دین خالص از آن خداست و آنها که غیر خدا را اولیاء خود قرار دادند، [دلیلشان این بود که:] اینها را نمی‌پرستیم

مگر به خاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند. خداوند روز قیامت میان آنان در آنچه اختلاف داشتند داوری می‌کند. خداوند

آن کس را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی‌کند».

ص: ۶۲

جمله (مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى) که از زبان مشرکین نقل شده است، بیانگر انگیزه مشرکین از پرستش بت‌ها می‌باشد. یعنی؛ ما بت‌ها را در زندگی و سرنوشت خود مؤثر نمی‌دانیم، اما آنها را می‌پرستیم تا بدین وسیله به خداوند متعال نزدیک شویم. در پاسخ به این سؤال باید گفت: با توجه به آیاتی که گذشت، تردیدی باقی نمی‌ماند که مشرکین بت‌ها را ارباب و آلهه خود می‌دانستند و از آنان باران، عزت، پیروزی و سایر اموری که از شئون خداوند است، طلب می‌کردند. با این حال، چگونه می‌توان تنها هدف عبادت بت‌ها را تقرب به خداوند دانست؟ ناگزیر به این نتیجه باید رسید که آنچه مشرکین به زبان می‌گفتند و مدعی آن بودند، در ضمیر و ذهن خود به آن معتقد نبودند. لذا قرآن در پایان آیه مذکور اضافه می‌کند: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ» و به این حقیقت اشاره می‌کند که مشرکین در ادعای خود دروغ می‌گفتند و انگیزه آنان از عبادت بت‌ها، انگیزه‌ای دنیایی و رسیدن به عزت، اقتدار، پیروزی بر حریف، رفاه، فراوانی، شفا و شفاعت بوده است.

از آنجا که در این فصل، تبیین ماهیت عبادت و عناصر تشکیل دهنده آن به طول انجامید، بیان تعریف عبادت را به فصل آینده واگذار می‌کنیم.

فصل چهارم: تعریف عبادت

اکنون که با عناصر تشکیل دهنده عبادت آشنا شدیم، تعریف عبادت به صورت منطقی که جامع افراد و مانع اغیار باشد، امکان‌پذیر خواهد بود. لذا عبادت را می‌توان به یکی از سه صورت ذیل تعریف نمود:

تعریف اول: عبادت؛ خضوع و گرنشی است که از اعتقاد به الوهیت معبود سرچشمه گرفته باشد. چنانچه گفتار یا رفتاری ناشی از این اعتقاد نباشد، عبادت محسوب نمی‌شود.

توجه به این نکته لازم است که منظور از «الوهیت» معنای رایج آن که پرستش شدن یا معبودیت است نمی‌باشد، بلکه مراد از آن، اعتقاد به اله، خالق و مدبر بودن موجودی است که زمام امور هستی یا بخشی از آن را در اختیار دارد. تفاوت لفظه «اله» با لفظ «الله» در کلی بودن اله و عَلم بودن لفظ جلاله الله است.

مؤید این معنای از عبادت (خضوع ناشی از اعتقاد به الوهیت

ص: ۶۴

معبود) آیاتی است که به عبادت خداوند امر کرده و از عبادت غیر او نهی می‌نماید، به این دلیل که هیچ آلهه‌ای غیر خداوند وجود ندارد.

(یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ غَيْرِهِ). (۱)

«ای قوم من! [تنها] خداوند یگانه را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست».

بدین معنا که، «اله» موجودی سزاوار پرستش است و تنها خداوند «اله حقیقی» است. با این حال شما چگونه موجودی را که اله حقیقی و واقعی نیست‌واله ادعایی و دروغین است می‌پرستید؟ و چرا از عبادت خداوندی که اله واقعی است و تنها معبود سزاوار پرستش است، سرباز می‌زنید؟

آیه فوق یا مضمون آن، در بسیاری از آیات قرآن مجید تکرار شده است. (۲) این آیات می‌رسانند که عبادت، خضوع و کرنشی است که از اعتقاد به الوهیت معبود جوشیده‌باشد. در این آیات به روشنی ملاحظه می‌کنیم که قرآن، مشرکین را به دلیل پرستش غیر خداوند سرزنش می‌کند، چرا که این معبودها آلهه واقعی نیستند و عبادت، از

۱- اعراف / ۵۹.

۲- خوانندگان گرامی در این زمینه می‌توانند، آیات ذیل را ملاحظه فرمایند: اعراف / ۶۵، ۷۳، ۸۵. هود / ۵۰، ۶۱، ۸۴؛ انبیاء / ۲۵؛ مؤمنون / ۲۳، ۳۲؛ طه / ۱۴.

ص: ۶۵

شئون الوهیت و آلهه واقعی است. صفت الوهیت تنها سزاوار خداوند سبحان است و به همین دلیل تنها عبادت او واجب و لازم است. تعریف دوم: عبادت؛ خضوع و کرنش در مقابل موجودی است که او را «رب» می‌دانیم و شأنی از شئون وجود و زندگی خود را، در دنیا و آخرت در اختیار او می‌شماریم، حال چه در امور مادی مانند عزت و پیروزی در دنیا باشد و چه در امور معنوی مانند آمرزش گناهان.

«رب» کسی است که زمام امور مربوط را در کف دارد و عهده‌دار تدبیر و تربیت اوست. بنابراین، عبادت معبود به دلیل ربوبیت او صورت می‌گیرد.

گواه این تعریف، آیاتی است که دلیل منحصر بودن عبادت به خداوند را، یگانه رب بودن او می‌داند مانند:

۱. (وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ). (۱)

«مسیح گفت: ای بنی اسرائیل خداوند یگانه را که پروردگار من و شماست پرستش کنید».

۲. (إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ). (۲)

«این [پیامبران بزرگ و پیروانشان] همه امت واحدی بودند و من پروردگار شما هستم، پس مرا پرستش کنید».

۱- مائده / ۷۲.

۲- انبیاء / ۹۲.

ص: ۶۶

۳. (إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ). (۱)

«خداوند پروردگار من و پروردگار شماست. او را پرستید. [نه من و نه چیز دیگر را] این است راه راست».

آیات دیگری نیز به همین مضمون وجود دارد مانند: آیه ۴۳ سوره یونس، ۹۹ سوره حجر، ۶۵ و ۳۶ سوره مریم و ۶۴ سوره زخرف که بهترین دلیل بر این معنای عبادت، آیات مذکور است.

تعریف سوم: عبادت، خضوع و کرنش در برابر کسی است که او را اله عالم یا موجودی که امور هستی به او تفویض شده است می‌دانیم، حال چه امور تکوینی مانند خلق، رزق، زنده کردن و میراندن به او تفویض شده باشد و چه امور تشریحی مانند قانونگذاری، شفاعت و مغفرت.

انسان موحد معتقد است؛ کلیه امور تکوینی و تشریحی به دست خداوند است و هیچیک از این امور به مخلوقات او تفویض نشده، و به همین دلیل خداوند را می‌پرستد.

اما انسان مشرک معتقد است؛ گرچه آلهه و رب‌ها مخلوق حقند، اما برخی یا تمام امور تکوینی و تشریحی، به آنها تفویض شده است و بر اساس همین اعتقاد از ستاره‌ها و بت‌ها طلب باران، شفاعت، یاری رساندن و پیروزی در جنگ می‌کند،

ص: ۶۷

چرا که این امور را تفویض شده به آنها می‌پندارد.

با توجه به تعاریف سه‌گانه مذکور، تفاوت اساسی توحید و شرک در عبادت آشکار می‌شود.

هر خضوعی که ناشی از اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت و یا تفویض کاری به موجود مورد خضوع باشد، عبادت شمرده می‌شود. حال چه این اعتقاد، بر حق و صحیح باشد (اگر خداوند معبود باشد) و چه اعتقادی باطل و ناصواب (اگر بت‌ها و غیر خداوند معبود باشند). در هر دو صورت، خضوع او برگرفته از اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت یا تفویض است و چنین خضوعی عبادت آن موجود محسوب می‌شود.

اما اگر خضوع انسان، بدون این اندیشه و اعتقاد باشد، این خضوع عبادت نیست، بلکه تعظیم و بزرگداشت شمرده می‌شود، و نه انسان خاضع مشرک است و نه عمل او شرک‌آمیز. اما این تعظیم و احترام غیر عبادی، گاهی جایز و حلال است مانند تعظیم انبیاء، اولیای الهی، معلمان و مربیان؛ و گاهی حرام و غیر مجاز است مانند سجده کردن در مقابل انبیاء و اولیای الهی. اما حرمت این کار، به دلیل عبادت بودن آن نیست، بلکه به دلیل ممنوعیت سجده کردن در برابر غیر خداوند است و اینکه غیر او، سزاوار سجده نیست.

حال که تفاوت بین تعظیم و عبادت روشن شد به این نتیجه می‌رسیم که اعمالی مانند بوسیدن قرآن مجید، ضریح انبیاء و

ص: ۶۸

چیزهایی که به گونه‌ای به آنها مربوطند، در صورتی که همراه با اعتقاد به الوهیت و ربوبیت یا تفویض نباشد، عبادت آنها محسوب نمی‌شود.

اکنون پس از روشن شدن ماهیت و ملاک عبادت، به بحث و بررسی پیرامون موضوعات خاصی می‌پردازیم که گاهی گمان می‌رود این اعمال شرک یا عبادت غیر خداوند است. ما در فصل آینده به این موضوع خواهیم پرداخت.

فصل پنجم: بررسی کاربردی مفهوم عبادت

اشاره

این فصل حاوی مسایلی است که دستاویزی برای اختلاف و تشّت در بین مسلمانان شده است. این مسایل به هیچ وجه رنگ عقیدتی ندارد بلکه موضوعاتی است فقهی، که احکام آنها از کتاب و سنت استخراج می‌شود. این مسایل عبارتند از:

۱. زیارت قبور؛
۲. مسافرت برای زیارت قبر پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ؛
۳. ساختن آرامگاه و مقبره بر روی قبور؛
۴. ساختن مسجد بر روی قبور و نماز خواندن در آن؛
۵. توسّل به انبیاء و اولیا و صالحین و اقسام آن؛
۶. بهره‌مندی اموات از اعمال زنده‌ها و نذر نمودن برای آنها؛
۷. تبرّک به آثار انبیاء و صالحین؛
۸. برگزاری جشن میلاد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ؛

ص: ۷۰

۹. گریه کردن بر اموات؛

۱۰. قسم دادن خداوند به حق اولیای الهی؛

۱۱. قسم خوردن به غیر نام خداوند؛

۱۲. نامگذاری فرزندان، با پیشوند «عبد» به نام غیر خداوند؛

اکنون به بحث پیرامون یکایک موضوعات فوق می‌پردازیم.

ص: ۷۱

۱. زیارت قبور**۱. زیارت قبور (۱)**

زیارت قبور، دارای آثار اخلاقی و تربیتی مهمی است. مشاهده مزار اموات که در آن استخوانهای پوسیده کسانی است که روزگاری در این دنیا می‌زیستند و سپس به سرایی دیگر منتقل شدند، از حرص و طمع انسان نسبت به دنیا می‌کاهد و چه بسا باعث تغییر رفتار انسان و کنار گذاشتن ظلم و ستم و رفتارهای زشت، و توجه به خداوند متعال و آخرت شود. از همین جهت است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به زیارت قبور سفارش می‌کردند:

«زُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تُذَكِّرُكُمْ بِالْآخِرَةِ». (۲)

«قبور اموات را زیارت کنید، زیرا باعث یادآوری آخرت می‌شود».

با این وجود، در برخی از احادیث آمده است که پیامبر اسلام مدتی از زیارت قبور نهی فرمودند و پس از آن زیارت قبور را جایز دانسته و اجازه دادند. به نظر می‌رسد نهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، از آن جهت

ص: ۷۲

۱- مسئله زیارت قبور، از مسایل فرعی فقهی است که ارتباطی با مسایل عقیدتی ندارد و نمی‌توان قائلین به جواز آن را مشرک دانست. در این مسئله نیز مانند سایر مسایل فقهی، باید به کتاب و سنت مراجعه کرد تا از جواز یا عدم جواز آن آگاهی یافت.

۲- شفاء السقام: ۱۰۷.

بود که در آن روزگار، بیشتر قبور از آن مشرکین بود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با این دستور از زیارت قبر آنان جلوگیری می‌نمودند. اما وقتی که قبور مؤمنین زیاد شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به فرمان خداوند، زیارت قبور را تجویز نموده و فرمودند:

«كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَرُورُوهَا فَانْهَاهَا تَزْهِيْدُ فِي الدُّنْيَا وَ تُذَكِّرُ فِي الْآخِرَةِ»^(۱) «پیش از این شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم، اما اکنون می‌گویم به زیارت قبور بروید. زیرا موجب زهد در دنیا و یادآوری آخرت می‌شود». عایشه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، زیارت قبور را اجازه دادند و فرمودند: «أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ آتِيَ الْبَقِيْعَ وَ اسْتَغْفِرَ لَهُمْ»

«یعنی؛ خدایم دستور داده به قبرستان بقیع بروم و برای مردگان آن آمرزش بخواهم».

گفتم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! هنگام زیارت آنان چه بگویم؟ حضرت فرمود، بگو:

«السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَرْحَمُ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَ الْمُسْتَأْخِرِينَ، إِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ»^(۲)

۱- سنن ابن ماجه: ۱/ ۱۱۷، باب «ما جاء في زيارة القبور».

۲- صحيح مسلم: ۲/ ۶۴، باب «ما يقال عند دخول القبور».

ص: ۷۳

«یعنی؛ سلام بر اهل سرزمین مردان و زنان با ایمان، خداوند گذشتگان و آیندگان مؤمن را رحمت کند. به خواست خدا ما نیز به شما خواهیم پیوست».

در کتب روایی صحاح و مسانید اهل سنت، زیارت‌های مختلفی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قبرستان بقیع می‌خواندند ثبت و ضبط شده است.

مؤلف کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه» می‌نویسد:

«زیارت قبور به دلیل عبرت آموزی و یادآوری جهان آخرت مستحب است و در روز جمعه، استحباب بیشتری دارد. مناسب است زائر، در هنگام زیارت قبور به دعا و تضرع برای میت پردازد و از سرنوشت آنان عبرت گیرد، و از آنجا که بنا بر قول صحیح‌تر، قرائت آیات و اذکار به حال میت مفید است و موجب شادی و آسایش روح او می‌شود، به قرائت قرآن برای او پردازد.

در روایت آمده است که با مشاهده قبور بگوید:

«السلام علیکم دار قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون»

در مطلوبیت زیارت قبور مؤمنین، فرقی بین قبور دور و نزدیک نیست، (۱) و مسافرت برای زیارت قبور مؤمنین خصوصاً قبور صالحین، مستحب است.

۱- بجز حنبله، آنان معتقدند زیارت قبور دور دست، مباح است نه مستحب.

ص: ۷۴

عبارات فوق، نظر فقهای مذاهب چهارگانه اهل سنت پیرامون زیارت قبور است» (۱).

زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

مطالبی که گذشت، پیرامون زیارت قبور عموم مسلمانان بود. در مورد زیارت خصوص قبر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، رهبران اسلامی، شهیدان و انسانهای صالح؛ تردیدی نیست که زیارت مرقد آنان آثار سازنده و مفیدی دربر دارد.

ما ابتدا به این آثار انسان ساز اشاره می‌کنیم (که در واقع تجزیه و تحلیل موضوع است) و سپس برخی از احادیثی را که پیرامون زیارت قبور این بزرگان وارد شده است بر می‌شمریم تا بحثی کامل از جهت تحلیلی و استدلالی ارائه کرده باشیم.

در تحلیل این مسئله باید گفت: زیارت مرقد شخصیت‌های بزرگ نوعی سپاس و تقدیر از فداکاری آنان است و به نسل حاضر می‌آموزد که مقام و منزلت کسانی که راه هدایت و حقیقت را بپیمایند و از عقیده و آرمان الهی دفاع کنند، بس رفیع و بلند است.

البته این انگیزه تنها در حد زیارت آرامگاه آنان خلاصه نمیشود بلکه ما را وادار می‌کند تا یاد و نام آنان را زنده و پرشور نگه داریم و از

ص: ۷۵

آثار وجودی آنها محافظت کنیم، در سالگرد تولد آنها مجالس جشن برپا کنیم و در سالروز رحلت آنان با تشکیل جلسات و ایراد سخنرانی یادشان را گرامی بداریم.

هر انسان هوشمندی، مطالب فوق را درک کرده و می‌پذیرد. بر همین اساس، ملتهای زنده و با نشاط، برای زیارت آرامگاه رهبران و شخصیتهای خود که جان و مالشان را در راه نجات و رهایی ملت خود از چنگال استعمارگران و ستمگران فدا کرده‌اند، از یکدیگر سبقت می‌گیرند و برای گرامیداشت یاد و نام آنان، مجالس خاصی برپا می‌کنند.

با این وجود، به ذهن کسی خطور نمی‌کند که اینگونه اعمال، عبادت و پرستش آنان محسوب می‌شود. واقعیت آن است که احترام و بزرگداشت شخصیتها، فاصله فراوانی با پرستش آنها دارد. انگیزه احترام و تعظیم، قدردانی از تلاش و کوشش آنهاست، اما انگیزه پرستش، خدا انگاری و ربّ دانستن آنان است.

حال آیا می‌توان در این زمینه بین شخصیتهای اسلامی ما، با شخصیتهای ملل دیگر تفاوتی قایل شد؟ هرگز! توجه و دقت در بحث ماهیت و مقومات عبادت که بیانگر دو عنصر «خضوع و عقیده» بود، پاسخ این پرسش را از قبل روشن کرده است.

اکنون که با آثار انسان ساز زیارت قبور مسلمانان، و زیارت

ص: ۷۶

قبور اولیا و صالحین، آشنا شدیم، به برخی از روایاتی که در زمینه زیارت قبر پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد شده و نسبت به آن تشویق و ترغیب نموده است، اشاره می‌کنیم.

این روایات توسط امامان مذاهب چهارگانه اهل سنت و حافظان روایات در کتب روایی صحاح و مسانید اهل سنت گردآوری شده است:

۱. عبد الله ابن عمر - بدون ذکر کامل سند - روایت می‌کند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:
«من زار قبری، وجبت له شفاعتی»

«هر کس قبر مرا زیارت کند، حتماً او را شفاعت خواهم کرد».

۲. عبدالله بن عمر - بدون ذکر کامل سند - روایت می‌کند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:
«من جائنی زائراً لا تحمله الا زیارتی کان حقاً علی ان اکون له شفیعاً یوم القیامه»

«هر کس که فقط به قصد زیارت قبر من بیاید، وظیفه خود می‌دانم روز قیامت او را شفاعت کنم».

۳. هم او به نقل از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می‌گوید:

«من حجّ فزار قبری بعد وفاتی، کمن زارنی فی حیاتی».

«هر کس که حج انجام دهد و سپس قبر مرا زیارت کند، مانند آن است که در حال حیات، مرا زیارت کرده باشد».

ص: ۷۷

۴. هم چنین روایت می‌کند:

«من حجّ البيت و لم یزرنی فقد جفانی»

«هر کس که پس از اعمال حج مرا زیارت نکند، به من ستم کرده است.»

۵. از عمر- بدون ذکر کامل سند- روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من زار قبری أو من زارنی، کنت له شفیعاً او شهیداً.»

«هر کسی من یا قبر مرا زیارت کند، [در روز قیامت قدس سره شفیع یا گواه او خواهم بود].»

۶. از حاتم ابن ابی بلتعہ- بدون ذکر کامل سند- روایت شده است:

«من زارنی بعد موتی فکأنما زارنی فی حیاتی.»

«هر کس مرا پس از رحلتم زیارت کند، گویی که مرا در حال حیاتم زیارت کرده است.»

۷. از ابوهریره- بدون ذکر کامل سند- روایت شده است که:

«من زارنی بعد موتی فکأنما زارنی و أنا حیٌّ، و من زارنی، کنت له شهیداً او شفیعاً یوم القیامه»

«هر که مرا بعد از رحلتم زیارت کند، گویی مرا در حال حیاتم زیارت کرده است و هر کس مرا زیارت کند، در روز قیامت گواه یا

شفیع او خواهم بود.»

۸. انس بن مالک- بدون ذکر کامل سند- روایت می‌کند:

«من زارنی فی المدینة محتسباً کنت له شفیعاً»

ص: ۷۸

«هر کس مرا در مدینه به امید ثواب زیارت کند، او را شفاعت خواهم کرد».

۹. انس بن مالک روایت می‌کند:

«من زارنی میتاً فکانتما زارنی حیاً، و من زار قبری و جبت له شفاعتی یوم القیامه، و ما من احد من امتی له سعه ثم لم یزرنی فلیس له عذر».

«هر کس مرا پس از رحلتم زیارت کند، گویی که مرا در حال حیاتم زیارت کرده است و هر کس قبرم را زیارت کند، شفاعت او در روز قیامت حتمی است و هر کس در عین برخورداری از مال و ثروت مرا زیارت نکند، در نزد خداوند عذری نخواهد داشت».

۱۰. از ابن عباس - بدون ذکر کامل سند - روایت شده است:

«من زارنی فی مماتی کمن زارنی فی حیاتی، و من زارنی حتّی ینتهی الی قبری کنت له یوم القیامه شهیداً - او قال شفیعاً».

«هر کس پس از رحلتم مرا زیارت کند، مانند کسی است که مرا در حیاتم زیارت کرده است و هر کس زیارت کند مرا تا به قبرم رسد، در روز قیامت گواه او خواهم بود - یا فرمود: دوست او خواهم بود».

ده حدیث مذکور را حافظان حدیث روایت کرده‌اند و تقی‌الدین سبکی (متوفی ۷۵۶ ق) اسناد نقل این روایات و تصحیح آنها را در کتاب «شفاء السقام فی زیاره خیر الانام» گردآوری نموده است. برای آگاهی از احادیث بیشتر، می‌توانید به این کتاب مراجعه

ص: ۷۹

فرماید. (۱) شیخ شعیب الحر یفیش، مضمون روایات فوق را در کتاب «الروض الفایق» در قصیده‌ای طولانی به نظم آورده است که با این ابیات آغاز می‌شود:

من زار قبر محمد

بالله کتر ذکره

واجعل صلاتک دائماً

فهو الرسول المصطفی

و هو المشفع فی الوری

و الحوض مخصوص به

صلی علیه ربنا

فان الشفاعه فی غد

و حدیثه یامنشدی

جهراً علیه تهتدی

ذو الجود و الکف الندی

من هول یوم الموعد

فی الحشر عذب المورد

ما لاح نجم الفرقد (۲) «زائر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، فردای قیامت به شفاعت خواهد رسید».

«ای نغمه خوان این اشعار، تو را به خدا سوگند، یاد و نام او را فراوان تکرار کن».

«بر آن بزرگ، دائماً و آشکارا صلوات فرست تا هدایت شوی».

«چرا که او رسول برگزیده‌ای است که اهل جود و کرم و بخشش است».

۱- ر. ک: شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام، احادیث زیارت آن حضرت، باب اول؛ همچنین نگاه کنید به: «وفاء الوفاء باحوال دار

المصطفی» ۴/ ۱۳۳۶.

۲- الروض الفایق: ۲/ ۲۳۸.

ص: ۸۰

«او در جهان واپسین، تو را از بیم و هراس باز خواهد داشت».

«در روز قیامت، حوض کوثر و چشمه حُنْکان، در دست اوست».

«درود خدا پیوسته بر او باد، تا هنگامی که ستاره قطبی نور افشانی می کند».

۲. مسافرت برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

درباره استعجاب زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به صورت گسترده سخن گفتیم و روشن شد که مستحب است ساکنان مدینه به زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بشتابند. اکنون سخن درباره کسانی است که در شهرهای دیگر سکونت دارند و باید برای زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سفر کنند، آیا این سفر نیز مانند خود زیارت مستحب است؟ پاسخ: بلی! به دلایلی:

دلیل اول: احادیثی که مسلمانان را به زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تشویق و ترغیب می‌کند. این احادیث بر دو دسته‌اند: دسته‌ای از آنها صریحاً در مورد مسلمانان خارج از مدینه است و دسته‌ای دیگر مطلق بوده و شامل مسلمانان مقیم مدینه و خارج از آن می‌شود.

از جمله احادیث دسته اول، حدیثی است که عبدالله ابن عمر روایت می‌کند، که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
«من جائنی زائراً لا تحمله الا زیارتی کان حقاً علی ان اکون له

ص: ۸۲

شفیعاً یوم القيامة».

«هر کس که فقط به قصد زیارت من بیاید، وظیفه خود می‌دانم که در روز قیامت او را شفاعت کنم» این حدیث و احادیثی مشابه آن، بر استحباب زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای افراد غیر مقیم مدینه دلالت صریح دارند.

دلیل دوم: سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسافرت برای زیارت قبور شهدای احد است. ابو داود به نقل از ربیعہ - یعنی ابن هدیر - و او از طلحة ابن عبیدالله، روایت می‌کند:

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تصمیم به زیارت قبور شهدای احد گرفتند با ایشان به راه افتادیم و از سنگلاخهای اطراف مدینه گذشتیم. قبرهایی در دوردست دیدیم و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدیم، یا رسول الله! آیا قبرهای برادران ماست؟ حضرت فرمود: قبر اصحاب و یاران ماست. وقتی که به قبور شهدای احد رسیدیم، حضرت ادامه دادند: اینها قبور برادران دینی ماست. (۱) دلیل سوم: سیره مسلمانان در گذشته و حال، انجام سفر برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. همیشه تاریخ، مسلمانان پس از انجام مناسک حج یا قبل از آن، برای زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه رفته‌اند. در این باره سبکی می‌نویسد:

۱- سنن ابن داود: ۲/ ۲۱۸ شماره ۲۰۴۳، آخر کتاب حج.

ص: ۸۳

«علمای اسلام از قرنهای گذشته تا کنون، شاهد این سیره مسلمین بوده‌اند. مسلمانان همگی به قصد زیارت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم - اگر چه در مسیرشان هم نباشد - به سوی مدینه رهسپار می‌شوند. مسافتهای طولانی طی می‌کنند و در این راه از بذل مال و جان دریغ ندارند. آنان معتقدند تمامی این زحمات، عبادت است و موجب تقرب به خداوند می‌شود. محال و ناممکن است که عمل و رفتار مسلمانان بسیاری که به قصد تقرب، از شرق و غرب عالم و در طول سالیان دراز ادامه داشته و در بین آنان عالمان دینی و اولیای الهی حضور داشته‌اند، نادرست و خطا باشد. حتی کسانی که از روی ناتوانی جسمی یا بضاعت اندک مالی، امکان چنین سفری ندارند حسرت می‌خورند و در دل آرزوی آن را دارند. بدون تردید هر کس که این رفتار خیل عظیم مسلمین را خطا بداند، یقیناً او خود بر خطاست. برخی در مورد این سیره مسلمانان گفته‌اند: مسافرت آنان به مدینه به قصد عبادت دیگری غیر از زیارت، مانند نماز خواندن در مسجد النبی است. اما این توجیه نامعقول و باطل است و تشکیک در انگیزه مردم برای زیارت مدفن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به منزله انکار امری بدیهی است و هر کس از نزدیک با مسافران مدینه برخورد کرده باشد،

ص: ۸۴

می‌داند که آنان از ابتدای ورود به جاده‌های مدینه، انگیزه‌ای جز زیارت ندارند و در ذهن آنان قصدعبادت دیگری خلجان نمی‌کند. با آنکه نماز خواندن در مسجد بیت المقدس فضیلت فراوانی دارد و مسافرت به آنجا به سادگی امکان‌پذیر است، کمتر کسی است که به قدس سفر کند. می‌توان گفت همچنانکه مهمترین انگیزه برای سفر به مکه انجام حج و عمره است، مهمترین انگیزه برای سفر به مدینه، زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. با این حال اگر کسی هنوز در وجدان خود دچار تردید است، از کسانی که به سوی مدینه رهسپارند، انگیزه آنان را جویا شود. (۱) دلیل چهارم: اگر زیارت، امری مستحب و موجب تقرب است - استحباب عام یا خاص - با توجه به اینکه مسافرت مقدمه زیارت است و هروسیله یا مقدمه‌ای ارزش و اعتبار خود را از هدف مورد نظر می‌گیرد، نتیجه می‌گیریم که مسافرت برای زیارت قطعاً جایز خواهد بود.

دلیل پنجم: تاریخ نگاران حکایات متعددی از عملکرد صحابه و تابعین در این زمینه نقل کرده‌اند. از آن جمله:

۱. ابن عساکر می‌نویسد: بلال مؤذن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شبی در خواب دید، حضرت به او فرمود: بلال! چرا به من

۱- ر. ک: شفاء السقام فی زیارة خبر الانام، از تقی الدین سبکی، ۸۵ و ۸۶، چاپ بولاق مصر؛ و نیز چاپ چهارم آن ص ۲۱۱ و ۲۱۲ با اندکی تلخیص.

ص: ۸۵

جفا می‌کنی؟ آیا وقت آن نرسیده است که به زیارت من بیایی؟

بلال با ناراحتی و نگرانی از خواب بیدار شد. به قصد مدینه سوار بر مرکب شد و به راه افتاد. وقتی به مدینه و به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، شروع به گریستن کرد و صورت خود را به قبر آن حضرت سایید. در این حال امام حسن و امام حسین علیهما السلام را دید، آن بزرگواران را در برگرفت و بوسه زد. آنها به بلال فرمودند:

مشتاقیم اذانی را که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم موقع سحر می‌گفتی دیگر بار بشنویم. بلال پذیرفت و بر بام مسجد رفت و بر مأذنه ایستاد. وقتی بانگ «الله اکبر» او بلند شد مدینه به خود لرزید؛ وقتی صدایش به «اشهد ان لا اله الا الله» بلند شد لرزش مدینه قوت گرفت؛ وقتی به جمله «اشهد ان محمداً رسول الله» رسید زنان و دختران پرده‌نشین، از خانه‌ها بیرون آمدند و با حیرت پرسیدند: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زنده شده است؟ ... پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، مدینه هیچ روزی به این اندازه شاهد زنان و مردان گریان نبود». (۱) ۲. عمر ابن عبدالعزیز پیکری از شام به مدینه فرستاد تا سلام او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برساند و باز گردد. (۲) سبکی می‌نویسد: «سفر بلال در آغاز دوران صحابه و سفر

۱- تاریخ ابن عساکر: ۱۳۷/۷، در ترجمه ابراهیم ابن محمد صفحه ۴۹۳.

۲- شفاء السقام، ص ۱۴۲. بیهقی این روایت را در بخش «شعب ایمان» آورده و منکی، در کتاب «الصارم»، ص ۲۴۶. تعلیقه شفاء السقام را نیز بنگرید.

ص: ۸۶

بیک عمر ابن عبدالعزیز از شام به مدینه در آغاز دوران تابعین، هیچ انگیزه‌ای جز زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عرض سلام به آن حضرت نداشته است و انگیزه‌ای دنیایی یا دینی مانند زیارت مسجد النبی، موجب این سفر نبوده است. (۱) ۳. وقتی عمر با مردم بیت المقدس صلح کرد، کعب الاحبار به نزد او آمد و اسلام آورد. عمر از مسلمان شدن او خوشحال شد و به او گفت: آیا با من به مدینه می‌آیی تا قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کنی و بهره‌ای معنوی برگیری؟ او پذیرفت ... عمر، وقتی که وارد مدینه شد، ابتدا به مسجد النبی رفت و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد. (۲) ۴. ابن عساکر در کتاب تاریخ خود و ابن الجوزی در کتاب «مثیر الغرام الساکن» به نقل از محمد ابن حرب هلالی روایت کرده‌اند که او گفت: «وقتی وارد مدینه شدم، به نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و در مقابل قبر مطهر، به آن حضرت سلام دادم و ایشان را زیارت کردم. بیابان نشینی وارد شد و به زیارت آن حضرت پرداخت و گفت: ای والاترین پیامبر! خداوند کتاب صادقی بر تو نازل کرد و در آن گفت:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ

۱- شفاء السقام، ص ۱۴۳، چاپ چهارم.

۲- فتوح الشام: ۱/ ۱۴۸، باب فتح القدس.

ص: ۸۷

لَهُمُ الرُّسُولُ لَوْ جَدُّوا اللَّهَ تَوَابًا رَحِيمًا. (۱)

«و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند [و فرمانهای خدا را زیر پا می گذاردند] به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند».

سپس گریست و این اشعار را سرود:

یا خیر من دفنت بالقاع اعظمه

نفسی الفداء لقبر انت ساکنه

فطاب من طيبهنّ القاع و الاکم

فيه العفاف و فيه الجود و الکرم

«ای بهترین انسانی که در زمین استخوانهایش دفن شد و از بوی خوشش کوه و دشت معطر گردید! جانم فدای قبری که تو در آن منزل گزیده‌ای، که آنجا منزل پاکی و سخاوت و کرامت است».

ابوطیب احمد ابن عبدالعزیز، در ادامه این ابیات سروده است:

و فيه شمس التقی والدین قد عَرُبت

حاشا لوجهک ان یبلی و قد هُدیت

من بعد ما اشرقت من نورها الظلم

فی الشرق و الغرب من انواره الامم (۲). «در آن قبر، خورشید دین و تقوا غروب کرد، پس از آن از نور او ظلمت‌ها به روشنایی مبدل شد».

۱- نساء / ۶۴.

۲- شفاء السقام: ۱۵۱ و ۱۵۲.

ص: ۸۸

آن چهره‌ای که از نور او، امته‌ها در شرق و غرب عالم به هدایت رسیدند، هرگز نخواهد پوسید.»

پرسش و پاسخ:

اکنون این پرسش مطرح است که اگر مسافرت برای زیارت قبور مؤمنین، به ویژه قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جایز است، پس حدیثی که در صحیح مسلم آمده است چگونه توجیه می‌شود؟ در این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند:

«لا تشد الرحال إلا إلى ثلاثة مساجد: مسجدی هذا و المسجد الحرام و المسجد الاقصی»

«مسافرت نکنید مگر برای سه مسجد؛ مسجد من (مسجد النبوی) مسجد الحرام و مسجد الاقصی».

پاسخ آن است که:

اولاً: این حدیث گرچه در صحیح مسلم آمده است اما باعمل و رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که به غیر این مساجد سفر می‌کردند در تعارض است. مسلم و بخاری در صحیح خود روایت کرده‌اند که آن حضرت پیاده یا سواره به مسجد قبا می‌رفتند و

نماز می‌خواندند. (۱) این حدیث با حدیثی که در متن سؤال مطرح شده، از آن

۱- صحیح مسلم: ۴/۱۲۷، صحیح بخاری: ۲/۱۷۶.

ص: ۸۹

جهت که تخصیص پذیر نیست ناسازگار می‌باشد. ناگزیر باید پذیرفت که حدیث اول یا جعلی است و از پیامبر صادر نشده است و یا اگر جعلی نیست، به صورت تحریف شده نقل شده است. دلیل تحریف شدن آن، نقل‌های متفاوت این حدیث است. در روایتی دیگر آمده است: «انما یسافر الی ثلاثه مساجد: مسجد الکعبه و مسجدی و مسجد ایلیاء» در روایت سوّمی نیز آمده است: «تشدّ الرحال الی ثلاثه مساجد». (۱) بر طبق دو نقل اخیر، به ویژه نقل سوم، هیچ منعی از مسافرت به اماکنی غیر از مساجد مذکور وجود ندارد و فقط مسلمانان را تشویق به سفر به مساجد سه گانه می‌کند.

ثانیاً: فرض کنید نقل اوّل این روایت درست باشد، اما مستثنی منه آن به قرینه مستثنی، «مسجد» است که محذوف می‌باشد. یعنی؛ معنای روایت این است که «برای هیچ مسجدی سفر نکنید، مگر برای سه مسجد». بر این اساس در روایت از سفر به مسجدی غیر از مساجد سه گانه نهی شده است و روایت از بیان حکم سفر به اماکن دیگری که مسجد نیستند ساکت است. یعنی؛

۱- این احادیث در صحیح مسلم: ۴/ ۱۲۶ باب «لا تشدّ الرحال» کتاب حج، و نیز سنن نسایی با شرح سیوطی ۲/ ۳۷ و ۳۸ آمده است. سبکی، گونه‌های دیگری از این حدیث را آورده است که دلالت آنها بر مقصود پرسشگر ضعیف‌تر از این احادیث است. نگاه کنید به شفاء السقام/ ص ۹۸.

ص: ۹۰

حکم تحریم و عدم تحریم، مربوط به سفر به مساجد است نه هر مکانی مانند مزار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، قبور شهدا و اولیای الهی.

ثالثاً: بر فرض پذیرش نقل اول، این حدیث حتی دلالت بر حرمت سفر به غیر مساجد سه گانه را نیز ندارد، بلکه بیانی پندآموز و ارشادی دارد که مسافرت به غیر این مساجد مفید فایده نیست.

امام غزالی نیز در احیاء العلوم به این نکته اشاره کرده است: «مساجد دیگر غیر از مساجد سه گانه، فضیلت یکسانی دارند و مسافرت برای آنها رجحانی ندارد. مسافرت وقتی بجا و مناسب است که در فضیلت متفاوت باشند».^(۱) اما در مورد مسافرت برای زیارت ائمه معصومین علیهم السلام و شهدا، دقت در احادیث گذشته حکم آن را روشن می‌کند. در جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به قصد زیارت قبور شهدای احد از مدینه خارج می‌شوند، سفر از شهر خود برای زیارت مرقد اهل بیت علیهم السلام به طریق اولی جایز است. امام علی علیه السلام، از والاترین شهدا و فرزندش امام حسین علیه السلام، پدر شهیدان است.

سلام الله علیهم یوم ولدوا و یوم استشهدوا و یوم یبعثون احیاء ...

درود خداوند بر آنان، روزی که زاده شدند و روزی که به شهادت رسیدند و روزی که سراز خاک برآورند.

در هر صورت مسئله مسافرت به قصد زیارت، مسئله‌ای فقهی است که ارتباطی با مسایل اعتقادی و توحید و شرک ندارد و هر مجتهدی می‌تواند با ارایه دلیل خود، نظر خاصی داشته باشد.

۱- احیاء العلوم، امام غزالی: ۲/ ۲۴۷.

۳. ساختن آرامگاه بر روی قبور

اشاره

منظور از قبور در این بحث، مزار انبیاء و ائمه معصومین علیهم السّلام، شهدا و اولیای الهی است که در دل‌های مؤمنین جایگاه ویژه‌ای دارند. سؤال این است که آیا ساختن آرامگاه و مقبره بر روی مزار آنان، جایز است یا حرام؟ این مسئله نیز مانند دو مسئله گذشته هیچ ارتباطی با مسایل عقیدتی ندارد تا معیار توحید و شرک قرار گیرد. این موضوع از جمله موضوعات فقهی است که حکم آن، اباحه، استحباب، کراهت و یا سایر احکام فقهی است. از هیچ مسلمان آگاهی انتظار نمی‌رود که این موضوع را دستاویزی برای مشرک یا کافر خواندن مسلمان دیگری قرار دهد. مسایل فقهی فراوانی وجود دارد که فقیهان اختلاف نظر دارند اما خوشبختانه در این مسئله، نظر امامان مذاهب چهارگانه اهل سنت و فقهای شیعه یکسان است و جملگی معتقد به جایز بودن ایجاد آرامگاه بر قبور شخصیتهای مذکور هستند. دلیل آنان، سیره و نحوه رفتار مسلمانان از هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا عصر کنونی

ص: ۹۲

می‌باشد. به عنوان نمونه:

الف. وقتی که مسلمانان جنازه پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در منزل مسقف آن حضرت به خاک سپردند، سعی کردند تا حد امکان و به هر صورت که می‌توانند، منزل آن حضرت را بیاریند و گرامی بدارند. کتابهایی که در زمینه تاریخ مدینه نگاشته شده است، خصوصاً کتاب «وفاء الوفاء» (۱) علامه سمهودی، حاصل آن تلاشها را ثبت و ضبط کرده‌اند.

بنای کنونی مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سال ۱۲۷۰ ه. ق ساخته شد و بحمد الله تا کنون بی هیچ گزند باقی مانده است و به فضل الهی خواهد ماند. اگر ایجاد آرامگاه بر روی قبور حرام بود، مسلمانان آن حضرت را در زمین وسیع و غیر مسقف دفن می‌کردند.

ب. ساختن آرامگاه بر روی قبور، از عصر صحابه تا کنون در میان مسلمانان رواج داشته است. سفرنامه‌هایی که تا کنون نگاشته شده است، قبور موجود در شهر مدینه را که قبلاً دارای گنبد و بارگاه بوده و نام و نسب آنان بر سنگ قبری نوشته شده بوده است را توصیف کرده‌اند. اکنون به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. مسعودی (متوفی ۴۴۵ ق) در مورد وجود گنبد و بارگاه در بقیع می‌گوید: روی سنگ قبر آنان [امام حسن، امام سجاد، و امام باقر و امام صادق علیهم السلام] در بقیع بر روی سنگی نوشته شده

۱- وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی: ۲/ ۴۵۸، فصل نهم.

ص: ۹۳

است: «بسم الله الرحمن الرحيم، سپاس خدایی را که میراننده ائمتها و زنده کننده استخوانهای پوسیده است. این جا آرامگاه فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سیده زنان دو جهان، حسن ابن علی، علی ابن حسین، محمد ابن علی و جعفر ابن محمد است». (۱) ۲. السبط ابن الجوزی (متوفی ۶۵۴ ه. ق) در کتاب «تذکره الخواص» صفحه ۳۱۱، مشابه عبارات فوق را نقل کرده است.

۳- محمد ابن ابی بکر تلمسانی، شهر مدینه و قبرستان بقیع را در قرن چهارم هجری چنین توصیف نموده است: «وقتی وارد قبرستان بقیع می‌شوید سمت راست کمی جلوتر، قبری وجود دارد که روی آن نوشته شده است: این قبر حسن ابن علی علیهما السلام است که در کنار مادرش فاطمه علیها السلام در خاک آرمیده است». (۲) ۴- حافظ محمد ابن محمود ابن نجار (متوفی ۶۴۳ ه. ق) در کتاب «اخبار مدینه الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» می‌نویسد: «در ابتدای بقیع، گنبدی بزرگ، مرتفع و قدیمی وجود دارد که دارای دو درب است و همه روزه یکی از درها برای زیارت باز است». (۳) ۵- ابن جبیر، جهانگرد معروف در سفرنامه خود درباره قبرستان

۱- مروج الذهب و معادن الجواهر: ۲ / ۲۸۸.

۲- مجله العرب، شماره ۵ و ۶، سال ۱۳۹۳ ه. ق.

۳- اخبار مدینه الرسول، به کوشش صالح محمد جمال، به سال ۱۳۶۶ ه. ق در مکه منتشر شده است.

ص: ۹۴

بقیع می‌نویسد: «در مقابل قبر مالک ابن انس، قبر سلاله پاک پیامبر و فرزند او ابراهیم وجود دارد که دارای گنبدی سفید است. در سمت راست آن، مزار فرزند عمر خطاب قرار دارد و در مقابل آن، قبر عقیل ابن ابی طالب قدس سرّه و عبدالله جعفر طیار قدس سرّه دیده می‌شود.

در مقابل این قبور، قسمتی است که همسران پیامبر در آنجا دفن هستند و در کنار آنان سه تن از فرزندان پیامبر به خاک سپرده شده‌اند. در قسمتی دیگر عباس ابن عبدالمطلب و حسن بن علی علیهما السلام مدفونند که دارای گنبدی بلند هستند. مقبره آنان نزدیک درب ورودی بقیع و در سمت راست آن قرار دارد. سر حسن بن علیعلیها السلام در پائین پای عباس واقع شده است. قبر این دو قدری بالاتر از سطح زمین و به صورتی گسترده واقع شده و روی آنها لوحه‌های مسی زینت یافته، به زیباترین شکل میخ کوب شده است.

قبر ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز به همین شکل است. پس از قبه عباسیه خانه‌ای به نام بیت الاحزان وجود دارد که منسوب به فاطمهعلیها السلام دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است ... در انتهای قبرستان بقیع قبر عثمان شهید و مظلوم، ذوالنورین قرار دارد که گنبد کوچکی بر آن بنا شده است. در نزدیکی آن، مزار فاطمه بنت اسد مادر علیعلیه السلام قرار دارد». (۱)

۱- سفرنامه ابن جبیر، چاپ بیروت، دار صادر. ابن جبیر در سال ۵۷۸ ه. ق مدینه منوره را زیارت نموده است.

ص: ۹۵

۶- بلاذری نقل می‌کند: «هنگامی که زینب بنت جحش در سال ۲۰ هجری وفات یافت، عمر بر جنازه او نماز خواند. او در روز گرم تابستانی به خاک سپرده شد و عمر بر روی قبر او خیمه‌ای برپا کرد»^(۱). البته هدف عمر از برپا کردن خیمه، تسهیل کار متصدیان تدفین نبود، بلکه او برای آسایش حال بستگان میت در زیر سایه چادر و قرائت قرآن و دعا برای میت اقدام به چنین عملی نمود.

۷- سمهودی (متوفی ۹۱۱ ه. ق) در توصیف بقیع می‌گوید: «... مقبره‌ها و آرامگاه‌های متعددی در آن بنا شده است. از آن جمله، مقبره عقیل ابن ابیطالب، زنان پیامبر، عباس [عموی پیامبر]، و حسن بن علی و ... می‌باشد. این قبور، دارای گنبد‌های بلند و مرتفعی هستند. ابن نجار می‌گوید: «... این گنبد‌ها بزرگ و مرتفع هستند.

ساخت آنها به زمانهای قدیم مربوط است. دارای دو درب هستند که یکی از آنها همه روزه باز است. مطری گفته است: «این مقابر و گنبد‌ها را خلیفه وقت، ناصر احمد ابن مستضیء ساخته است ... قبر عباس و حسن بن علیعلیه السّلام قدری بالاتر از زمین و مسطح هستند. روی قبر آنها لوحه‌های مسی، با شکلی زیبا و بدیع، به زمین میخ کوب شده است»^(۲).

۱- انساب الأشراف: ۱/ ۴۳۶.

۲- وفاء الوفاء: ۳/ ۹۱۶-۹۲۹.

ص: ۹۶

این بود نمونه‌های اندکی از سفرنامه‌هایی که به توصیف قبرستان بقیع پرداخته‌اند. سایر جهانگردان و سفرنامه نگاران که مدینه منوره را زیارت کرده‌اند توصیفاتی مشابه از قبور و گنبد و بارگاه‌های مرتفع بقیع نموده‌اند و تمامی آنها با دیده پذیرش و خرسندی به ثبت گزارش خود پرداخته‌اند، نه با دیده ناخرسندی و انتقادی. این اتفاق نظر و اجماع عالمان مسلمان در طول قرون متمادی، بهترین گواه بر جایز بودن ایجاد مقبره و آرامگاه بر مزار شخصیتهای اسلامی است که یاد و نام آنان، در دلها و جانها جاگرفته است. علامه عاملی در این باره چه خوب سروده است:

مضت القرون و ذی القباب مشیده

فی کل عصر فیه اهل الحل و ال

لم ینکروا ابداً علی من شادها

فسیره للمسلمین تتابعت

و الناس بین مؤسس و مجدّد

- عقد الذین بغیرهم لم یعقد

شیدت و لا من منکر و مفند

فی کل عصر نستدل و نقتدی (۱)

۱- کشف الارتیاب، ص ۳۹۵.

ص: ۹۷

«قرنها گذشت و بارگاهها برافراشته شد، و مردم بارگاهها ساختند و یا تجدید بنا نمودند. این کار در هر عصری در برابر نخبگانی بودند که جز برای آن بزرگواران کاری صورت نمی‌پذیرد نساختند. اینان هرگز بناگذاران بارگاهها را انکار و تکذیب نکردند. پس ما نیز، به سیره پیوسته مسلمانان در تمام اعصار استدلال کرده و از آن پیروی می‌کنیم».

بنای بر قبور از نگاه تکریم و محبت:

حفظ قبور و آثار خاندان وحی و عصمت، از جمله مظاهر دوستی و احترام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. قرآن مجید و سنت نبوی، مسلمانان را به عشق ورزیدن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تعظیم و احترام به آن حضرت سفارش کرده‌اند: (قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تُرَضُّونَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ). (۱)

«بگو! اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کساد شدنش می‌ترسید و خانه‌هایی که به آن‌علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌تر است، در انتظار

ص: ۹۸

این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند و خداوند جمعیت نافرمان‌بردار را هدایت نمی‌کند».

قرآن کریم در توصیف مؤمنین می‌فرماید:

(فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ). (۱)

«پس کسانی‌که به او ایمان آوردند و تکریم و یاریش کردند و از نوری که با او نازل شده پیروی نمودند، آنان رستگارانند».

این آیه، مؤمنان را به داشتن چهار خصلت سفارش می‌کند:

۱- ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (آمَنُوا بِهِ).

۲- تکریم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (عَزَّرُوهُ).

۳- نصرت و یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (وَنَصَرُوهُ).

۴- پیروی و تبعیت از کتابی که همراه او نازل شده است، (وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ).

در این آیه، منظور از «تعزیر» پیامبر، نصرت و یاری او نیست، چرا که این معنا را با عبارت «نصروه» بیان کرده است. بلکه منظور،

احترام، تعظیم، تکریم و بزرگداشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، چرا که او پیامبر رحمت و عظمت است. همچنانکه ایمان

به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و

ص: ۹۹

پیروی از کتاب او، مختص دوران زندگی آن حضرت نیست، همچنین احترام و تعظیم به پیامبر مخصوص دوران حیات ایشان نیست.

بنابراین عشق به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و هر چیزی که به گونه‌ای ارتباطی با آن حضرت دارد، اصلی اسلامی است که همه مسلمانان باید بدان اهتمام ورزند و در زندگی خود به آن عمل کنند.

با توجه به جایگاه و منزلت پیامبر، قرآن کریم به گرامیداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مجالس و حفظ احترام ایشان تأکید می‌ورزد:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ). (۱)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید و در برابر او بلند سخن نگوئید، آنگونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید».

و در جایی دیگر:

(لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا). (۲)

«صدا کردن پیامبر را در میان خود، مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید».

این آیات، والاترین روش تجلیل و نزدیک‌ترین شیوه تقدیر از

۱- حجرات / ۲.

۲- نور / ۶۳.

ص: ۱۰۰

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تقوا را به ما می‌آموزد.

علاوه بر آیات قرآن، سنت نبوی نیز در موارد متعددی ما را به عشق و ارادت ورزیدن به آن بزرگوار دعوت می‌کند. خود آن حضرت می‌فرماید:

«لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (۱).

«کسی از ایمان کامل برخوردار نیست، مگر آنکه من در نزد او از پدر و فرزند و سایر مردم، گرامی‌تر و محبوب‌تر باشم».

روایات زیادی در حد تواتر، به همین مضمون از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است. علاقمندان می‌توانند به کتابهایی که در این زمینه تألیف شده است مراجعه فرمایند. (۲) همه این آیات و روایات ما را به تکریم و روش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دعوت می‌کنند. اکنون باید دید مظاهر حب چیست؟

نمودهای دوستی

عشق و علاقه به پیامبر دارای نمودها و علائم متعددی است، چرا که عشق و دوستی چیزی نیست که تنها در جان انسان جا گرفته باشد و هیچ‌گونه انعکاس و بازتاب خارجی در اعمال و رفتار او پیدا

۱- صحیح بخاری: ۸/۱، کتاب ایمان، باب «حبّ الرسول من الإيمان»،

۲- کنز العمال: ۱۲۶/۲.

ص: ۱۰۱

نکند، بلکه آثار و علایم دوستی در آینه رفتار انسان منعکس می‌شود.

۱- لازمه عشق و دوستی به خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیروی از دین الهی و عمل به سفارشات خدا و رسول و دوری از منهیات آنان است. ادعای عشق به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در عین مخالفت با خواسته‌ها و توقعات آن حضرت امری نامعقول و ناممکن است. تبعیت و عمل به دستورات و سفارشات آن حضرت، یکی از نمودها و جلوه‌های دوستی و علاقه به ایشان است:

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ، فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ). (۱)

«بگو! اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا [نیز] شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد».

دعوی عشق به پیامبر در عین مخالفت عملی با گفتار آن حضرت، امری متضاد و ناشدنی است.

در شعری منسوب به امام صادق علیه السلام آمده است:

تعصى الإله و انت تظهر حبه

لو كان حبك صادقاً لاطعته

هذا لعمرى فى الفعال بديع

ان المحب لمن يحب مطيع (۲) با آنکه به خداوند ابراز دوستی می‌کنى، به معصیت او می‌پردازى، به جان

۱- آل عمران / ۳۱.

۲- سفینه البحار، ماده حبّ.

ص: ۱۰۲

خود سوگند، این رفتاری عجیب و بی سابقه است. اگر دوستی تو صادقانه بود، قطعاً مطیع او بودی، چرا که محب، مطیع محبوب است.

۲. یکی از جلوه‌های عشق به خاندان وحی و نبوت، حفظ آثار و نشانه‌های آنان و اهتمام به حفظ و نگهداری اشیاء مربوط به آنهاست. مانند لباسی که با آن نماز خوانده‌اند؛ ظرفی که در آن آب نوشیده‌اند و هر چیزی که از آن استفاده کرده‌اند؛ برجسته ساختن مرقد آنان و مرمت و بازسازی قبور آنان. این موارد، انعکاس طبیعی عشق قلبی و دوستی جای گرفته در جان آدمی است. البته چنین رفتاری مخصوص مسلمانان نیست، بلکه هر ملت متمدن و مفتخر به تاریخ گذشته خود، سعی در حفظ آثار تاریخی به جا مانده از گذشته و گرامیداشت آرامگاه شخصیت‌های علمی خود دارد.

نکته آخر آنکه؛ از بین بردن آثار و نشانه‌های تاریخ اسلام، به ویژه در مهد پیدایش و پرورش اسلام، یعنی مکه مکرمه و محل هجرت پیامبر؛ مدینه منوره، پیامدهای ناگواری برای نسل‌های آینده در پی دارد. آنان هیچ اثری از حوادث تاریخ اسلام مشاهده نمی‌کنند و شاید گمان برند که دین اسلام، دینی بیریشه در تاریخ و اندیشه‌ای ساختگی است؛ همچنانکه امروزه غرب در مورد حضرت مسیحعلیه السلام معتقد است، او شخصیتی افسانه‌ای است که راهبان و

ص: ۱۰۳

روحانیون مسیحی آن را ساخته‌اند. چرا که آثار ملموسی که نشانگر واقعیت وجود تاریخی آن حضرت باشد، در دست ندارند.

توضیحاتی پیرامون حدیث ابی هیاج

سوالی که اینجا مطرح است این که: بر اساس دلیل‌های گذشته، ساختن مقبره و آرامگاه بر روی قبور جایز است. اما حدیثی که توسط ابی هیاج در کتاب صحیح مسلم از حضرت علی علیه السّلام نقل شده است، با این عمل مخالف است و آن را ممنوع می‌شمارد. حدیث مذکور عبارت است از:

«قال ابوهیاج الاسدی: قال لی علی ابن ابی طالب علیه السّلام:

ألا ابعثک علی ما بعثنی علیه رسول اللّٰهصلی اللّٰه علیه و آله و سلّم أن لا تدع تمثالاً الا طمسته ولا قبراً مشرفاً الا سوتته»^(۱).

«علی علیه السّلام به من (ابی هیاج اسدی) فرمود: تو را به مأموریتی می‌فرستم که رسول خدا مرا به آن مأموریت فرستاد، هر تمثالی را نابود کن و هر قبر برجسته‌ای را صاف کن».

پاسخ آن است که حدیث فوق در مورد تسطیح و صاف نمودن قبوری است که به صورت گوزپشت یا گرده ماهی ساخته شده است و هیچ ارتباطی با ساختن مقبره و آرامگاه بر روی آنها ندارد.

۱- صحیح مسلم: ۳/ ۶۰، باب «الأمر بتسویة القبر»؛ سنن ترمذی: ۲/ ۲۵۶، باب «ما جاء فی تسویة القبر».

ص: ۱۰۴

توضیح آنکه، لفظ «تسویه» به دو معنی استعمال می‌شود:

۱. به معنای مساوات و برابری دو چیز با یکدیگر. در این معنا با دو مفعول متعدی می‌شود و مفعول دوم آن با حرف تعدیه‌ای مانند «ب» همراه است. مانند این آیه قرآن:

(إِذْ نَسُوْكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ). (۱)

«چون شما را با پروردگار عالمیان برابر می‌شمردیم».

و یا آنجا که خداوند حال کافرین را در روز قیامت توصیف می‌کند می‌فرماید:

(يَوْمَئِذٍ يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ عَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَ لَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا). (۲)

«در آن روز آنها که کافر شدند و با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مخالفت برخاستند آرزو می‌کنند که ای کاش [خاک بودند] و خاک آنها با زمینهای اطراف یکسان می‌شد. در آن روز سخنی را نمی‌توانند از خدا پنهان کنند».

۲. تسویه به عنوان صفتی برای خود شیء، بدون آنکه با چیز دیگری مقایسه شود. در این معنا فقط یک مفعول می‌پذیرد. مانند:

(الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ). (۳)

«همانا خداوندی که آفرید و منظم کرد».

۱- شعراء / ۹۸.

۲- نساء / ۴۲.

۳- اعلیٰ / ۲.

ص: ۱۰۵

(بلی قادِرین علی اَنْ نُسَوِيَ بِنَاهُ). (۱)

«همان خداندی که آفرید و منظم کرد».

در این دو آیه، واژه تسویه در موردی استعمال شده است که با شیء دیگر مقایسه نشده است.

اکنون که موارد استعمال واژه تسویه روشن شد، به تفسیر حدیث ابی هیاج باز می‌گردیم.

اگر معنای «سویته» در حدیث مذکور مساوی و برابر نمودن قبر با زمین باشد (مساوی کردن دو چیز) لازم بود مفعول دومی را با

حرف جرّ پذیرد، مثل «سویته بالارض».

حال آنکه تنها یک مفعول پذیرفته است (ضمیر «ه» در سویته).

اکنون که واژه «سویته» نمی‌تواند به معنای اول بکار رفته باشد، حتماً به معنی دوم است. یعنی؛ صفت خود قبر را - بدون توجه به

زمین کنار آن - بیان می‌کند و معنای آن، مسطح و صاف نمودن قبر و اعوجاج و پستی بلندی نداشتن آن است. شارحان نیز حدیث

مذکور را به همین صورت معنا کرده‌اند. از آنجا که تسطیح و صاف نمودن قبر جزء سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده و

گوژ پشت ساختن قبر بدعت به شمار می‌رفت، علیعلیه السلام دستور داد با این بدعت مبارزه شود و هر قبر کوهانی شکل را صاف

نمایند.

ص: ۱۰۶

در تأیید مطلب فوق متذکر می‌شویم، کتاب صحیح مسلم بابی با عنوان «باب الامر بتسویة القبر» باز نموده و روایتی از ثمامه آورده است. متن روایت از این قرار است:

«هنگامی که همراه فضاله بن عبید در کشور روم به سر می‌بردیم، یکی از دوستان ما از دنیا رفت. وقتی او را به خاک سپردند، فضاله دستور داد روی قبر او را صاف کنند و سپس گفت: از رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم که به «تسویه» قبور فرمان دادند» (۱).

صحیح مسلم پس از نقل این حدیث، حدیث ابی هیاج را ذکر می‌کند.

همچنین قرطبی از فقهای اهل سنت، حدیث ابی هیاج را مانند برداشت ما تفسیر کرده و می‌گوید: «علمای اهل سنت معتقدند، ظاهر حدیث ابی هیاج، گور پشت نبودن قبرها و تسطیح آنها است» (۲).

۱- صحیح مسلم: ۳/ ۶۱، باب «الأمر بتسویة القبر».

۲- تفسیر قرطبی: ۱۰/ ۳۸۰.

۴. ساختن مسجد بر روی قبور و نماز خواندن در آن

اشاره

ساخت مسجد بر روی قبور یا پیرامون آن و خواندن نماز در آن مسجد، موضوعی فقهی است و ارتباطی با اصول عقیدتی ندارد. در موضوعات فقهی، باید به نظریات رهبران و فقهای مذاهب اسلامی که حکم هر مسئله‌ای را با استفاده از کتاب و سنت بیان می‌کنند، مراجعه کرد. در اینگونه مسایل، نمی‌توان طرف مقابل را به دلیل جایز دانستن یا ندانستن عملی متهم به کفر یا فسق نمود. چرا که مسایل فقهی بسیاری مورد اختلاف و معرکه آرای فقها و مجتهدین بوده و هست. ما نیز به نوبه خود تلاش خواهیم کرد حکم مسئله مورد بحث را از مهمترین منابع فقه یعنی کتاب و سنت به دست آوریم.

در داستان اصحاب کهف، قرآن کریم پس از تشریح چگونگی اطلاع مردم از قبر آنان، به بیان اختلاف مردم درباره نحوه تکریم و گرامیداشت آنان می‌پردازد و به دو نظر اشاره می‌کند. عده‌ای معتقد بوده‌اند باید روی قبر آنان مقبره‌ای ساخت تا برای همیشه یاد آنان در بین مردم جاوید بماند. گروهی دیگر، معتقد به ساختن مسجد بر

ص: ۱۰۸

روی قبر آنان و نماز گزاردن در آن بوده‌اند.

قرآن کریم بی آنکه نظری را تخطئه و محکوم کند، هر دو پیشنهاد را بدین ترتیب نقل می‌کند:
 (كَذَلِكَ اغْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا، إِذِ تَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ، قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَسْجِدًا). (۱)

«و این چنین مردم را متوجه حال آنها کردیم، تا بدانند که وعده خداوند (در مورد رستاخیز) حق است و در پایان جهان و قیام قیامت شکی نیست؛ در آن هنگام که میان خود درباره کار خویش نزاع داشتند، گروهی می‌گفتند: «بنایی بر آنان بسازید [تا برای همیشه از نظر پنهان شوند و از آنها سخن نگویند که] پروردگارشان از وضع آنها آگاهتر است.» ولی آنها که از رازشان آگاهی یافتند [و آن را دلیلی بر رستاخیز دیدند] گفتند: «ما مسجدی در کنار [مدفن] آنها می‌سازیم. [تا خاطره آنها فراموش نشود]..» مفسرین معتقدند، پیشنهاد اول از سوی مشرکان مطرح شده است.

زیرا در مورد اصحاب کهف گفته‌اند (رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ) «خدایشان آگاهتر به حال آنان است».

زیرا این جمله، حاکی است که آنان از هر نوع اظهارنظر درباره سرنوشت آنان خودداری کرده و به‌طور دربست به خدا واگذار کردند،

ص: ۱۰۹

و این برخورد محتاطانه دلیل بر اختلاف در عقیده است.

اما پیشنهاد دوم (بنای مسجد بر قبر آنان) به خودی خود گواهی می‌دهد که از سوی مؤمنین مطرح شده است و هدف آنان، تبرک جستن به مزار انسانهای موحد بوده است.

قرآن کریم با نقل این پیشنهاد و بدون آنکه به نقد و رد آن بپردازد، عملاً مقبول بودن آن را در نزد خداوند سبحان امضاء کرده است.

طبری در تفسیر آیه مذکور می‌نویسد: «یکی از اصحاب کهف که بیدار شده بود به شهر آمد. هنگامی که در بازار قدم می‌زد، افراد بسیاری را دید که به اسم عیسی ابن مریم علیه السّلام قسم می‌خوردند. با دیدن این صحنه، حیران و مبهوت ماند و بر وحشتش افزون شد. به دیواری تکیه زد و با خود گفت: به خدا قسم، نمی‌فهمم چه شده است! دیشب اگر کسی نام عیسی ابن مریم علیه السّلام را می‌برد کشته می‌شد ولی امروز هر کسی بی‌مهابا نام عیسی را بر زبان می‌آورد. شاید اینجا، آن شهری که من می‌شناختم نیست.» (۱)

سیره مسلمانان در ساختن مسجد بر قبور انسانهای شایسته

سیره و رفتار مسلمانان در طول تاریخ، حکایت از بنای مساجد بر قبر صالحین و شایستگان دارد. مخصوصاً کسانی که در

ص: ۱۱۰

قلب مسلمانان جای دارند و از آثارشان تبرک می‌جویند. شواهد زیر گویای این مطلب است:

الف. پیکر پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه آن حضرت و در کنار مسجد النبی به خاک سپرده شد. با ازدیاد جمعیت مسلمانان و تنگ شدن عرصه مسجد، قسمت شرقی مسجد - که خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا مدفن آن حضرت و خانه همسران ایشان بود - به محدوده مسجد النبی افزون شد و نمازگزاران در اطراف قبر آن حضرت به نماز می‌ایستادند.

طبری در مورد حوادث سال ۸۸ ه. ق می‌نویسد: «در ماه ربیع الاول سال ۸۸ ق، نامه‌ای از ولید به دست عمر بن عبدالعزیز رسید که حاوی دستور ولید مبنی بر تخریب دیواره‌های مسجد النبی و اضافه کردن حجره‌های رسول خدا به مسجد بود. او دستور داده بود با خرید زمینهای اطراف مسجد، به توسعه آن از اطراف پردازند. عمر ابن عبدالعزیز ده تن از فقهای سرشناس و مردم مدینه را از نامه ولید آگاه کرد و از آنان نظر خواست. آنان، باقی ماندن حجره‌ها را به حالت اولیه برای پند آموزی مسلمین و زهد گرایی آنها در اقتدا به زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ترجیح دادند. عمر ابن عبدالعزیز نظر آنان را برای ولید فرستاد. ولید در نامه‌ای دوباره، بر تخریب مسجد تأکید نمود. بنی‌هاشم از این ماجرا برآشفتند و به گریه و زاری پرداختند. اما عمر دستور ولید را اجرا کرد و حجره عایشه را به فضای مسجد اضافه نمود. بدین ترتیب قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حجره‌های همسران

ص: ۱۱۱

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داخل محدوده مسجد النبی واقع شد و بر اساس دستور ولید، سقفی بلند برای آن ساختند» (۱). در جایکه این عمل در جلوی دیدگان فقهای دهگانه مدینه و عموم مسلمانان و در پیشاپیش چشم تابعین، امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهما السلام که احدی در مقام علمی و زهد و عرفان آنان تردید ندارد واقع شود و مخالفتی با آن صورت نگیرد؛ بهترین دلیل بر جایز بودن مسجدسازی در کنار مزار انبیاء و صالحین، و نماز گزاردن در آن خواهد بود.

جمله تابعین و پس از آنان مردم مدینه و امام دار هجرت، مالک ابن انس - سرآمد امامان مذاهب چهارگانه اهل سنت - این عمل را تأیید کرده و هیچگونه اعتراضی نداشته‌اند.

ب. سمهودی در مورد فاطمه بنت اسد مادر امام علیعلیه السلام می‌گوید:

«پس از رحلت فاطمه بنت اسد رسول خدا دستور داد برای او قبری آماده کنند. به دنبال این دستور مردم در مکان مسجدی که امروزه به آن قبر فاطمه گفته می‌شود قبری حفر کردند». (۲) مطابق این عبارت، مسجد پس از به خاک سپاری فاطمه بنت اسد ساخته شده است.

۱- ر. ک تاریخ طبری: ۲۲ / ۵؛ البدایه و النهایه: ۶۵ / ۸.

۲- وفاء الوفاء: ۸۹۷ / ۳.

ص: ۱۱۲

هم او در جای دیگری می‌نویسد: «مصعب ابن عمیر و عبد الله بن جحش، در مسجدی که روی قبر حمزه عموی پیامبر بنا شده بود، دفن شدند» (۱). ج. جناب عایشه، عمری را در منزل خود و در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدون هیچگونه دیوار یا حایل دیگری نماز گزارد. پس از دفن عمر بود که دیواری بین منزل عایشه و قبور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ابی بکر و عمر کشیدند (۲). د. بیهقی درباره حضرت فاطمه علیها السلام می‌نویسد: «فاطمه علیها السلام به زیارت قبر عمویش حمزه می‌رفت و می‌گریست و در کنار آن نماز می‌خواند» (۳). حاکم، به نقل از سلیمان ابن داود، از امام صادق علیه السلام، از امام باقر علیه السلام از امام سجاد علیه السلام از امام حسین علیه السلام روایت می‌کند: «فاطمه علیها السلام دخت پیامبر هر جمعه قبر عمویش حمزه را زیارت می‌کرد و در کنار آن به گریه و نماز می‌پرداخت».

حاکم می‌گوید: «راویان این حدیث، موثق‌تر از سایر احادیثند».

ذهبی گفته او را تایید می‌کند و بیهقی در کتاب سنن خود، به نقل آن می‌پردازد (۴).

۱- همان: ۳/ ۹۲۲.

۲- همان ۲/ ۵۴۱.

۳- السنن الکبری: ۴/ ۷۸.

۴- مستدرک حاکم: ۱/ ۳۷۷.

ص: ۱۱۳

مطابق این حدیث ساختن مسجد بر روی قبر حضرت حمزه و نماز خواندن در آن، در زمان حیات پیامبر رُخ داده است. ه. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در معراج خود- که از مسجد الاقصی آغاز شد در مدینه و طورسینا و بیت لحم فرود آمد و به نماز ایستاد. جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «در مدینه طیبه نماز گزاردی، زیرا محل هجرت تو بود؛ در طور سینا نماز خواندی، زیرا در آنجا خداوند با موسی علیه السلام سخن گفته بود، و در بیت لحم نماز گزاردی، زیرا که محل تولد عیسی ابن مریم علیه السلام بود». (۱) بنابراین، تفاوتی بین نماز گزاردن در محل تولد یا محل دفن انبیاء الهی نیست و هدف از آن، تبرک جستن از انسان نمونه‌ای است که جسم پاک او با این خاک و این محل تماس داشته است، چه در ابتدای عمر و چه در انتهای آن! علاوه بر سیره مسلمین از زمان رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا کنون؛ قرآن، دلیل قاطع و محکمی است که هر دلیلی مخالف با آن باشد، متشابه محسوب شده و باید در پرتو محکمت قرآن تبیین و تفسیر شود. با این حال، روایاتی وجود دارد که مسجد سازی بر روی قبور انبیاء را جایز نمی‌شمارد.

ص: ۱۱۴

در روایتی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«قاتل الله اليهود اتخذوا قبور انبيائهم مساجد»

«خداوند یهود را هلاک کند، چرا که قبور انبیاء خود را مسجد قرار دادند».

در روایتی دیگر آمده است:

«لعن الله اليهود و النصارى اتخذوا قبور انبيائهم مساجد».

«خداوند یهود و نصاری را لعنت کند که قبر انبیاء خود را مسجد قرار دادند».

و در روایتی دیگر:

«الا، و ان من كل قبلكم، كانوا يتخذون قبور انبيائهم و صالحهم مساجد الا فلا تتخذوا القبور مساجد» (۱)

«بدانید که قبل از شما کسانی قبر پیامبر و انسانهای شایسته خود را مسجد قرار می‌دادند. هشیار باشید که شما چنین نکنید».

با توجه به احادیث فوق، تأملی کوتاه در این زمینه ضروری است.

تاریخ یهود و رفتار نادرست آنان با پیامبران الهی صلی الله علیه و آله و سلم، مانند کشتن و آزدن رسولان خداوند، با محتوای این

روایات ناسازگار می‌نماید. آیات ذیل، به گوشه‌ای از آزار و اذیت‌های بنی اسرائیل اشاره می‌کند:

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ

۱- برای آگاهی از منابع این احادیث ر. ک: صحیح بخاری: ۱۱۱ / ۲ کتاب الجنائز؛ سنن نسایی: ۸۷۱ / ۲؛ صحیح مسلم: ۶۸ / ۲ کتاب

المساجد، باب «النهي عن بناء المساجد على القبور».

ص: ۱۱۵

سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ). (۱)

«خداوند سخن آنها را که گفتند: «خدا فقیر است و ما بی نیازیم» شنید. به زودی آنچه را گفتند خواهیم نوشت و [همچنین] به ناحق کشتن پیامبران را [می نویسیم] و به آنها می گوئیم: «بچشید عذاب سوزان را».

(قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ، فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ). (۲)

«بگو! پیامبران پیش از من، برای شما آمدند و دلایل روشن و آنچه را گفتید آوردند، پس چرا آنها را به قتل رساندید اگر راست می گوئید؟!».

(فَبِمَا نَفْسِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَ كُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ قَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ). (۳)

«[ولی] به خاطر پیمان شکنی آنها و انکار آیات خدا و کشتن پیامبران به ناحق...».

با توجه به آیات فوق آیا می توان پذیرفت ملتی که در موارد متعددی به قتل پیامبران خود پرداخته است، به ملتی تبدیل شود که برای تکریم و تعظیم پیامبران، بر روی قبرشان مسجد بسازند؟ بر فرض که بتوان این مطلب را در مورد بعضی از آنان پذیرفت، احتمالات

۱- آل عمران / ۱۸۱.

۲- آل عمران / ۱۸۳.

۳- نساء / ۱۵۵.

ص: ۱۱۶

دیگری در معنای حدیث، غیر از قصد تبرک به صاحب قبر و خواندن نماز در مسجد مطرح است که عبارتند از:
الف- قبله قرار دادن قبر.

ب- سجده کردن بر قبر به قصد احترام و تعظیم، به گونه‌ای که قبر موردسجده واقع شود.

ج- سجده کردن برای انسان مدفون در قبر، به گونه‌ای که او مورد سجده واقع شود.

به عقیده ما، قدر متیقن از معنای احادیث گذشته سه احتمال فوق است و احتمال ساختن مساجد بر قبور به قصد تبرک و نماز، مردود و غیر قابل قبول است.

شاهد آنکه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در برخی از روایات، اینگونه افراد را «شرار الناس» (یعنی بدترین مردم) معرفی می‌کند. به عنوان نمونه، مسلم در کتاب مساجد روایت می‌کند:

«ام حبیبه و ام سلمه نقل می‌کنند: در حبشه کنیسه‌ای بود که تصاویر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن وجود داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در بین مردم حبشه مردی صالح بود که پس از مرگش بر روی قبر او مسجدی ساختند و این تصاویر را در آن کشیدند. اینان در روز قیامت، بدترین مردمان در نزد خداوند هستند.» (۱)

۱- صحیح مسلم: ۶۶/۲، کتاب المساجد، باب «النهی عن بناء المساجد علی القبور».

ص: ۱۱۷

توصیف این عده در روایت به عنوان «بدترین مردمان»، از واقعیت و حقیقت عمل آنان پرده برمی‌دارد، زیرا تنها انسان مشرک متصف به شرار الناس یا بدترین انسان می‌شود، گرچه در ظاهر از اهل کتاب محسوب شود. قرآن می‌فرماید:

(إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ). (۱)

«بدترین جنندگان نزد خدا، افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی‌کنند».

(إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ). (۲)

«به یقین بدترین جنندگان نزد خدا، کسانی هستند که کافر شدند و ایمان نمی‌آورند».

این توصیف، نشان می‌دهد که عمل آنان صرف ساختن مسجد بر روی قبر و خواندن نماز در آن و یا صرف نماز خواندن در کنار قبر نبوده، بلکه آلوده به نوعی شرک از قبیل: سجده کردن بر قبر یا برای شخص مدفون در قبر یا قبله قرار دادن قبر بوده است. قرطبی می‌گوید: «امامان مذاهب به نقل از ابی مرثد غنوی روایت کرده‌اند که: «از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم که فرمود: «به طرف قبر نماز نخوانید و روی آن ننشینید» یعنی؛ قبرها را قبله قرار ندهید تا به سمت آنها نماز بخوانید یا روی آنها سجده کنید. یهود و نصاری چنین کردند

۱- انفال / ۲۲.

۲- انفال / ۵۵.

ص: ۱۱۸

تا اینکه سرانجام به عبادت شخص مدفون در قبر پرداختند» (۱). نماز خواندن در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به قصد تبرک جستن به آن حضرت است. خداوند سبحان به حجاج دستور می‌دهد که مقام ابراهیم را مصلی و مکان نماز خود قرار دهند:

(وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ اِبْرَاهِيمَ مُصَلًّیً). (۲)

«از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید».

و نماز خواندن در کنار مرقد انبیاء مانند نماز خواندن در کنار مقام ابراهیم است، با این تفاوت که، بدن ابراهیم علیه السلام یک یا چند بار با این مکان برخورد داشته است، اما مرقد و مزار انبیاء، بدن پاک و نافرودنی آنها را برای همیشه در بر دارد. عالمان و اندیشمندان اسلامی، روایاتی را که از مسجد سازی بر روی قبور منع کنند، همانند برداشت ما تفسیر کرده‌اند. به عنوان نمونه:

بیضاوی می‌گوید: «از آنجا که یهود و نصاری برای تعظیم و بزرگداشت مقام پیامبران خود، قبور آنان را قبله قرار داده و به سمت آن نماز می‌خواندند و یا بر آن سجده می‌کردند و آن را به منزله بت می‌دانستند، مسلمانان از این کار منع شدند. اما ساختن مسجد در

۱- تفسیر قرطبی: ۳۸ / ۱۰.

۲- بقره / ۱۲۵.

ص: ۱۱۹

کنار قبر انسانهای صالح به قصد تبرک و بدون انگیزه تعظیم به او و یا قبله شمردن آن، مشمول منع مذکور نیست» (۱).
 سندی، شارح کتاب سنن نسایی نیز گفته است: «معنای مسجد دانستن قبور انبیاء توسط یهود و نصاری، قبله شمردن و خواندن نماز به سمت آن قبور، یا ساختن مسجد بر روی قبور انبیاء خود و نماز خواندن در آن است و شاید مکروه بودن این عمل به دلیل آن باشد که به تدریج منجر به عبادت قبر می شود ... پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، امت مسلمان را از اینکه با قبر حضرتش مانند قبور انبیاء یهود و نصاری برخورد کنند منع فرمود، تا به علامت تعظیم بر قبرش سجده نکنند و یا آن را قبله نماز خود ن سازند» (۲).

-
- ۱- کتاب «فتح الباری فی شرح صحیح البخاری»: ۱ / ۵۲۵ چاپ دار المعرفه، قریب به همین مضمون در «ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری»: ۲ / ۴۳۷ باب «بناء المسجد علی القبور» آمده است.
- ۲- سنن نسایی: ۲ / ۴۱.

ص: ۱۲۱

۵. توسل به انبیاء و صالحان**اشاره**

جهان هستی آن چنان وسیع و گسترده است که انسان را یارای آگاهی از اسرار و دقائق آن نیست و آنچه بشر تا کنون به آن دست یافته، بسیار کمتر از مجهولات و ناشناخته‌های آن است، چرا که سهم کوچکی از علم به بشر داده شده است:

(وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا). (۱)

«و از تو درباره روح سؤال می‌کنند، بگو! «روح از فرمان پروردگار من است و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است».

انیشن، فیزیکدان معروف قرن بیستم (در گذشت: ۱۹۵۵ م) معترف است که دانسته‌های او در مقابل ندانسته‌هایش، مانند پله‌ای است از ساختمانی بلند. (۲) اگر او منصفانه سخن می‌گفت، جا داشت که بالاتر از این، از نسبت پله‌ای به کُرات آسمانی سخن بگوید.

۱- اسراء/ ۸۵.

۲- مجله رسالت اسلام، سال چهارم، شماره اول، مقاله احمد امین مصری.

ص: ۱۲۲

در جهان هستی، علل و اسبابی وجود دارد که بشر با تمامی تلاش و کوشش خود نمی‌تواند به تمامی آنها دست یابد. اسباب و علل به دو بخش مادی و غیر مادی یا طبیعی و ماورای طبیعی تقسیم می‌شوند.

نظام طبیعت، مبتنی بر علل و اسباب طبیعی است و تأثیر آنها منوط به اذن و اراده خداوند است. در این میان نقش یگانه علوم طبیعی، کشف علل و عوامل مادی است.

انسان مادیگرا، به این علل و عوامل نگاهی استقلال‌ی دارد و تأثیر گذاری آنها را صرفاً ناشی از وجودشان می‌داند. اما انسان الهی، به آنها نگاهی تبعی و ابزاری دارد و تأثیر آنها را وابسته به اراده خداوند می‌داند. ذوالقرنین یکی از همین افراد است که برای ساختن سدّ در برابر یاجوج و ماجوج، از عوامل طبیعی و ابزار مادی کمک می‌گیرد و به کارگیری آنها را، مخالف توحید نمی‌داند. قرآن کریم به نقل از او می‌فرماید:

(آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا فَمَا اسِطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا* قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا). (۱)

«قطعات بزرگ آهن برآیم بیاورید [و آنها را روی هم بچینید]. تا وقتی که کاملاً

ص: ۱۲۳

میان دو کوه را پوشانید گفت: «در اطراف آن آتش بیافروزید و در آن بدمید» [آنها دمیدند] تا قطعات آهن را سرخ و گداخته کرد. گفت: «[اکنون] مس مذاب برایم بیاورید تا بر روی آن بریزم» * [سرانجام چنان سدّ نیرومندی ساخت] که آنها [طایفه یاجوج و ماجوج] قادر نبودند از آن بالا روند و نمی‌توانستند نقبی در آن ایجاد کنند [آنگاه] گفت: «این از رحمت پروردگار من است؛ اما هنگامی که وعده پروردگارم فرا رسد آن را در هم می‌کوبد و وعده پروردگارم حق است».

رفتار و روش مردم (سیره عقلا) در زندگی روزمره مبتنی بر کمک گرفتن و یاری خواستن از انسانهای دیگر است. برخی پیروان حضرت موسیعلیه السلام از او کمک خواستند و آن حضرت نیز به درخواست آنان پاسخ مثبت داد، در عین حال به ذهن هیچیک از آنان خطور نکرد که این کمک خواهی نادرست است و فقط باید از خداوند یاری طلبید:

(وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَةِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتِغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ). (۱)

«او به هنگامی که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد، ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغولند، یکی از پیروان او بود و دیگری از دشمنانش، آن که از پیروان او بود در برابر دشمنش از وی تقاضای کمک نمود، موسی مُشت محکمی بر سینه او زد و کار او را ساخت».

ص: ۱۲۴

چرا که حضرت موسی علیه السّلام و پیروان او معتقد بودند؛ هر کس، تنها با اذن و نیروی خداوند می‌تواند به یاری دیگری اقدام کند.

بنابراین درخواست کمک و یاری از انسانها- به شرط این اعتقاد- مانعی ندارد. در قرآن به همین نکته اشاره شده است:

(وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ). (۱)

«پیروزی تنها از جانب خداوند توانای حکیم است».

مطالب فوق، در مورد توسل به انسانهای زنده و علل و عوامل طبیعی بود. در این مورد اختلاف چندانی وجود ندارد. آنچه محل

بحث است، توسل به انبیاء و اولیاء الهی است که به چند صورت انجام می‌گیرد:

الف. توسل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم و انسانهای صالح، در حال حیات آنان.

ب. توسل به شخصیت، مقام و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم.

ج. توسل به حق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم، انبیاء و صالحین.

د. توسل به دعای پیامبر و صالحین پس از رحلت آنان.

ه. درخواست شفاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم و اولیاء الهی.

ص: ۱۲۵

اینک به بررسی یکایک موارد فوق می‌پردازیم:

الف- توسل به دعای پیامبر و صالحین در حال حیات آنان

مسلمانان جملگی، توسل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حال حیات ایشان را جایز می‌دانند و حتی توسل به دعای هر انسان مؤمنی را مستحب و پسندیده می‌شمارند. قرآن در این باره می‌فرماید:

(وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولَ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا). (۱)

«و اگر این مخالفان، هنگامیکه به خود ستم می‌کردند [و فرمانهای خدا را زیر پا می‌گذارند]، به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند».

در این آیه مشاهده می‌کنیم که خداوند، کسانی را که به نفس و جان خود ستم کرده‌اند دعوت می‌کند به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بروند، تا ایشان برای آنها طلب آمرزش کند.

در آیه‌ای دیگر؛ قرآن منافقین را سرزنش می‌کند که وقتی به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خوانده می‌شوند تا آن حضرت برای آنها استغفار کند، از سر تمسخر و تکبر سر می‌جنبانند:

(وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ

ص: ۱۲۶

و رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ). (۱)

«هنگامیکه به آنان گفته می‌شود: «بیاید تا رسول خدا برای شما استغفار کند»؛ سرهای خود را [از روی استهزاء و کبر و غرور] تکان می‌دهند و آنها را می‌بینی که از سخنان تو اعراض کرده و تکبر می‌ورزند».

تاریخ اسلام مملو از نمونه‌هایی از این دست است.

ب- توسل به مقام و شخصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

در این باره به نقل حکایتی تاریخی می‌پردازیم که صراحتاً از توسل صحابه به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حال حیات ایشان، و نیز توسل به مقام و منزلت آن، حضرت حکایت می‌کند. غرض ما از نقل آن، استدلال بر مطلب اخیر است.

عثمان ابن حنیف می‌گوید: «مردی که از ناینایی رنج می‌برد به محضر رسول خدا آمد و گفت: ای رسول خدا! از خدا بخواهید مرا شفا دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر بخواهی دعا می‌کنم، اما اگر صبر کنی بهتر است. آن مرد درخواست دعا کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او دستور داد: وضویی کامل بساز، دو رکعت نماز بخوان و به این صورت دعا کن:

ص: ۱۲۷

«اللهم انى اسألك و اتوجه اليك بنبيك مُحَمَّد نبي الرحمة، يا محمد انى اتوجه بك الى ربى فى حاجتى لتُقضى، اللهم شفعهُ فى»
عثمان ابن حنيف ادامه می‌دهد: قسم به خدا، ما هنوز مشغول صحبت بودیم و متفرق نشده بودیم که آن مرد وارد شد؛ گویی که هیچگونه ناراحتی چشم نداشته است».

این روایت، از صحیح‌ترین روایات است. ترمذی می‌گوید: «این حدیث، حق، حسن و صحیح است» (۱) این ماجه نیز معتقد است: «این حدیث صحیح است» (۲).

از این حدیث دو نکته استفاده می‌شود:

اول: انسان می‌تواند به دعای پیامبر توسل پیدا کند. درخواست دعای صحابی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که «از خدا بخواهید مرا شفا دهد» و پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که «اگر بخواهی دعا می‌کنم و اگر صبر کنی بهتر است» به همین نکته اشاره می‌کند.

دوم: انسان می‌تواند در ضمن دعای خود، به شخصیت و مقام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم متوسل شود. با دقت در دعایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به صحابی تعلیم دادند، این نکته برداشت می‌شود. جملاتی از این دعا که نشانگر این نکته است عبارتند از:

۱. اللهم انى اسألك و اتوجه اليك بنبيك؛ کلمه «بنبيك» از

۱- صحیح ترمذی، ج ۵، کتاب الدعوات، باب ۱۱۹ شماره ۳۵۷۸؛ سنن ابن ماجه: ۱/ ۴۴۱، شماره ۱۳۸۵؛ مسند احمد: ۴/ ۱۳۸ و سایر منابع.

۲- همان.

ص: ۱۲۸

نظر دستور زبان عربی، وابسته به دو فعل «أَسْأَلُكَ» و «أَتُوجِّهُ إِلَيْكَ» است. منظور از «بنییک» در این عبارت، شخصیت و مقام ملکوتی آن حضرت است، نه دعای ایشان.

۲. مُحَمَّدٌ نَبِيُّ الرَّحْمَةِ؛ در این عبارت، پیامبر را به نبی رحمت توصیف می‌کند و نشانگر آن است که توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، به دلیل رحمت و کرامت اوست.

۳. يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتُوجِّهُ بِكَ إِلَى رَبِّي؛ این جمله می‌رساند که مرد صحابی بر اساس دعایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او تعلیم داده بودند، خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را وسیله دعایش قرار داده و به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر جایگاه معنوی و فضیلتش، متوسل شده است.

به طور خلاصه این حدیث بیانگر دو نکته است:

۱. توسل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جایز است. این نکته از صحبت مرد صحابی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که درخواست دعا می‌کند استنباط می‌شود.

۲. توسل به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دلیل مقام و منزلت ایشان در نزد خداوند متعال جایز است. این نکته، از دعایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به صحابی تعلیم دادند و در ضمن آن، توسل به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود داشت، استفاده می‌شود.

البته می‌پذیریم که آنچه در ذهن صحابی بود و به خاطر آن به خدمت حضرت رسیده بود، توسل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. اما در

ص: ۱۲۹

دعایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او تعلیم دادند، توسل به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود دارد که توسل دیگری محسوب می‌شود.

بنابراین نتیجه می‌گیریم، همچنانکه توسل به دعای انبیاء و اولیاء الهی جایز است، توسل به شخص آنان و مقام و منزلت ایشان نیز در نزد خداوند جایز است.

از روایات دیگری به دست می‌آید که حتی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، اصحاب به هنگام دعا و تضرع، به آن حضرت متوسل می‌شدند. به عنوان نمونه، طبرانی از ابی امامه ابن سهل ابن حنیف و او از عمویش عثمان ابن حنیف این داستان را نقل می‌کند:

«مرد حاجتمندی چندین بار برای حاجت خود به نزد عثمان ابن عفان، خلیفه سوم رفت. اما عثمان به او توجهی نمی‌کرد و حاجتش را برآورده نمی‌ساخت. تا اینکه روزی عثمان ابن حنیف، صحابی پیامبر را دید و از این موضوع شکوه کرد. عثمان ابن حنیف به او گفت: شب هنگام وضو بساز و در مسجد شو و دو رکعت نماز بگزار و بگو! «اللهم انی اسألك و اتوجه الیک بنبیك محمد نبی الرحمة، یا محمد انی اتوجه بک الی ربی فتقضی لی حاجتی» سپس حاجت خود را بگو و برو.

آن مرد مطابق دستور ابن حنیف عمل کرد. سپس به خانه عثمان ابن عفان رفت و در زد. دربان آمد، دست او را گرفت و به نزد عثمان ابن عفان برد. او بر روی فرشی که عثمان نشسته بود نشست.

ص: ۱۳۰

عثمان رو به او کرد و از حاجتش پرسید. مرد حاجت خود را بیان کرد. عثمان آنها را پذیرفت و گفت: چرا نیاز خود را تا این لحظه به من نگفتی؟ از این به بعد هر نیازی که داری بگو تا برآورده کنم.

مرد از خانه عثمان بیرون آمد. در راه، عثمان ابن حنیف را دید و به او گفت: خداوند به تو پاداش خیر دهد. در گذشته به من توجه نمی‌کردی، لابد در این باره با او مذاکره کردی. ابن حنیف گفت نه به خدا قسم، بلکه توسل تو به پیامبر تأثیر کرد من خود شاهد بودم که مردی نابینا خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و از نابینائی خود شکایت کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آیا می‌توانی به همین وضعیت صبر کنی؟ و او گفت: یا رسول الله!، کسی نیست مرا دستگیری کند و این حال برایم دشوار است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: شب هنگام وضو بساز، دو رکعت نماز بخوان و با این جملات دعا کن. ابن حنیف اضافه می‌کند: قسم به خدا ما متفرق نشده بودیم که آن مرد وارد شد، در حالیکه گویی هرگز ناراحتی چشم نداشته است» (۱).

*** سیره و نحوه رفتار مسلمانان در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پس از

۱- المعجم الکبیر، از حافظ سلیمان ابن احمد طبرانی ج ۹ / ۳۰ و ۳۱، باب «ما اسند إلى عثمان ابن حنیف»، شماره ۸۳۱۱؛ و کتاب المعجم الصغیر از همان نویسنده: ۱ / ۱۸۳ و ۱۸۴.

ص: ۱۳۱

آن، بر آن بوده است که به اولیای الهی و بندگان صالح خداوند متوسل شوند، بی آنکه به ذهن کسی خطور کند این عمل حرام، شرک یا بدعت است. مسلمانان توسل به دعای انسانهای صالح را، راهی به سوی توسل به شخصیت و منزلت آنان می‌دانستند. چرا که اگر دعای انسان صالح و شایسته مؤثر است، به دلیل قداست و طهارت روح اوست و اگر از چنین روح والایی برخوردار نبود، دعایش مستجاب نمی‌شد.

بنابراین نمی‌توان تفاوتی بین توسل به دعای انسان صالح و توسل به شخصیت و منزلت او قایل شد، تا اینکه توسل به دعای او عین توحید باشد و توسل به خود او، عین شرک یا مقدمه آن تلقی گردد.

توسل به تقدس صالحین، عصمت معصومین از گناه و اخلاص بندگان مخلص خداوند، امر نوظهوری در بین صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود، بلکه ادامه سیره‌ای بود که از قبل از اسلام و بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود داشت. در این زمینه روایات تاریخی فراوانی وجود دارد که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- استسقاء عبدالمطلب، در حال شیرخوارگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

در دوران شیرخوارگی و طفولیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، عبدالمطلب آن حضرت را واسطه قرار داد و از خداوند باران طلبید. به عقیده ابن

ص: ۱۳۲

حجر عسقلانی، این شعر معروف ابوطالب که:

و ابیض یُسْتَسْقَى الغمام بوجهه

ثمال الیتامی عصمه للارامل

«آن چهره نورانی که به آبروی او از ابرها باران خواسته می‌شود، پناهگاه یتیمان و بیچارگان است».

اشاره به زمان عبدالمطلب و استسقای او، با توسل به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان خردسالی ایشان دارد. (۱) ۲- استسقاء

ابوطالب، با واسطه قرار دادن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ابن عساکر به نقل از ابن عرفله می‌گوید: «در زمان قحطی و خشکسالی قریش، وارد مکه شدم ... قریش خطاب به ابوطالب گفتند:

ای ابوطالب! سرزمین ما را قحطی و خانواده‌های ما را بینوایی فرا گرفته است، پس دست به دعا بردار و از خداوند باران بخواه.

ابوطالب همراه با نوجوانی - که همان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود- به سوی کعبه حرکت کرد. گویی ابوطالب خورشید

تابانی را به همراه دارد که از تابش او ابرهای تیره روشن می‌شوند. پیرامون او را نوجوانان دیگری احاطه کرده بودند. ابوطالب دست

نوجوان را گرفت و او را به کعبه تکیه داد و دست خود را به او.

۱- فتح الباری: ۲/ ۳۹۸؛ دلائل النبوة: ۲/ ۱۲۶.

ص: ۱۳۳

در آسمان نشان از هیچ پاره ابری نبود، ناگاه ابرها از این سو و آن سو گرد آمدند و بارانی سیل آسا را فرو ریختند که دشت و صحرا را سیراب و سرسبز کرد.

در همین زمان بود که ابوطالب در قصیده‌ای به مدح و ستایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرداخت:

«و ایضاً یُسْتَسْقَى الغمام بوجهه شمال الیتامی عصمةً للارامل» (۱)

استسقاء ابوطالب با واسطه قراردادن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در دوران نوجوانی آن حضرت، و استسقاء عبدالمطلب به توسط آن حضرت در دوران کودکی، در بین اعراب معروف است و بیشتر مردم اشعار ابوطالب در این حادثه را حفظ نموده‌اند. از روایات استفاده می‌شود، استسقاء ابوطالب به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مورد رضایت و قبول آن حضرت بوده است.

وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، پس از رسالت، از خداوند طلب باران کردند و باران بارید و سرسبزی آفرید، فرمودند: «لو کان ابوطالب حیاً، لقرت عیناه، من ینشدنا قوله؟» یعنی؛ اگر اکنون ابوطالب زنده بود بسیار خوشحال می‌شد. کیست که سخن او را بیاد داشته باشد و بگوید؟ علی علیه السلام برخاست و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گویی منظور شما آن شعر

ص: ۱۳۴

ابوطالب است که سرود:

«و ابیض یُسْتَسْقَى الغمام بوجهه

ثمال الیتامی عصمۃ للارامل (۱) توسل به کودکان پاک و معصوم در طلب باران، در دین مبین اسلام کاری پسندیده است. امام شافعی در این باره می‌نویسد: «برای طلب باران، کودکان پاک و نظیف و زنان سالخورده و زنانی که جدایی ندارند از شهر خارج شوند. من، شرکت زنان جذاب را نمی‌پسندم و همراه بردن حیوانات را سفارش نمی‌کنم» (۲).

روشن است که شرکت کودکان و زنان سالخورده در مراسم استسقاء، دلیلی جز قداست و پاکی روح آنان و نزول باران رحمت به واسطه آنان ندارد. توسل به نیکان و صالحان و معصومان، کلید نزول رحمت الهی است و گویی کسی که به آنان متوسل می‌شود، در دل به خدای خود می‌گوید: «خدای من! کودک معصوم گناهی ندارد و انسان سالخورده اسیر زمین توست، اینان به رحمت و مرحمت تو سزاوارترند، پس به خاطر آنان رحمت خود را بر ما نازل فرما، تا ما نیز در کنار آنان از رحمت تو برخوردار شویم».

نظیر آنکه گاهی باغبان برای رسیدن آب به درختی، زمین

۱- ارشاد الساری: ۲/ ۳۳۸.

۲- الام: ۱/ ۲۴۸، باب «خروج النساء و الصبیان فی الاستسقاء».

ص: ۱۳۵

وسعی را آب می‌دهد و در این میان، علف‌ها و گیاهان هرزه نیز سیراب می‌شوند.

با توجه به تحلیل فوق، توسل خلیفه دوم به عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - که بعداً بیان خواهیم کرد، توجیه خود را باز می‌یابد، زیرا توسل به عباس، توسل به شخص او و پاکی و ارتباطش با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و نیز بیان خواهیم نمود که این ماجرا ادامه روش پیشینان بوده است. در این موارد توسل به شخصیت و قداست آنان بوده؛ نه به دعای آنان.

۳- توسل به عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

صحیح بخاری به نقل از انس ابن مالک روایت می‌کند: «در سال قحطی، عمر ابن خطاب با واسطه نمودن عباس ابن عبدالمطلب قدس سره در نزد خداوند، طلب باران نمود و دعا کرد:

«اللهم انا كنا نتوسل اليك بنبينا فتسقينا، وانا نتوسل اليك بعم نبينا فاسقنا. قال: فيسقون» (۱).

«خداوندا! ما در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او متوسل می‌شدیم و تو برای ما باران می‌فرستادی و اکنون به عموی او متوسل می‌شویم، پس بر ما باران نازل فرما».

۱- صحیح بخاری: ۲/۲۷، کتاب الصلوة، باب «سؤال الناس الإمام الاستسقاء إذا قحطوا».

ص: ۱۳۶

انس می گوید: «پس از این دعا باران باریدن گرفت».

این حدیث را بخاری عیناً در کتاب صحیح خود آورده است و نشان می دهد عمر ابن خطاب در ضمن دعا و استسقا، متوسل به شخص و شخصیت عمومی پیامبر و قداست و قرابت او به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شده است، نه آنکه از او درخواست دعا کند.

شاهد این گفتار، عبارات دعای عمر است که گفت: «اللهم انا كنا نتوسل اليك بنبينا فتسقينا و انا نتوسل اليك بعم نبينا فاسقنا». این جملات می رساند، خلیفه دوم شخصاً برای استسقاء دعا نموده است و در ضمن دعای خود، متوسل به عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و قرابت او به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شده است.

ج. توسل به حق پیامبر و انبیاء و صالحین

نوعی دیگر از توسل، توسل به حق انبیاء و فرستادگان الهی است.

یعنی توسل به حقی که خداوند به آنان تفضل فرموده و آنان را ذی حق دانسته است. البته این بدان معنا نیست که بندگان و اولیای الهی حقی ذاتی بر خداوند دارند و خداوند باید حق آنان را ادا کند. هرگز! هر حقی از آن خداوند است. اما خداوند خود آنان را ذی حق می داند و از روی تکریم و پاداش، به آنان حق می دهد. چنانکه

ص: ۱۳۷

قرآن می‌فرماید:

(وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ). (۱)

«و یاری مؤمنان همواره حقی است بر عهده ما».

روایاتی نیز در این باره وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- ابو سعید خدری روایت می‌کند:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: «من خرج من بيته الى الصلوة و قال اللهم اني اسألك بحق السائلين عليك و اسألك بحق ممشاي هذا، فإني لم أخرج اشراً و لا بطراً و لا رياءً و لا سمعاً و خرجت اتقاء سخطك و ابتغاء مرضاتك فأسألك ان تعيدني من النار و أن تغفر لي ذنوبي أنه لا يغفر الذنوب الا انت، اقبل الله عليه بوجهه و استغفر له سبعون الف ملك».

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فرمود: هر کس برای نماز از منزل خارج شود و بگوید: خداوند! من از تو می‌خواهم، به حقی که دعا کنندگان بر تو دارند و به حق مسیر برای نماز که از روی گردن‌فرازی و بیهودگی، یاریا و سَمِعه نیست، بلکه به قصد امان از خشم تو و جلب رضایت توست؛ از تو درخواست می‌کنم که مرا از آتش دوزخ برهانی و از گناهانم درگذری که جز تو آمرزنده‌ای نیست؛ در این حال خداوند بارویی گشاده با او مواجه شود و هفتاد هزار فرشته برای او طلب آمرزش کنند» (۲).

۱- روم/۴۷.

۲- سنن ابن ماجه: ۱/۲۵۶ شماره ۷۷۸، باب المساجد؛ مسند احمد: ۳/۲۱.

ص: ۱۳۸

۲- عمر ابن خطاب روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«وقتی که حضرت آدم مرتکب خطا شد به خداوند گفت: خداوندا! به حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم از تو می‌خواهم از گناهم در گذری. خداوند فرمود: با آنکه هنوز محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نیافریده‌ام، چگونه او را شناختی؟ آدم پاسخ داد: وقتی مرا آفریدی و از روح خود در من دمیدی، سرم را بلند کردم و دیدم برپایه‌های عرش نوشته شده: لا اله الا الله، محمد رسول الله؛ دانستم که تو، جز اسم بهترین مخلوق را همراه اسم خود نمی‌آوری».

خداوند فرمود: درست گفتی؛ محمد صلی الله علیه و آله و سلم محبوبترین انسانها در نزد من است. اگر مرا به حق او بخوانی تو را می‌آموزم و اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبود تو را نمی‌آفریدم». (۱) ۳- طبرانی از انس بن مالک روایت کرده است: «وقتی فاطمه بنت اسد در گذشت قبری برای او کردند. وقتی کندن قبر به اندازه لحد رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دست مبارک خود به کندن قبر ادامه دادند و خاک آن را بیرون ریختند. پس از آماده شدن قبر، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داخل قبر شدند، لحظاتی در آن خوابیدند و فرمودند: ای خدایی که زنده می‌کنی و می‌میرانی و تو زنده جاویدی! مادرم فاطمه بنت اسد را پیامرز و حجّتش را به او تلقین نما و مدفنش را گسترده ساز، به حق

۱- دلائل النبوة و معرفة احوال صاحب الشریعة، تألیف ابی بکر احمد بن حسین بیهقی: ۵ / ۴۸۹، چاپ، دار الکتب العلمیه.

ص: ۱۳۹

من و پیامبران قبل از من، که تو ارحم الراحمین» (۱).

تا کنون از سه نوع توسل بحث شد و دانستیم که دلیل‌های قرآنی و روایی، آنها را تأیید می‌کند و این گمان که توسل به غیر خداوند متعال، به معنای خدا انگاشتن او و عبادت غیر خداست، به دو دلیل باطل است:

دلیل اول: اگر چنانچه توسل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، شخص ایشان و حقّ او شرک باشد، باید هرگونه توسلی را حتی توسل به امور مادی در زندگی روزمره، شرک دانست. زیرا در هر دو صورت، توسل به علل و اسباب وجود دارد، عادی یا غیر عادی، طبیعی یا غیر طبیعی. حال آنکه بداهتاً می‌دانیم که توسل به علل و اسباب مادی در زندگی روزمره، به هیچ وجه شرک آمیز نیست.

دلیل دوم: در بحث تعریف عبادت دانستیم که عبادت، خضوع و خاکساری در مقابل کسی همراه با اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت و یا تفویض است. در توسل به انبیاء و صالحین و شهدا، هیچ یک از این قیود وجود ندارد. توسل به این افراد، از جهت آن است که آنها را بندگان شایسته خداوند می‌دانیم و دعایشان را مستجاب می‌شماریم.

آنان در نزد خداوند از منزلت و حقوق ویژه‌ای برخوردارند و توسل به آنها، دریای مّوآج رحمت الهی را به

۱- معجم طبرانی اوسط: ۳۵۶؛ حلیه الاولیاء: ۳/ ۱۲۱؛ مستدرک حاکم: ۳/ ۱۰۸.

ص: ۱۴۰

دنبال دارد.

به راستی چگونه می‌توان توسل به پیام آور توحید را شرک دانست، با آنکه توسل ما به او، به دلیل شرک ستیزی او است؟

د- توسل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و صالحین پس از رحلت آنان

از جمله توسل‌هایی که در بین مسلمانان رایج است، توسل به دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و انسانهای صالح، بعد از رحلت آنان است. اما سئوالی که اینجا مطرح است آنکه؛ توسل به دعای هر کس در صورتی معقول است که او زنده باشد و درخواست ما را بشنود، آن را بپذیرد و سپس از خداوند بخواهد که حاجت ما را برآورده سازد، اما وقتی که او مرد، از این جهان، به جهان دیگر منتقل گردید، دیگر زنده نیست که سخن ما را بشنود.

پاسخ آن است که مرگ در فرهنگ قرآن و روایات، به معنای نابودی و نیستی انسان نیست، بلکه به معنای انتقال از منزلی به منزل دیگر و ادامه حیات به گونه‌ای دیگر است که از آن به «زندگی برزخی» تعبیر می‌کنیم. آیاتی در زمینه اثبات حیات برزخی انسان وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

آیه اول:

(وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَمْوَاتٌ وَلَكِنْ

ص: ۱۴۱

لَا تَشْعُرُونَ). (۱)

مرزهای توحید و شرک در قرآن ؛ ص ۱۴۱

و به آنها که در راه خدا کشته می شوند، مرده نگوید؛ بلکه آنان زنده‌اند ولی شمانمی فهمید».

از آنجا که مشرکین می گفتند: یاران محمد صلی الله علیه و آله و سلم در جنگها، بی جهت خود را به کشتن می دهند و با مُردن از بین می روند؛ قرآن در این آیه پاسخ می دهدچنین نیست، آنان زنده‌اند، گرچه ممکن است مشرکین و سایرین، این نکته را در نیابند. آیه دوم:

(وَلَا تَحْشَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ* فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ* يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ). (۲)

« ای پیامبر! هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شدند، مردگانند! بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند* آنها به خاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود به ایشان بخشیده است خوشحالند، و به خاطر کسانی که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند خوشوقتند که نه ترسی بر آنها است و نه غمی خواهند داشت* و از نعمت خدا و فضل او مسرورند و [می بینند که] خداوند پاداش

۱- بقره/ ۱۵۴.

۲- آل عمران/ ۱۶۹- ۱۷۱.

ص: ۱۴۲

مؤمنان را ضایع نمی‌کند».

این آیات به صراحت، بقاء ارواح و زندگی آنها را پس از جدا شدن از بدن و سایر اجسام مادی مطرح می‌کند. دقت در چند فراز از آیه، این حقیقت را بیشتر روشن می‌کند:

۱- (أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ)؛

۲- (فَرِحِينَ)؛

۳- (يُرْزُقُونَ)؛

۴- (يَسْتَبْشِرُونَ)؛

فراز دوم، از تنعم شهدا به نعمت‌های الهی سخن می‌گوید و فراز سوم و چهارم از نعمت‌های روحی و معنوی.

این آیه به وضوح حیات شهدا در فاصله بین مرگ و قیامت را می‌رساند. شأن نزول این آیه در مورد شهدای بدر و یاشهدای احد می‌باشد.

شهدای بدر ۱۴ نفر بودند (۸ نفر از انصار و ۶ نفر از مهاجرین) و شهدای احد ۷۰ نفر بودند (۴ نفر از مهاجرین یعنی؛ حمزه ابن عبدالمطلب، مصعب ابن عمیر، عثمان ابن شماس و عبدالله ابن جحش؛ و سایر شهدا از انصار بودند). البته بر اساس نظریه‌ای، آیات مذکور در شأن شهدای هر دو جنگ «بدر» و «احد» نازل شده‌است.

ص: ۱۴۳

آیه سوم:

(وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ * اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْتُلْكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ * وَ مَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُون * إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُون * قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ * وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُودٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ * إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ). (۱)

«و مردی [با ایمان] از دورترین نقطه شهر با شتاب فرا رسید، گفت: «ای قوم من! از فرستادگان [خدا] پیروی کنید. از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند. من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفرید و همگی به سوی او بازگشت داده می‌شوید؟! آیا غیر از او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زبانی به من برساند، شفاعت آنها کمترین فایده‌ای برای من ندارد و مرا [از مجازات او] نجات نخواهند داد؟! اگر چنین کنم، من در گمراهی آشکاری خواهم بود. [به همین دلیل] من به پروردگارتان ایمان آوردم، پس به سخنان من گوش فرا دهید.» [سرانجام او را شهید کردند و] به او گفته شد: «وارد بهشت شو» گفت:

«ای کاش! قوم من می‌دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است» و ما بعد از او بر قومش هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم و

ص: ۱۴۴

هرگز سنت ما بر این نبود. [بلکه] فقط یک صیحه آسمانی بود، ناگهان همگی خاموش شدند».

مفسران جملگی بر این عقیده‌اند که آیات فوق در مورد فرستادگان حضرت عیسی علیه السلام به منطقه انطاکیه نازل شده است. آنان مردم را به توحید و ترک عبادت غیر خداوند دعوت کردند و در مقابل، مردم به مخالفت با دعوت آنان برخاستند. مشروح احتجاج آنان در سوره یس آمده است.

هنگامیکه فرستادگان حضرت عیسی علیه السلام در حال احتجاج با مردم بودند، مردی از دور دست شهر فرا رسید و آنان را به خداپرستی دعوت کرد و گفت:

«ای کافران! از این فرستادگان پیروی کنید، نه از شما مزدی می‌خواهند و نه در قبال هدایت شما مالی طلب می‌کنند. آنان به راه حق هدایت شده‌اند و در مسیر او قدم بر می‌دارند» سپس اضافه کرد: «چرا من، کسی را که خلقم کرده، به من نعمت داده، هدایت کرده و شما نیز به سوی او برمی‌گردید و به دلیل کفرتان مجازات می‌کند، عبادت نکنم؟ آیا از من می‌خواهید خدایانی غیر او را به خدایی گیرم؟»

در حالیکه آنها نیاز مرا برآورده نمی‌کنند و از من ضرری دفع نمی‌نمایند، شفاعت آنها نفعی به من نمی‌رساند و از هلاکت و زیان نجاتم نمی‌دهد».

وقتی با این جملات زمینه را برای ابطال پندار مشرکین و اثبات

ص: ۱۴۵

سستی منطق آنان فراهم کرد، خطاب به مردم یا فرستادگان عیسیعلیه السلام گفت: (إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ) اینجا بود که کفار با سنگ به او حمله کردند و او را به شهادت رساندند.

خداوند متعال، پاداش او را ورود به بهشت قرار داد و فرمود: (قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ) و او خطاب به مردمی که او را کشته بودند گفت: (قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ).

از سوی دیگر، خداوند متعال به قاتلین فرصت چندانی نداد تا از آسمان فرشتگان عذاب را نازل کند، بلکه با ساده‌ترین راه، با عذابی دفعی، تمام آنان را هلاک نمود و همه دم فرو بستند و از میان رفتند: (وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ* إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ).

این آیه به روشنی بر حیات نفس انسان و ادراک و شعور انسان پس از مرگ و سخن گفتن او با مردمان دنیا دلالت دارد. زیرا دخول در بهشت (قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ) و آرزو نمودن او «یا لیت قومی» قبل از برپایی قیامت است. البته بهشتی که در این آیه مطرح شده، بهشت برزخی است نه بهشت ابدی.

آیات گذشته، در مورد حیات برزخی ارواح شهدا- که جان خود را در راه خدا تقدیم کردند- بود. آیات دیگری نیز وجود دارد که در مورد بقاء ارواح کفار بعد از مرگشان و گرفتاری آنان به انواع عذاب

ص: ۱۴۶

است. این گروه از آیات، بقا و حیات روح انسان را پس از مرگ، صرف نظر از کافر یا مؤمن بودن، بیان می‌کنند. اکنون به ذکر بعضی از آیات مذکور اکتفا می‌کنیم:

آیه چهارم:

۱. (النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ اَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ اَشَدَّ الْعَذَابِ). (۱)

« [عذاب آنها] آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می‌شوند و روزی که قیامت برپا شود [می‌فرماید]: «آل فرعون را در سخت‌ترین عذابها وارد کنید.»

بر اساس این آیه، قبل از برپایی قیامت، آل فرعون هر روز بامداد و شامگاه به عذاب الهی گرفتار می‌شوند. همچنانکه بعد از قیامت نیز به شدیدترین عذاب مبتلا خواهند شد. به هر حال عذاب قبل از قیامت با بعد از آن متفاوت است و این دو یکی نیستند. این آیه دلالت صریحی بر حیات برزخی کافران دارد.

آیه پنجم

۲. (مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ اغْرَقُوا فَاَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَنْصَارًا). (۲)

« [آری سرانجام] همگی به خاطر گناهانشان غرق شدند و در آتش دوزخ وارد

۱- غافر / ۴۶.

۲- نوح / ۲۵.

ص: ۱۴۷

گشتند و جز خدا، یاورانی برای خود نیافتند.

مطابق این آیه، قوم نوح ابتدا غرق شدند و سپس وارد آتش گردیدند و در آنجا یار و یآوری برای خود نیافتند. آتشی که در این آیه مطرح شده، غیر از آتش دوزخ در روز قیامت است. زیرا در آیه، پس از غرق شدن قوم نوح «اغرقوا»، داخل شدن آنان در آتش جهنم «فادخلوا ناراً» مطرح شده است. یعنی؛ بلافاصله و بدون گذشت زمانی پس از غرق شدن، وارد آتش جهنم شده‌اند. اگر منظور از آتش، آتش جهنم در روز قیامت بود، مناسب بود بفرماید «فیدخلون ناراً» یعنی؛ در آینده وارد آتش خواهند شد.

۳. (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ). (۱)

«تا زمانی که مرگ یکی از آنها فرا رسد، می‌گوید: «پروردگار من! مرا باز گردانید* شاید در آنچه ترک کردم [و کوتاهی نمودم] عمل صالحی انجام دهم.» [ولی به او می‌گویند] چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می‌گوید و پشت سر آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.»

انسان کافر وقتی که با مرگ روبرو می‌شود، زندگی بعدی خود را سراسر تیره و تار می‌بیند و گویی با چشمان خود عذاب دردناک الهی را مشاهده می‌کند. از این رو درخواست بازگشت به زندگی دنیا

ص: ۱۴۸

را می‌کند و پاسخ می‌شنود «کَلَّا» هرگز! البته عذابی را که مشاهده می‌کند، عذاب برزخی است نه عذاب اخروی. بنابراین در ادامه آیه می‌فرماید: (وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ).

آیات فوق و آیاتی از این دست، حکایت از وجود حیات و زندگی پس از مرگ و انتقال به سرای دیگر دارد. و اگر سخن از «مرگ» می‌رود، به لحاظ پایان یافتن زندگی دنیوی و پوسیدن بدن مادی اوست، ولی روح و نفس او به شکلی دیگر باقی است و براساس استحقاق خود، منتعم یا معذب خواهد بود.

ارتباط زندگی دنیوی و برزخی:

ممکن است این اشکال مطرح شود که؛ آیات گذشته، بیانگر حیات برزخی شهدا و اولیا و حتی کافران است، اما دلیلی بر وجود ارتباط بین این دو زندگی و شنوا بودن آنان نسبت به سخنان ما وجود ندارد.

بحث کنونی ما در این باره است.

در پاسخ باید گفت؛ قرآن کریم در آیات دیگری ارتباط بین حیات دنیوی و برزخی را بیان می‌کند و از دیدن و شنیدن افعال و سخنان ما توسط اموات خبر می‌دهد و اینکه ارتباط آنها به طور کامل با زندگی دنیایی قطع نشده است. به عنوان نمونه:

۱. (فَاخَذَتْهُمْ الرِّجْفَةُ فَاصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَائِمِينَ * فَتَوَلَّى

ص: ۱۴۹

عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَهُ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ. (۱)

«سرانجام زمین لرزه آنها را فرا گرفت و صبحگاهان [تنها] جسم بی جانشان در خانه‌هایشان باقی مانده بود. [صالح] از آنها روی برتافت و گفت: «ای قوم! من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و شرط خیرخواهی را انجام دادم ولی [چه کنم که] شما خیرخواهان را دوست ندارید».

این آیه در باره قصه صالح علیه السلام پیامبر است. وقتی صالح قوم خود را به پرستش خداوند و نیازردن ناقه سفارش کرد و آنان بر عکس، به کشتن ناقه و سرپیچی از دستور خداوند پرداختند، عذاب الهی آنان را در برگرفت و آنان را در سرزمین خود مدفون ساخت.

اینجا بود که صالح با قوم هلاک شده خود این چنین سخن گفت:

(فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَهُ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ).

دلیل اینکه این سخنان، پس از هلاکت و مرگ قوم اوست، آن که کلام او با عبارت «فتولی عنهم» شروع شده است. وجود حرف «ف» (به معنی سپس) در (فتولی) نشان دهنده تأخیر زمانی این عبارات از هلاکت مردم است.

بنابراین اگر ارتباطی بین زندگی دنیا و برزخ نبود، صالح علیه السلام

ص: ۱۵۰

پیامبر با قوم هلاک شده خود سخن نمی گفت.

۲. (فَاخَذَتْهُمْ الرِّجْفَةُ فَاصْتَبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ * الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعْبًا كَأَنْ لَّمْ يَعْنُوا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ * فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ). (۱)

«سپس زمین لرزه آنها را فرا گرفت و صبحگاهان به صورت اجساد بی جان در خانه‌هایشان مانده بودند. آنها که شعیب را تکذیب کردند [آنچنان نابود شدند که] گویا هرگز در آن [خانه‌ها] سکونت نداشتند! آنها که شعیب را تکذیب کردند زیانکار بودند.

سپس از آنان روی برتافت و گفت: «ای قوم من! من رسالت‌های پروردگار را به شما ابلاغ کردم و برای شما خیرخواهی نمودم با این حال چگونه بر حال قوم بی ایمان تأسف بخورم!؟».

این آیه، در مورد حضرت شعیبعلیه السلام است و حاوی مکالمه شعیب با قوم خود بعد از هلاک شدن آنها می‌باشد. نحوه دلالت آیه، مانند آیه قبل است. اگر ارتباطی بین دنیا و برزخ نباشد و هلاک شدگان سخن شعیب را نشنوند، سخن گفتن شعیب با آنها چه معنایی دارد؟

۳. (وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا اجْعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ). (۲)

«از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس: آیا غیر از خداوند رحمان معبودانی

۱- اعراف ۹۱-۹۳.

۲- زخرف / ۴۵.

ص: ۱۵۱

برای پرستش قرار دادیم؟!».

در این آیه، خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور می‌دهد مطالبی را از انبیاء پیش از خود سؤال کند. (زمان سؤال ممکن است شب معراج باشد).

سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ارتباط بین دنیا و برزخ

روایات متضافر بلکه متواتری بر وجود ارتباط بین حیات دنیوی و زندگی برزخی وجود دارد که در صورت گردآوری، کتاب حجیمی را تشکیل خواهد داد. ما در اینجا به ذکر حدیثی که مورد اتفاق مسلمانان است اکتفا می‌کنیم و آن، در مورد سخن گفتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با کفار کشته شده در جنگ بدر است. هنگامیکه در جنگ بدر مسلمانان به پیروزی رسیدند و مشرکین پا به فرار گذاشتند و ۷۰ تن از بزرگان آنان به قتل رسیدند، جنازه آنان در گودالی ریخته شد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یکایک آنان را خطاب کردند و فرمودند: «ای خفتگان در گودال، ای عتبه ابن ربیع، شیبه ابن ربیع، امیه ابن خلف و ای ابا جهل! (به همین ترتیب سایر اجساد در گودال را نام بردند) من وعده پروردگارم را حق یافتم، آیا شما نیز وعده پروردگارتان را حق یافتید؟ اصحاب از حضرت پرسیدند: یا رسول الله! آیا مرده‌ها را صدا می‌زنید و با آنان سخن می‌گویید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شما نسبت به آنچه می‌گوییم، شنواتر از آنها نیستید، اما آنها توان پاسخ گفتن

ص: ۱۵۲

ندارند».

ابن هشام پس از نقل این روایت می گوید: پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم خطاب به آنها فرمود: «ای در چاه خفتگان! چه بد خاندانی برای پیامبرتان بودید. شما مرا تکذیب کردید و مردم مرا تصدیق نمودند. شما مرا اخراج کردید و مردم به من پناه دادند. شما با من جنگیدید و مردم مرا یاری دادند و ... آیا وعده خدایتان را حق یافتید؟». در کتاب صحیح بخاری، نافع به نقل از ابن عمر روایت کرده است: پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم بر بالای گودال جنازه مشرکین ایستاد و فرمود: آیا وعده پروردگارتان را حق یافتید؟ (۱)

به حضرت گفته شد: آیا با مردگان سخن می گوید؟ فرمود: شما شنواتر از آنان نیستید، اما آنها پاسخ نمی دهند» (۲).
در پایان خاطر نشان می سازیم که تمامی مسلمین - با وجود اختلافات مذهبی در فروع دین - در پایان نماز بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلام می فرستند و می گویند:

«السلام علیک ایها النبی و رحمۃ الله و برکاته»

امام شافعی و جمعی از فقها به وجوب این سلام پس از تشهد فتوی داده‌اند و عده‌ای دیگر به استحباب آن. اما همگی معتقد و متفقند بر اینکه آن حضرت سلام مردم را پاسخ می دهد و سنت او در

۱- السیره النبویة: ۱ / ۶۴۹؛ السیره الحلبیه: ۲ / ۱۷۹ و ۱۸۰.

۲- صحیح بخاری: ۹ / ۹۸، باب «ما جاء فی عذاب القبر» از کتاب «الجنائز».

ص: ۱۵۳

حیات و مماتش ثابت و یکسان است. (۱) به راستی، اگر با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ارتباط ما با او می‌گسست، خطاب و سلام روزانه ما به او، چه معنی داشت؟

پرسش و پاسخ:

اکنون این سؤال مطرح است که اگر واقعاً بین ما و کسانی که مرده‌اند ارتباطی هست، آیاتی مانند:

(فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى). (۲)

«تو نمی‌توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی».

(وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ). (۳)

«تو نمی‌توانی صدای خود را به گوش آنان که در قبر خفته‌اند برسانی».

به چه معناست؟

پاسخ آن است که، با توجه به آیات گذشته مراد از اسماع (شنواندن) در اینجا، «اسماء مفید و مؤثر» است و واضح است که شنیدن اموات یا کسانی که درقبرند، اگر در حال کفر مرده باشند، بی‌فایده است. مگر نه این است که پیامبر در ضمن حدیثی

۱- تذکره الفقهاء: ۳/ ۳۳۳، مسأله ۲۹۴؛ الخلاف: ۱/ ۴۷.

۲- روم/ ۵۲.

۳- فاطر/ ۲۲.

ص: ۱۵۴

فرمودند: «مرده، صدای کفش تشیع کنندگان را می‌شنود». این حدیث در صحیح بخاری به نقل از انس ابن مالک چنین روایت شده است:

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «ان العبد اذا وضع في قبره و تولَّى عنه اصحابه حتى انه ليسمع قرع نعالهم اتاه ملكان فيقعدانه فيقولان له ما كنت تقول في هذا الرجل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فيقول: اشهد انه عبد الله ورسوله...» (۱) «پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: وقتی بنده‌ای را در قبر جای می‌دهند و دوستان او پراکنده می‌شوند و او صدای کفش آنها را می‌شنود، دو فرشته می‌آیند و او را می‌نشانند و می‌پرسند: درباره کسی به نام محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چه می‌گویی؟ و او جواب می‌دهد: شهادت می‌دهم که او بنده و رسول خداست و...».

پیش از این گذشت که وقتی پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم در نیمه‌های شب برای زیارت قبور به بقیع می‌رفتند، می‌فرمودند: «سلام بر شما ای گروه مؤمنان! آنچه به شما وعده داده شده بود محقق شد و فردای قیامت پاداش نیک خود را دریافت می‌کنید. ما نیز ان شاء الله به شما خواهیم پیوست. خدایا! اهل بقیع را بیا مرز» (۲).
مسلمانان همگی بر امکان عذاب میت در قبر عقیده دارند.

۱- صحیح بخاری: ۲/ ۹۰، باب «المیت یسمع خفق النعال».

۲- صحیح مسلم: ۳/ ۶۳، کتاب «الجنائز»، باب «ما یقال عند دخول القبر».

ص: ۱۵۵

بخاری از ابنه خالد بن سعید ابن عاص نقل می کند که: «از پیامبر شنیدم که از عذاب قبر به خداوند پناه می برد».

و نیز از ابوهریره روایت می کند: رسول خدا همیشه دعا می کرد:

«اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و من عذاب النار».

«خداوند! از عذاب قبر و عذاب دوزخ، به تو پناه می برم». (۱) روایات فوق همگی مؤید آن هستند که مراد از نفی اسماع در آیه

موردسؤال، اسماع مفید و مؤثر است.

این آیه نیز برداشت فوق را تأیید می کند:

(حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ

يُبْعَثُونَ). (۲)

تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد، می گوید: «پروردگار من! مرا باز گردانید. شاید در آنچه ترک کردم [و کوتاهی نمودم]

عمل صالحی انجام دهم» [ولی به او می گویند: چنین نیست این سخنی است که او به زبان می گوید و پشت سر آنان برزخی است تا

روزی که برانگیخته شوند».

این آیه به صراحت، درخواست کفار از خداوند برای برگشت به دنیا و انجام عمل صالح و رد درخواست آنان را با کلمه «کلا»

مطرح

۱- صحیح بخاری: ۹۹ / ۲، کتاب «الصلوة»، باب «التعوذ من عذاب القبر».

۲- مؤمنون / ۹۹ و ۱۰۰.

ص: ۱۵۶

می‌کند. بر این اساس، آرزوی آنها برای انجام عمل صالح بی‌فایده و بی‌اثر است، همچنانکه شنیدن مرده‌ها بی‌فایده است. مرده‌ها می‌شنوند اما شنیدن آنها اثری ندارد، نه آنکه اصلاً نمی‌شنوند، زیرا نشنیدن آنها با آیات و روایات صریحی که قبلاً گذشت مخالف است.

*** ه. درخواست شفاعت

امت اسلامی بر این نکته متفقند که شفاعت، اصلی از اصول اسلام است که قرآن و سنت پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم و احادیث عترت طاهره آن را بیان کرده‌اند. گرچه در برخی خصوصیات شفاعت اختلاف نظر وجود دارد، اما در مورد اصل آن، هیچیک از مسلمانان مخالفتی ندارند. مطابق نظر تمام اندیشمندان و علمای مسلمان، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم یکی از شفاعت کنندگان در روز قیامت است. اکنون باید دید همچنانکه می‌توان از خداوند درخواست شفاعت پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم را کرد و گفت: خداوندا! در روز قیامت شفاعت پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم در مورد ما را بپذیر، آیا می‌توان از خود پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم درخواست شفاعت کرد و گفت: یا رسول الله! در نزد خدا برای ما شفاعت کن؛ یا خیر؟

با توجه به نکات ذیل، پاسخ این سؤال روشن خواهد شد.

نکته اول: حقیقت شفاعت، دعای پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم یا ولی خدا در

ص: ۱۵۷

حق انسان گنهکار است و درخواست دعا از صالحین، هیچ مانعی ندارد. لذا اگر کسی بگوید: «یا وجیهاً عندالله اشفع لنا عندالله» به این معنا است که، ای انسان شایسته در نزد خدا! برای ما دعا کن. آیا هیچ مسلمانی می‌تواند در جواز این کار تردید کند؟ دلیل اینکه شفاعت همان طلب دعاست، روایتی است که مسلم به نقل از عبدالله ابن عباس آورده است. ابن عباس می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود:

«ما من رجل مسلم يموت فيقوم على جنازته اربعون رجلاً لا يشركون بالله شيئاً الا شفّعهم الله فيه»

«اگر مسلمانی بمیرد و ۴۰ نفر مؤمن که هیچ گونه شرکی نسبت به خدا ندارند، بر جنازه او حاضر شوند، خداوند شفاعت آنان (دعای مغفرت آنان) را در حق او خواهد پذیرفت». (۱) بنابراین با توجه به اینکه بازگشت درخواست شفاعت، به درخواست دعاست، هیچ مانعی نسبت به درخواست شفاعت از انسانهای صالح وجود ندارد.

نکته دوم: نحوه رفتار و سیره مسلمین بیانگر وجود درخواست شفاعت در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پس از ایشان است. در سنن ترمذی به نقل از انس ابن مالک آمده است: از پیامبر خواستم در روز قیامت مرا شفاعت کند. پیامبر پذیرفت. پرسیدم: یا رسول الله! در آن روز

۱- صحیح مسلم: ۵۳/۳، کتاب الجنائز، باب «من صلی علیه اربعون شفّعوا فيه».

ص: ۱۵۸

شما را کجا بیابم؟ فرمود: «اولین نقطه‌ای از صراط که به دنبال من باشی، مرا خواهی یافت» (۱). ابن هشام در کتاب سیره خود می‌نویسد: «وقتی رسول خدا چشم از جهان فرو بست، ابوبکر پرده از روی حضرت برگرفت و بر گونه‌هایش بوسه زد و گفت: پدر و مادرم به فدایت، مرگی که خداوند بر تو نوشته بود چشیدی؛ پس از این، طعم مرگ را هرگز نخواهی چشید» (۲). سید رضی رحمه الله در نهج البلاغه می‌گوید: «وقتی علی علیه السلام غسل دادن پیامبر را به پایان برد، جملاتی گفت که در پایان آن چنین جملاتی بود:

پدر و مادرم به فدایت، پاک زیستی و پاک رفتی، ما را در نزد خدای خود یاد کن» (۳).

این کلام امام علیه السلام، اثبات می‌کند در درخواست شفاعت، فرقی بین زنده بودن شفیع و مرده بودن او نیست. صحابه، بعد از رحلت پیامبر، از ایشان درخواست دعا می‌کردند.

گمان شرک آمیز بودن طلب شفاعت از شفیع واقعی، گمان

۱- سنن ترمذی: ۴ / ۶۲۱، کتاب صفة القيامة.

۲- السيرة النبوية: ۲ / ۶۵۶ چاپ سال ۱۳۷۵ ه. ق. این روایت، بیانگر ارتباط بین زنده‌ها و اموات است و به همین جهت به ذکر آن پرداختیم.

۳- نهج البلاغه: خطبه شماره ۲۳.

ص: ۱۵۹

باطل و نادرستی است. مراد از شرک در اینجا شرک در عبادت است و قبلاً دانستیم که مقوم عبادت، اعتقاد به الوهیت یا ربوبیت و یا تفویض است.

کسی که از انسانهای صالح (کسانی که اجازه شفاعت دارند) درخواست شفاعت می‌کند، از آن جهت است که آنها را بندگان مقرب و آبرومند خداوند می‌داند و به همین جهت از آنها درخواست دعا می‌کند. اگر درخواست دعا از میت عبادت او محسوب شود، باید درخواست دعا از انسان زنده هم عبادت او محسوب شود. زیرا واقعیت عمل (درخواست دعا) در هر دو صورت یکی است و تفاوتی ندارد.

مقایسه شفاعت خواستن از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با شفاعت خواستن بتپرستان از بت‌ها، قیاسی مع الفارق است. مشرکین با اعتقاد به الوهیت و ربوبیت بت‌ها، از آنان درخواست شفاعت می‌کردند، اما انسان موحد هرگز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را؛ اله و یا رب و یا زمامدار هستی نمی‌داند. بین این دو طرز فکر فاصله‌ای بسیار است. اعمال و رفتار انسانها با تبت آنها ارزیابی می‌شود نه با صورت و شکل ظاهری آن.

ص: ۱۶۱

۶ بهره‌مندی اموات از اعمال زنده‌ها

اشاره

وقتی ایمان با عمل صالح توأم باشد، مفید به حال انسان خواهد بود؛ اما اگر ایمان بدون عمل صالح باشد، نفعی عاید او نخواهد شد. به همین دلیل در اکثر آیات قرآن، ایمان و عمل صالح همراه یکدیگر ذکر شده‌اند. مانند:

(إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ). (۱)

«مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند».

تکیه بر ایمان، بدون انجام عمل صالح، کاری احمقانه است.

علیه السلام در فرازی از نهج البلاغه بر اهمیت عمل تأکید می‌کند و می‌فرماید:

«فَالْيَوْمَ عَمَلٌ وَلَا حِسَابٌ، وَغَدًا حِسَابٌ وَلَا عَمَلٌ» (۲)

۱- عصر / ۳.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۴۲.

ص: ۱۶۲

«امروز، روز عمل است و حسابی در بین نیست و فردا روز حساب است و عملی کار ساز نیست».

و در خطبه‌ای دیگر می‌فرماید:

«الا و انّ الیوم المضمّر و غداً السباق والسبقه الجنّه و الغایه النار، أفلا تائب من خطیئه قبل متیته، ألا عامل لنفسه قبل یوم بُوسه؟» (۱).
 «بدانید که امروز ریاضت است و فردا مسابقت؛ و خط پایان، بهشت برین است و آن که بدان نرسد در دوزخ جایگزین. آیا کسی نیست که از گناه توبه کند پیش از آنکه مرگش سر رسد؟ آیا کسی نیست که کاری کند، پیش از آنکه روز بدبختی اش در رسد؟».

بهره‌مندی انسان از نتیجه عمل خود و دیگران

همچنانکه انسان از نتیجه اعمال خود مانند نماز و روزه برخوردار می‌شود، از نتیجه اعمال دیگران نیز اگر نقشی در آنها داشته باشد، بهره‌مندی می‌شود. مانند: صدقه جاریه، علم قابل استفاده برای دیگران، تربیت فرزندی صالح که برای او دعا کند، ساختن پُل، نهر آب، مدرسه، راه و

در این مثالها، میت از ثواب صدقات، علوم و دعای فرزند

ص: ۱۶۳

خود بهره‌مند می‌شود. زیرا این اعمال توسط او انجام شده و پس از مرگش به یادگار مانده است.

در صحیح مسلم، روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام نقل شده است که می‌فرماید:

«إذا مات الانسان انقطع عنه عمله ألّا من ثلاثة: ألّا من صدقة جاریه، او علم ینتفع به او ولد صالح یدعو له» (۱) «هنگامیکه انسان

می‌میرد از اعمال خود فاصله می‌گیرد، مگر از سه عمل: صدقه جاری، علم سودمند و فرزند صالحی که برای او دعا کند».

صحیح مسلم، روایت دیگری از جریر ابن عبدالله نقل کرده است:

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

من سنّ فی الاسلام سنّه حسنه فعلم بها بعده کتب له مثل اجر من عمل بها و لا ینقص من اجورهم شیء، و من سنّ فی الاسلام سنّه

سیئه فعلم بها بعده، کتب علیه مثل وزر من عمل بها و لا ینقص من اوزارهم شیء» (۲).

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: اگر کسی در بین مسلمانان سنت‌حسنة‌ای به جا گذارد و پس از مرگ او بدان عمل

کنند، اجری مساوی با اجر عامل آن برای او ثبت است و از اجر هیچیک از عامل و میت کم نخواهد شد و برعکس اگر کسی سنت

۱- صحیح مسلم: ۷۳ / ۵، کتاب الهیات، باب «وصول ثواب الصدقات إلى الميت».

۲- صحیح مسلم: ۶۱ / ۸، کتاب علم، باب «من سنّ سنّه حسنه أو سیئه».

ص: ۱۶۴

سینه‌ای در بین مسلمانان به جا گذارد و پس از او بدان عمل کنند، وزری مساوی وزر عامل آن برای او ثبت است و از وزر هیچیک از عامل و میت کاسته نخواهد شد».

بر اساس این روایت، انسان پس از مرگ خود، از نتیجه عمل فرد دیگر برخوردار می‌شود. زیرا دیگری را به انجام آن فعل تشویق و ترغیب نموده‌است. کسی که سنت حسنه‌ای به یادگار گذاشته، در واقع دیگران را به پیروی از عمل خود دعوت کرده است. اینک آیا در صورتیکه میت نقشی در اعمال انسانهای پس از خود نداشته باشد، ثواب عمل آنان با اهدا به روح میت، به میت می‌رسد یا خیر؟

مطابق ظواهر آیات و روایات، خداوند متعال بنا به جود و فضل بی‌پایان خود، اگر عمل صالحی به نیابت میت انجام شود و ثوابش را به او هدیه کنند، ثواب آن عمل صالح را به روح میت می‌رساند. آیات ذیل نمونه‌ای از این دست است:

۱. استغفار ملائکه برای مؤمنین:

(الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ). (۱)

ص: ۱۶۵

«فرشتگانی که حامل عرش‌اند و آنها که گرداگرد آن [طواف می‌کنند] تسبیح و حمد پروردگارشان را می‌گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان استغفار می‌کنند [و می‌گویند]: پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است؛ پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی می‌کنند بیامرز و آنان را از عذاب دوزخ نگاه دار».

(تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ). (۱)

«نزدیک است آسمانها [به خاطر نسبتهای ناروای مشرکین] از بالا متلاشی شوند و فرشتگان پیوسته تسبیح و حمد پروردگارشان را به جا می‌آورند و برای کسانی که در زمین هستند استغفار می‌کنند. آگاه باشید! خداوند آمرزنده و مهربان است».

۲. دعا برای مؤمنان پیشین:

(وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ). (۲)

«کسانی که بعد از آنها [مهاجران و انصار] آمدند و می‌گویند: «پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده».

پروردگارا! تو مهربان و رحیمی».

۱- شوری / ۵.

۲- حشر / ۱۰.

ص: ۱۶۶

اگر استغفار ملائکه و دعای مؤمنین، فایده‌ای به حال اهالی‌مان و پویندگان راه هدایت نداشت، نقل قول خداوند سبحان از آنان، بی معنا بود.

علاوه بر آیات فوق، روایات بی شماری در این زمینه وجود دارد که به نمونه‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. مسلم به نقل از عایشه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کند:

«مَنْ مَاتَ وَ عَلَيْهِ صِيَامٌ عَنْهُ وَ لَيْتُهُ». (۱) «هر کس بمیرد و بر ذمه او روزه باشد، ولی او می‌تواند به جای او روزه بگیرد».

۲. همچنین مسلم از ابن عباس نقل می‌کند: مردی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و پرسید:

«یا رسول الله! مادرم در گذشته و یک ماه روزه بر ذمه داشته است».

آیامی توانم از طرف او قضای روزه‌هایش را به جا آورم. پیامبر جواب دادند: آری! پرداخت حق خداوند سزاوارتر [از پرداخت حقوق مردم] است». (۲) ۳. سعد ابن عباد می‌گوید: «به رسول خدا عرض کردم، مادرم در گذشته است و نذری بر عهده داشته، آیا می‌توانم با آزاد

۱- صحیح مسلم: ۳/ ۱۵۵ و ۱۵۶، باب «قضاء الصیام عن المیت»، روایات دیگری در این باب است که به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری نمودیم.

۲- همان.

ص: ۱۶۷

کردن بنده‌ای، نذر او را ادا کنیم؟ حضرت پاسخ داد: از طرف مادرت، بنده‌ای آزاد کن». (۱)۴. ابوهریره روایت می‌کند: مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: پدرم وفات یافته و مالی بر جای گذاشته و در مورد آن وصیت نکرده است. آیا برای بخشش گناهایش می‌توانم از اموال او صدقه دهم؟ حضرت فرمودند، آری. (۲)۵. سعد ابن عباده می‌گوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم: مادرم در گذشته است، چه صدقه‌ای برای او بهتر است؟

فرمود: آب. سعد چاهی کند و گفت: [ثواب استفاده مردم از این چاه] برای امّ سعد. (۳)۴(هذه لأم سعد).

حرف لام در جمله «هذه لأم سعد» لام اختصاص است، نظیر آیه:

(إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ). (۴)

«زکات‌ها مخصوص فقرا است».

و نشانگر موردی است که صدقه در آن مصرف می‌شود و از قبیل لامی که بر لفظ جلاله «الله»، در عبارت «نذرتُ لله» آمده و

۱- سنن نسائی: ۶/۲۵۳، باب «فضلالصدقة علیالمیت».

۲- صحیح مسلم: ۵/۷۳، کتاب «الهیات»، باب «وصول ثواب الصدقات إلی المیت».

۳- سنن ابی داود: ۲/۱۳۰ شماره ۱۶۸۱، باب «فی فضل سقی الماء».

۴- توبه / ۶۰.

ص: ۱۶۸

نشان‌دهنده هدف نذر- تقرب به خدا- می‌باشد، نیست.

احادیث فوق، اندکی از بسیار بود. برای اطلاع از روایات دیگر می‌توان به منابع روایی مراجعه نمود. (۱) با توجه به همین روایات، مذاهب چهارگانه اهل سنت فتوی به برخورداری میت از اعمال انسانهای در حال حیات داده‌اند، حتی اگر به انجام آن اعمال وصیت نکرده و هیچ سهمی در محقق شدن آنها نداشته باشند.

بنابر روایات و فتاوی مذکور، قاعده کلی آن است که ثواب هر عمل خیری مانند روزه، حج و ... که به نیابت از میت انجام شود، به میت می‌رسد و از آن برخوردار می‌گردد.

اکنون در می‌یابیم که رفتار مسلمانان در انجام اعمال صالح و نثار ثواب آن به روح دوستان و آشنایان خود صحیح است و کتاب و سنت آن را تأیید می‌کند. در واقع مسلمانان در این رفتار خود و مشابه با آن در دادن غذا و توزیع آب بر مزار انبیاء و اولیاء، به نیت رسیدن ثواب آن به ارواح مطهر آنان، از سعد ابن عباده‌الگو گرفته‌اند که با تأیید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چاه آبی حفر کرد و ثواب استفاده از آن را به روح مادرش نثار نمود. مسلمانان نیز مانند سعد، پرستش میت‌را در نظر ندارند و به دنبال رسانیدن ثواب و خیر به اموات خود هستند.

۱- ر. ک: صحیح مسلم: ۵/ ۷۳-۷۸، کتاب نذر؛ سنن نسایی: ۶/ ۲۵۱ باب «فضل الصدقة علی المیت».

ص: ۱۶۹

نذر برای اموات:

نذر یعنی؛ مُلزم کردن خود به انجام عملی خاص، در صورت برآورده شدن حاجت خود. مانند اینکه بگویید: اگر در امتحان موفق شوم، برعهده من است که برای رضای خداوند یک دوره قرآن ختم کنم.

این نذر شرعی است و باید نذر فقط برای خداوند باشد نه غیر.

و گاهی در ضمن نذر، متعهد می‌شود که ثواب عمل را به نزدیکان خود مانند پدر و مادر یا انبیاء و اولیاء الهی اهدا کند و می‌گوید: «نذرتُ لله انْ أختم القرآن واهدی ثوابه لفلان». یعنی؛ برای خداوند نذر می‌کنم یک دوره قرآن قرائت کنم و ثواب آن را به روح فلانی اهدا نمایم.

از جهت دستور زبان عربی، لام «لله» با لام «لفلان» متفاوت است.

لام «لله»، هدف نذر را که تقرب به خداوند متعال است بیان می‌کند، اما لام «لفلان»، مورد مصرف و کسی که ثواب عمل عاید او می‌شود را بیان می‌کند.

اینگونه نذر، که عملی را برای خداوند انجام دهند اما ثواب آن را نثار روح اولیای الهی و بندگان صالح او نمایند، در بین مسلمانان شایع و معمول است و گاهی به صورت مختصر می‌گویند: (مثلاً): «این گوسفند را برای پیامبر نذر می‌کنم»، که در

ص: ۱۷۰

این عبارت، «پیامبر» به عنوان مورد مصرف ثواب ذکر شده است.

هر دو نوع استعمال «لام» در قرآن کریم وجود دارد: مثال نوع اول، آیه‌ای است که به نقل از زن عمران می‌فرماید:

(رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا). (۱)

«خداوندا! آنچه را در رحم دارم برای تو نذر کردم».

لام در «لک» مانند لام در جمله «صَلَّيْتُ لِلَّهِ وَ نَذَرْتُ لِلَّهِ» است که هدف نذر را بیان می‌کند.

مثال نوع دوم، آیه:

(إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ). (۲)

«زکات‌ها مخصوص فقرا و مساکین است».

می‌باشد که لام در «للفقراء»، مورد مصرف صدقات را معین می‌کند.

مانند آنکه به طور خلاصه بگوئیم: «این نذر برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ یا امامعلیه السَّلام است». قبلاً گذشت که وقتی

سعد ابن عبادۀ چاه آبی کند، گفت: «ثواب استفاده از این چاه، برای مادر سعد».

حاصل آنکه، نذر کردن برای اولیای الهی و انسانهای صالح بنا بر توضیحاتی که گذشت، بی اشکال است.

اکنون برای زیادت توضیح به ذکر جملاتی از برخی متفکرین

۱- آل عمران / ۳۵.

۲- توبه / ۶۰.

ص: ۱۷۱

واندیشمندان مسلمان می‌پردازیم:

خالدی در کتاب «صلح الاخوان» می‌نویسد: «مسئله نذر، دایرمدار نیت و انگیزه نذر کنندگان است، چرا که «أثما الاعمال بالنیات». چنانچه قصد نذر کننده، خود میت و تقرب به او باشد قطعاً چنین نذری جایز نیست. اما اگر قصد او خداوند متعال باشد ولی نفع آن به گونه‌ای به انسانها برسد و ثوابش به میت موردنظر، نه تنها جایز است بلکه وفا به این نذر واجب خواهد بود. البته در بهره‌برداری و انتفاع از نذر، تفاوتی بین تعیین نحوه انتفاع و یا مطلق آوردن آن نیست ولی اگر سره عرفی بر صرف آن در مورد خاص باشد، باید از آن پیروی کرد». (۱) «عزّامی» نیز در کتاب «فرقان القرآن» آورده است: «... اگر کسی در مورد انگیزه مسلمانان از نذر و قربانی برای انبیاء و صالحین تحقیق کند، به این نتیجه خواهد رسید که انگیزه‌ای جز صدقه دادن از طرف آنها و اهداء ثواب آن به روح‌اموات ندارند. اجماع اهل سنت بر آن است که صدقه انسانهای در حال حیات به اموات می‌رسد و مفید به حال آنهاست. روایاتی که در این زمینه وجود دارند، صحیحه و مشهوره هستند» (۲).

ابو داود از میمونۀ نقل می‌کند که پدرم از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسید:

«یا رسول الله! من نذر کرده‌ام چنانچه خداوند به من پسری

۱- صلح الاخوان. ص ۱۰۲ به بعد.

۲- فارقان القرآن: ۱۳۳.

ص: ۱۷۲

عطا کرد، چند گوسفند در منطقه «بوانه» ذبح کنم.» (او می گوید: من درست متوجه نشدم، اما میمونه از ۵۰ گوسفند سخن می گفت.)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آیا در آن منطقه بُتی وجود دارد؟ پدر میمونه گفت: خیر.

حضرت فرمودند: به نذر خود برای خدا، وفا کن. (۱) همچنانکه ملاحظه می شود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر سؤال خود در مورد وجود بت در جایکه ذبح صورت می گیرد تأکید دارند و این نشان می دهد که تنها نذری حرام است که برای بت‌ها و صنم‌ها باشد زیرا عادت مردم جاهلی بر آن بود. چنانکه قرآن می فرماید:

(... وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ ... ذَلِكُمْ فِشْقٌ). (۲)

«آنچه برای بت‌ها کشته می شود ... فسق و گناه است.»

هر انسانی که در احوال و رفتار زائران عتبات مقدسه و مرقد اولیای صالح خداوند دقت کند، درمی یابد که نذر آنان برای خداوند و جلب رضایت اوست و ذبح خود را با نام خدا انجام می دهند و هدف آنان بهره‌مندی صاحب قبر از ثواب قربانی و برخورداری فقرا از گوشت آن است.

۱- سنن ابی داود: ۸۱ / ۲.

۲- مائده / ۳.

ص: ۱۷۳

۷ تبرک به آثار انبیاء و صالحین

سنت خداوند حکیم بر رسانیدن فیض خود بر مردم از طریق علل و اسباب عادی است. اما گاهی و به دلایلی فیض خود را از طریق علل و عوامل غیر معمول و خارق العاده جاری می‌سازد. این موارد یا مربوط به اعجاز و اثبات نبوت است و یا تکریم و بزرگداشت شخصی خاص.

نوع اول، مانند معجزاتی که به دست انبیاء الهی و با اذن خداوند متعال در مقام دعوت به دین و تحدی صورت گرفته است. آیاتی از قرآن، برخی از معجزات انبیاء را برشمرده است.

در مورد نوع دوم، به ذکر دو نمونه اکتفا می‌کنیم:

۱. (كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجِدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنِّي لَأَكْتُفَىٰ لَكَ هَذَا قَالَتَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ). (۱)

«... هر زمان زکریا وارد محراب او می‌شد غذای مخصوصی در آن جا

ص: ۱۷۴

می‌دید. از او پرسید: ای مریم! این را از کجا آورده‌ای؟! گفت: «این از سوی خداست. خداوند به هر کس بخواهد بی حساب روزی می‌دهد».

۲. (وَهَزَىٰ إِلَيْكَ بِجِزْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا حَبِيبًا). (۱)

«و این تنه نخل را به طرف خود تکان ده، رطب تازه‌ای بر تو فرو می‌ریزد».

این آیات بیانگر ظهور فیض خداوند بر اولیای خاص او، از باب «کرامت» اند نه اعجاز. حضرت مریم علیها السلام ادعای نبوت نداشت تا به وسیله این کرامات تحدی کند، بلکه فیوضاتی از جانب خداوند متعال در برهه‌هایی از زمان شامل حال او می‌شد.

قریب به همین مضمون، در آیه ذیل وجود دارد:

(إِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقُوَّةُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا... * فَلَمَّا ان جَاءَ الْبَشِيرَ الْقِيَّةَ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا). (۲)

«این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیندازید تا بینا شود... اما هنگامیکه بشارت دهنده فرارسید آن [پیراهن] را به صورت او افکند ناگهان بینا شد».

بدون تردید یوسف علیه السلام در مقابل برادران خود مدعی نبوت نبود تا به وسیله این کرامت در مقام تحدی قرار گیرد، بلکه این تفضلی از جانب خداوند بود تا بینایی پدرش یعقوب باز گردد.

آیات مذکور به ما می‌آموزد، فیض و فضل خداوند از دو طریق بر بندگانش نازل می‌شود؛ گاهی از طریق اسباب عادی و مادی، و گاهی از طریق اسباب غیر عادی؛ گرچه تأثیر هر دو طریق عادی و

۱- مریم / ۲۵.

۲- یوسف / ۹۳-۹۶.

ص: ۱۷۵

غیر عادی به اذن و اراده الهی وابسته است. بر همین مبنا، مسلمانان به آثار رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم از قبیل: موی آن حضرت، آب وضو، لباس، ظروف و بدن مطهر آن حضرت و ... تبرک می‌جستند، تا اینکه به صورت سنتی در بین صحابه در آمد و سپس تابعین و صالحین در عصرهای بعدی از آنان پیروی نمودند.

ابن هشام در کتاب خود، در ضمن فصلی که برای صلح حدیبیه گشوده است می‌نویسد: «قریش، عروه ابن مسعود ثقفی را به نزد پیامبر فرستادند. او مدتی در محضر رسول خداصلی الله علیه و آله و سلم نشست و پس از آنکه از قصد پیامبر برای حرکت به طرف مکه خبر دار شد، به سوی قریش بازگشت و از آنچه دیده بود گزارش داد و گفت: وقتی محمد وضو می‌گیرد اصحابش برای گرفتن آب وضوی او از یکدیگر سبقت می‌گیرند و هر مویی که از سر او می‌افتد بر می‌دارند ... سپس ادامه داد: ای قبیله قریش! من، کسری، قیصر و نجاشی را فرمانبردار حکومت او دیدم. به خدا سوگند هرگز فرمانروایی را در میان قوم خود، مانند محمد در بین یارانش ندیدم.

من گروهی را دیدم که به هیچ قیمتی حاضر به تسلیم محمد نیستند، اینک خود دانید!» (۱).

بسیاری از اندیشمندان مسلمان، وقایعی را که در زمینه تبرک صحابه به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رخ داده است، ثبت و ضبط کرده و کتابها

۱- السیره النبویه: ۲/ ۳۱۴، صلح حدیبیه.

ص: ۱۷۶

نوشته‌اند. محور این کتاب‌ها پیرامون: تبرک با کام‌برداری اطفال به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، تبرک به وسیله مسح یا مس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، استفاده از آب وضو و غسل و باقیمانده خوردنیها و نوشیدنیهای آن حضرت است. البته تبرک جستن صحابه منحصر در این موارد نیست، آنان از آبی که حضرت در آن دست کرده یا از آن نوشیده، مو، عرق، ناخن، ظرف آب، جای لب‌ها، منبر، سکه‌های طلایی که به کسی داده بودند و بالاخره به قبر آن حضرت تبرک می‌جستند و با گذاردن گونه‌های خود بر تربت پاک آن حضرت، اشک می‌ریختند.

علامه محقق، محمد طاهر ابن عبدالقادر، از علمای مکه مکرمه، کتابی با عنوان «تبرک الصّیحه‌ها» نگاشته است. در بخشی از این کتاب آمده است:

«صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که الگوی هدایت یافتگان و صالحانند، بر تبرک به آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، اتفاق نظر دارند. آنان خود از مو، آب وضو، عرق، لباس، ظروف، تماس با بدن آن حضرت و ... تبرک می‌یافتند. اینگونه تبرکها در زمان آن حضرت انجام می‌شد و ایشان با عدم مخالفتشان، آن را تأیید می‌کردند و این خود دلیل محکمی بر مشروعیت این اعمال است و اگر مشروعیت نداشت و مورد تأیید آن حضرت نبود، قطعاً پیامبر از آن نهی می‌کردند و جلوگیری می‌نمودند.

احادیث صحیح و اجماع صحابه، علاوه بر آنکه دلیل

ص: ۱۷۷

مشروعیت تبرک به آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، دلیل بر ایمان قوی، شدت محبت، علاقه و اطاعت صحابه نسبت به رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است. در این باره شاعر سروده‌است:

امرٌ علی الدیار دیارِ لیلی

و ما حبّ الدیار شغفن قلبی

اقبل ذا الجدار و ذا الجدارا

ولکن حبّ من سكن الدیارا (۱) بر دیار لیلی می‌گذرم و بر دیوارهای آن بوسه می‌زنم.

اما دوستی آن دیار نیست که قلبم را شیفته خود کرده، بلکه دوستی ساکن آن دیار چنینم نموده است.

۱- تبرک الصحابه، ص ۵۰.

ص: ۱۷۹

۸ جشن میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسئله بدعت

اشاره

معنای لغوی بدعت، نو آوری و ابداع است و معنای اصطلاحی آن، وارد کردن امور غیر دینی در دین و دینی شمردن آنهاست. تمامی مسلمانان، با تکیه بر ادله حرمت بدعت - به معنای اصطلاحی - معتقد به حرمت آن هستند.

کتاب قاموس اللغة، در معنای اصطلاحی بدعت آورده است: «بدعت داخل کردن چیزی در دین پس از کامل شدن آن و یا پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، از روی دلخواه و خواهش‌های نفسانی است.» بنابراین، معنای جامع بدعت، افترا و تهمت بستن بر خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دینی دانستن آنهاست.

قرآن می‌فرماید:

اللَّهُ اذِنَ لَكُمْ اَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ. (۱)

«بگو! آیا خداوند به شما اجازه داده یا بر خدا افترا می‌بندید [و از پیش خود حلال و حرام می‌کنید].»

ص: ۱۸۰

بر طبق این آیه، هر چیزی که بدون اذن و اجازه خداوند به او نسبت داده شود، افترا و حرام است. همچنین می‌دانیم؛ دینی شمردن امور غیر دینی یا اموری که معلوم نیست دینی است یا نه، افترا بر خداوند محسوب می‌شود.

در آیه‌ای دیگر، مفتری بر خداوند، ظالم‌ترین انسان معرفی شده است:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ. (۱)

«چه کسی ستمکارتر از آن است که بر خدا دورغ بسته [/ همتایی برای او قایل شده] یا آیات او را تکذیب کرده است؟! مسلماً ظالمان رستگار نخواهند شد.»

اضافه بر آیات قرآن، سنت نبوی نیز بیانگر حرمت بدعت است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«أما بعد، فإنَّ اصدق الحديث كتاب الله، و افضل الهدى هدى محمد صلی الله علیه و آله و سلم، و شرَّ الامور محدثاتها، و كل محدثه بدعه، و كل بدعه ضلالة في النار»

«صادق‌ترین کلام، کتاب خداوند، قرآن؛ و بهترین هدایت، هدایت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بدترین چیزها امور حادث است و هر حادثی بدعت و هر بدعتی، گمراهی و در آتش دوزخ است.»

ص: ۱۸۱

ابن حجر عسقلانی، در توضیح «امور حادث» گفته است: «منظور، امورتازه و بی سابقه‌ای است که اصل و ریشه‌ای در شرع ندارد و در فرهنگ دینی، بدعت خوانده می‌شوند. اما آنچه ریشه در دین دارد، بدعت شمرده نمی‌شود. بنابراین بدعت گذاری در فضای شرع، کاری ناپسند و حرام است». (۱) روایات بسیاری در مورد تحریم بدعت وجود دارد و ما به ذکر حدیثی که گذشت اکتفا می‌کنیم و محققین را به منبعی که در پاورقی آمده است، ارجاع می‌دهیم. (۲) حال که دانستیم؛ بدعت عبارت از افترا بر خدا و رسول و بازی با دین و وارد کردن اموری که قطعاً از دین نیست یا نمی‌دانیم دینی است یا نه، در دین است، باید به تشخیص بدعت از غیر آن پردازیم، گرچه ممکن است واژه بدعت، در هر دو مورد به کار رود. در این رابطه می‌توان صورتهای زیر را برشمرد:

۱. انسان، کاری را که می‌داند یا تردید دارد غیر دینی است، به عنوان کاری دینی انجام دهد و در بین مردم ترویج نماید. بنابراین اگر کسی مبادرت به کاری بدیع و بی سابقه کند، ولی آن را به دین منسوب نکند، آن کار بدعت شمرده نمی‌شود. مانند صنایع و ورزشهای جدید که انسان با هدف رفاه و آسایش خود و

۱- فتح الباری فی شرح صحیح البخاری: ۲۵۳/۱۳.

۲- جامع الاصول ابن اثیر: ۵۶۶/۹.

ص: ۱۸۲

فواید دیگری، آنها را به وجود آورده و اختراع کرده است.

این صنایع و ورزشها گرچه در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حتی صحابه و تابعین نبوده است، اما چون به دین نسبت داده نشده و دینی شمرده نمی‌شوند، بدعت نیستند.

البته صرف بدعت نبودن کاری، دلیل بر حلیت و جواز آن نیست و حکم آن را باید در منابع دینی یعنی؛ کتاب، سنت، عقل و اجماع جستجو کرد.

صنایع و ورزشهای امروزی، گرچه بی سابقه و نو هستند، اما به دلیل منطبق نبودن عناوین حرام بر آنها، جایز و حلال شمرده می‌شوند. در مقابل، آمیختگی زنان و مردان نامحرم در مجالس جشن، امری نو ظهور ولی حرام است، چون عنوان حرام «اختلاط زنان و مردان اجنبی» بر آن منطبق است.

۲. انسان، کاری ابداعی و بی نظیر و به عنوان عملی دینی انجام دهد، اما آن عمل ریشه و اساس دینی دارد و تحت ضابطه‌ای کلی و دینی واقع شده است، گرچه خصوصیات و ویژگیهای آن عمل در متون دینی ذکر نشده باشد. این عمل، بدعت به معنای لغوی هست اما بدعت به معنای شرعی یا اصطلاحی نیست. از این نظر که کاری نو ظهور و بدیع است، بدعت لغوی می‌باشد و از این نظر که دارای اصل و ضابطه شرعی است و این ضابطه آن را تجویز می‌کند، بدعت شرعی محسوب نمی‌شود.

ص: ۱۸۳

به عنوان مثال:

الف) دفاع از اسلام و حفاظت از مرزهای کشور اسلامی در مقابل دشمنان اسلام، اصل ثابتی در اسلام است. قرآن می‌فرماید:
 وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ. (۱)

«هر نیرویی در قدرت دارید برای مقابله با آنها [دشمنان] آماده سازید».

اما در مورد کیفیت و نحوه دفاع و حفاظت از کشور اسلامی، دلیل خاصی وجود ندارد و شارع آن را به مقتضیات زمان موكول کرده است. امروزه استفاده از سلاحهای جدید مانند ناوها و هواپیماهای جنگی و ... را نمی‌توان بدعت نامید، بلکه در واقع عمل به اصل ثابت قرآنی: وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ است. بنابراین، اصل تجهیز به ادوات نظامی، اصلی شرعی و دینی می‌باشد، اما خصوصیات و ویژگیهای آن در شرع بیان نشده است.

ب) دین اسلام سفارش خاصی به کمک و نیکوکاری به یتیمان و فقیران، و ابراز محبت و عطف نسبت به آنان و سعی در حفظ اموالشان نموده است. در حالیکه برای جامه عمل پوشاندن به این اصل اسلامی روشهای مختلفی مطابق مقتضیات هر زمان و مکان وجود دارد. آنچه لازم است انجام این اصل کلی اسلامی است، اما کیفیت و چگونگی آن به شرایط زمان و مکان وابسته است.

ص: ۱۸۴

ج) اهتمام به تعلیم و تربیت و مبارزه با جهل و بی سوادی، اصلی کلی است که عمل به آن در شرایط گوناگون، رنگ و شکل خاصی می‌پذیرد. در گذشته تعلیم و تربیت به وسیله نوشتن با قلم و دوات و شنیدن حضوری شاگرد از معلم انجام می‌شده است، اما امروزه با پیدایش روشهای جدید، وسایلی مانند رادیو، تلویزیون، رایانه، نوار کاست و ... به کارگیری می‌شوند.

شارع مقدس به هیچ وجه با این دگرگونی‌ها و استفاده از ابزار و متدهای جدید مخالف نیست. او تنها به انجام تعلیم و تعلم سفارش کرده است و به کارگیری ابزار و متدها را به شرایط و مقتضیات زمانی واگذار نموده است. اگر شارع، بر استفاده از روشی خاص تأکید می‌ورزید، در هدف مقدس خود ناکام می‌ماند و زمینه‌های استمرار و بقای دین اسلام را از میان می‌برد. چرا که هرشرایطی، با روش و ابزار پیشنهادی شارع سازگار نیست.

۳- انسان کار نو و بی نظیری را به عنوان عملی دینی انجام دهد و در عین حال هیچ اصل شرعی آن عمل را تجویز نکند و مارک دینی بر آن نکوبد.

این معنا، همان بدعت اصطلاحی است که به طور کلی و در هر شرایطی حرام است.

کم و زیاد کردن اذان و اقامه یا نماز و دینی دانستن آن، نمونه بدعت حرام می‌باشد.

ص: ۱۸۵

خلاصه آنکه؛ اگر کسی عملی را در ضمن عبادات، معاملات و امور سیاسی اسلام بگنجانند و با علم به غیراسلامی بودن یا حداقل تردید در اسلامی بودن آن عمل، سعی در اسلامی جلوه دادن آن کنند، گرفتار بدعت، افترا و دروغ بر خداوند شده است.

جشن میلاد انبیاء، ائمه علیهم السّلام و اولیای الهی

از مطالب گذشته، حکم برگزاری مراسم جشن و سرور به مناسبت میلاد انبیاء و ائمه‌علیهم السّلام و انسانهای صالحی که مورد تمجید قرآن و سنت واقع شده‌اند روشن می‌شود. برگزاری اینگونه جشنها، گرچه به صورت کنونی و رایج آن در متون دینی وارد نشده است، اما اصول کلی دینی، آن را تأیید می‌کند و مُهر دینی بر آن می‌نهد.

آیات و روایات، از سویی ما را به عشق ورزیدن به پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم و از سویی دیگر به تکریم و بزرگداشت ایشان سفارش نموده است. قرآن می‌فرماید:

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۱).

ص: ۱۸۶

«بگو! اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از کساد شدنش می‌ترسید و خانه‌هایی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند، و خداوند جمعیت نا فرمانبردار را هدایت نمی‌کند».

احادیث ذیل نیز گوشه‌ای از احادیث موجود در این زمینه است:

۱. قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَ وَلَدِهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ.
 «کسی که من در نزد او، دوست داشتنی‌تر از پدر و فرزند و سایر مردم نباشم، ایمان کاملی ندارد». (۱)۲. قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: وَالذِّي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَ وَلَدِهِ.

«سوگند به کسی که جانم در دست اوست، اگر کسی پدر و فرزند خود را بیش از من دوست داشته باشد، ایمان کامل ندارد». (۲)
 ۳- قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: ثَلَاثٌ مِنْ كُنَّ فِيهِ، وَحَيْدُ حُلَاوَةِ الْإِيمَانِ وَ طَعْمُهُ: أَنْ يَكُونَ اللهُ وَ رَسُولَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سَوَاهِمَا وَ أَنْ يَحِبَّ فِي

۱- جامع الاصول: ۱/ ۲۳۷، ۲۳۸ شماره ۲۰ و ۲۱.

۲- همان.

ص: ۱۸۷

اللّٰه ویبغض فی اللّٰه و ان توقد نار عظیمه فیقع فیها حبّ الیه من ان یشرک باللّٰه شیئاً. (۱) «اگر سه خصلت در کسی یافت شد، طعم شیرینِ ایمان را خواهد چشید: خدا ورسولش در نزد او محبوب تر از هر چیز باشند، برای خدا دوست بدارد و برای او دشمن؛ و اگر آتش مهیبی برافروخته شود، افتادن در آن را بر ذره‌ای شرک ورزیدن به‌خدای سبحان، ترجیح دهد».

در پرتو آیات و روایات فوق در می‌یابیم که برگزاری مراسم جشن و سرور در سالگرد تولد این بزرگان و ایراد سخنرانی و شعر سرایی، در مدح و بیان منزلت آنان در قرآن و سنّت، تجسّم بخش علاقه و عشقی است که خدا و رسولصلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم ما را به آن سفارش نموده‌اند. البته مشروط بر آنکه مراسم مذکور با اعمال و رفتار حرام، آلوده نشود.

با نیم‌نگاهی به قرنهای گذشته، در می‌یابیم که انگیزه کسانی که در این راه گامی برداشته‌اند، ابراز دوستی به پیامبر بوده و از عشق به پیامبر سرچشمه‌می‌گرفته است.

نویسنده کتاب «تاریخ الخمیس» در این زمینه می‌گوید:

«مسلمانان همیشه، در ماه تولد آن حضرت با برگزاری مجالس جشن و میهمانی، کمک به مستمندان به صورتهای گوناگون، افزودن

ص: ۱۸۸

بر کارهای پسندیده و مولودی خوانی، ابراز شادمانی کرده‌اند و در مقابل، از کرامت و بزرگواری آن حضرت برخوردار شده‌اند». (۱) قسطلانی نیز در این باره نوشته است:

«از دوران دور تا کنون، مسلمانان در ماه میلاد پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ به برگزاری مراسم جشن، برگزاری میهمانی، کمک شبانه به مستمندان، ابراز شادمانی، افزایش خیرات و مولودی خوانی پرداخته‌اند و از فضل و لطف فراگیر آن حضرت بهره‌مند شده‌اند ... خدای رحمت کند کسانی را که شبهای ماه میلاد را، عید خود قرار داده‌اند» (۲).

۱- تاریخ الخمیس: ۱/ ۳۲۳، نوشته دیاربکری.

۲- مواهب المدینة: ۱/ ۲۷.

ص: ۱۸۹

۹ گریه بر اموات

حزن و اندوه به هنگام از دست دادن دوستان و بستگان، امریست که فطرت انسانی بر آن سرشته شده است. وقتی کسی گرفتار مصیبت فقدان عزیز و جگر گوشه‌ای از دوستان و آشنایان خود می‌شود، اندوه او را فرا می‌گیرد و بی اختیار اشک از گونه‌هایش جاری می‌شود. تا کنون مشاهده نشده است که کسی منکر این حقیقت باشد و به طور جدی و واقعی آن را انکار کند. پر واضح است که اسلام دینی فطری است و بدون مخالفت با فطرت انسانی - مطابق اقتضائات آن - برنامه‌های خود را تنظیم نموده است: **فَمَا قَمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا**. (۱) «پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند انسانها را بر آن آفریده است».

هرگز ممکن نیست که دینی جهانی، گریه و اندوه را در

ص: ۱۹۰

از دست دادن دوستان و عزیزان، تا وقتی که موجب خشم و غضب خداوند نشده است، تحریم کند. در بررسی‌های تاریخی، شاهد آنیم که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم صحابه و تابعین، بر اساس همین اقتضای فطری رفتار کرده‌اند. اینک برخی شواهد تاریخی را در این زمینه خاطر نشان می‌سازیم:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم هنگام مرگ فرزند دلیندش ابراهیم، می‌گریست و می‌فرمود:

«العين تدمع، و القلب يحزن، و لا نقول إلا ما يرضى ربنا و أنا بك يا ابراهيم لمحزونون»

«چشم می‌گرید و قلب می‌سوزد و جز آنچه مورد رضایت خدا است نگوییم. ای ابراهیم! ما در فراق تو در اندوهیم» (۱).

تاریخ نگاران و سیره نویسان نوشته‌اند: هنگامیکه ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حال احتضار بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد خانه شد و او را در دامن مادرش دید. او را گرفت و در دامن خود خواباند و فرمود:

«يا ابراهيم انا لن نغنى عنك من الله شيئاً - ثم ذرفت عينا و قال: - انا بك يا ابراهيم لمحزونون، تبكى العين و يحزن القلب و

۱- سنن ابن داود: ۱/ ۵۸؛ سنن ابن ماجه: ۱/ ۴۸۲

ص: ۱۹۱

لأنقول ما يُسخط الربُّ و لولا أنَّه امرٌ حقُّ و وعدُّ صدق و أنَّها سبیل مأتیة، لحزننا علیک حزناً شدیداً اشدَّ من هذا»

«ای ابراهیم! کاری از ما ساخته نیست، سپس اشک چشمان آن حضرت را فرا گرفت و فرمود: - ما در فراق تو اندوهناکیم، چشم گریان است و قلب سوزان و آنچه خشم خدا را موجب شود بر زبان نرانیم و اگر نبود که مرگ حق است و وعده ایست صادق و راهی است که همه باید بروند، اندوه ما بر تو صد چندان از این بود.»

در این هنگام عبدالرحمان ابن عوف به آن حضرت گفت: مگر شما خودتان از گریه بر اموات نهی نکردید؟ حضرت پاسخ داد:

«لا، ولكن نهیت عن صوتین احمقین و آخرین، صوت عند مصیبة و خمس وجوه و شقَّ جیوب و رنة شیطان، و صوت عن نغمة لهو، و هذه رحمة، و من لا یرحم لا یرحم»

«نه! اما از دو صدای جاهلانه و دو کار نهی کرده‌ام؛ داد و فریاد به هنگام وارد آمدن مصیبت و خراش دادن صورت و پاره کردن گریبان و صدای گریه‌ای که در حلق پیچانده شود که شیطانی است، و صدای نغمه لهوآمیز. اما این گریه‌من، ناشی از عطوفت و رحمت است و البته کسی که رحم نکند، بر او رحم نشود» (۱).

نمونه فوق، اولین و آخرین گریه آن حضرت بر مصیبت عزیزان خود نبود. آن حضرت در مرگ فرزندش «طاهر» نیز می‌گریست و می‌فرمود:

«ان العین تذرف و انّ الدمع یغلب و القلب یحزن و لانعصی

ص: ۱۹۲

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ

«چشم گریان است و اشک ریزان و قلب سوزان و البته خداوند را عصیان نخواهیم کرد». (۱) علامه امینی در اثر گران سنگ خود «الغدیر»، موارد بسیاری از گریه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه و تابعین را در مصیبت فقدان عزیزان و دوستان، گرد آورده است. نمونه‌های ذیل، از جمله مواردی است که این محقق اندیشمند بدانها اشاره کرده است:

«وقتی حمزه قدس سره در جنگ احد به شهادت رسید، صفیه دختر عبدالمطلب قدس سره سر رسید و به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گشت [وقتی آن حضرت را یافت] پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بین او و انصار فاصله شد و فرمود: او را به حال خود گذارید. صفیه در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم [یا جنازه حمزه] نشست و گریست. هرگاه صدای او به گریه بلند می‌شد، صدای گریه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز؛ و اگر او آهسته می‌گریست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم. فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز می‌گریست و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همراه او گریه می‌کرد و می‌فرمود:

هرگز کسی مانند تو مصیبت زده نخواهد شد». (۲) «پس از جنگ احد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه بازگشتند، با خبر شدند که زنان انصار بر شهدای خود گریه می‌کنند.

حضرت

۱- مجمع الزوائد هیشمی: ۸/۳.

۲- امتاع المقریزی، ص ۱۵۴.

ص: ۱۹۳

فرمودند: «اما حمزه عزادار و گریان ندارد!» انصار با شنیدن این جمله، به زنان خود گفتند: هر کس خواست برای شهید خود گریه کند، ابتدا بر حمزه عموی پیامبر گریه کند. [بنا به گفته مؤلف کتاب مجمع الزوائد] این رسم تا کنون ادامه دارد و مردم بر هیچ مرده‌ای گریه نمی‌کنند مگر آنکه ابتدا بر حمزه بگریند». (۱) «هنگامیکه خبر شهادت جعفر، زید ابن حارثه و عبدالله بن رواحه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید، اشک از دیدگان حضرتش جاری شد». (۲) «وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به زیارت قبر مادر خود رفت، به شدت گریست و از گریه ایشان، اطرافیان نیز به گریه آمدند». (۳) «هنگامی که عثمان ابن مظعون، یکی از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت، پیامبر بر جنازه او بوسه زد و گریست، به گونه‌ای که اشک آن حضرت بر گونه‌های مبارکش جاری شد». (۴) «هنگامیکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مرگ پسر یکی از دختران خود می‌گریستند، عبادة ابن صامت از علت این گریه سؤال کرد. حضرت پاسخ دادند: گریه، رحمتی است که خداوند در نهاد

۱- مجمع الزوائد: ۶ / ۱۲۰.

۲- صحیح بخاری: کتاب «المناقب فی علامات النبوة فی الاسلام»؛ سنن بیهقی: ۴ / ۷۰.

۳- سنن بیهقی: ۴ / ۷۰، تاریخ خطیب بغدادی: ۷ / ۲۸۹.

۴- سنن ابی داود: ۲ / ۶۳؛ سنن ابن ماجه: ۱ / ۴۴۵.

ص: ۱۹۴

فرزندان آدم قرار داده است و خداوند فقط بر بندگان عطف خود رحم خواهد کرد». (۱) «حضرت زهرا علیها السّلام، پس از رحلت رسول خداصلی الله علیه و آله و سلّم می‌گریست و می‌فرمود: ای پدر! تو به پروردگارت نزدیک شدی و دعوتش را اجابت نمودی. پدر جان! اینک خبر رحلت را به جبرئیل می‌رسانیم و اینک، بهشت فردوس مأوای تو است». (۲) «دخت پاک رسول خداصلی الله علیه و آله و سلّم، فاطمه زهرا علیها السّلام در کنار تربت مطهر پدرایستاد، مشتی از خاک قبر برداشت و بر چشم نهاد و با چشمانی گریان چنین سرود:

ماذا على من شَمَّ تربةً احمد

صُبَّتْ على مصائب لو أنّها

أن لا يشمّ مدى الزمان غواليا

صُبَّتْ على الايام صرن لياليا

«چگونه است، آن کس که تربت پاک رسول خدا را می‌بوید، هرگز هیچ بوی خوشی را تا پایان عمر نخواهد بوید. بر من مصائبی روی آورد، که اگر بر روزها فرود می‌آمد، به شب تیره تبدیل می‌شدند».

۱- سنن ابی داود: ۵۸ / ۲؛ سنن ابن ماجه: ۴۸۱ / ۱.

۲- صحیح بخاری، باب «مرض النبی ووفاته»؛ مسند ابی داود: ۱۹۷ / ۲؛ سنن نسائی: ۱۳ / ۴؛ مستدرک حاکم: ۱۶۳ / ۳؛ تاریخ الخطیب: ۲۶۲ / ۳.

ص: ۱۹۵

ابوبکر بن ابی قحافه، خلیفه اول، بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گریست و در سوگ پیامبر مرثیه‌ای سرود که با این بیت آغاز می‌شد:

یا عین فابکی و لا تسأمی
و حُقَّ البكاء علی السید

«ای چشم! گریان باش و از گریه ملول مشو، که گریه بر آن بزرگ سزاوار است».

و نیز حسان بن ثابت، شاعر پر آوازه صدر اسلام در رثای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گرید و می‌گوید:

ظلمتُ بها ابکی الرسول فاسعدت بیکون من تبکی السماوات یومه عیونٌ و مثلاها من الجفن اسعد و من قد بکتها الارض فالناس اکمد
«همواره بر رسول خدا می‌گریم، پس ای دیده ۳ها و مژگانها مرا در این گریستن یاری دهید.

مردم می‌گریند در عزای کسی که آسمانها در روز عزایش گریه می‌کنند، و مردم در عزای کسی که زمین برای او گریست، غمگین‌ترند».

و در شعری دیگر:

یا عین جودی بدمع منک اسبال و لا تملن من سح و إعوال

«ای دیده! مدام از خود اشک جاری کن و از اشک و شیون ملول مشو».

ص: ۱۹۶

دختر عبدالمطلب «أروی» در سوگ آن حضرت می‌گرید و اینچنین مرثیه می‌خواند:

الا یا عین! و یحکک اسعدینی

الا یا عین! و یحکک و استهلّی

بدمعک ما بقیت و طاوعینی

علی نور البلاد و اسعدینی

ای دیده! وای بر تو؛ تا وقتی که من زنده‌ام مرا در اشک ریختنم یاری کن و مطیعم باش.

ای چشم! وای بر تو؛ بر مرگ روشنایی شهرها اشک ریز و مرا در این مصیبت یاری کن.

دخت دیگر عبدالمطلب «عاتکه»، این چنین مرثیه می‌خواند:

أعینی جودا طوال الدّهر و انهمرا

یا عین فاسحنفری بالدمع واحتفلی

یا عین فانهملی بالدمع واجتهدی

سکباً و سحاً بدمع غیر تعذیر

حتّی الممات بسجل غیر منزور

للمصطفی دون خلق الله بالنور

ص: ۱۹۷

ای دیدگانم! به درازای روزگار اشک ریزید، بی هیچ عذر و بهانه‌ای.
 ای دیده! با اشک ریختن گود شو و تا مردنم بدان اهتمام کن، بی هیچ درنگی.
 ای چشم! فراوان گریه کن و در ماتم نور برگزیده- از بین خلق خدا- کوشش کن.
 صفیّه، دختر دیگر عبدالمطلب و عمه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سوگ آن حضرت می‌گرید و می‌خواند:

أفأطمُ بکي و لا تسأمی

هو المرء بیکی و حقّ البکاء

بصحبک ماطلع الکوکب

هو الماجد السید الطیب

ای فاطمه! گریان باش و در عزای همدمت تا هنگامه طلوع ستاره، خسته مشو.

برای مردی به حق گریسته می‌شود، که سرور و آقایی پاک نژاد است.

و در جای دیگر:

أعینی! جودا بدمع سجم

أعینی! فاسحنفراو اسکبا

یبادر غرباً بما منهدم

بوجد و حزنٍ شدید الالم

دیدگانم! اشک روان ریزید، در مصیبتی که ویرانگر است.

چشمانم! اشک ریزید و گود شوید، در شور و غصّه دردناکی.

ص: ۱۹۸

هند، دختر حارث ابن عبدالمطلب با چشمانی گریان، در سوگ حضرتش می گوید:

یا عین جودی بدمع منک و ابتدری

كما تنزل ماء الغیث فانثعبا

ای دیده! اشکی جاری ساز و بدان مبادرت کن، همانند آب باران که فرود آید و جاری شود.

و هند، دختر اناثه، در مرثیه‌ای می گوید:

الا یا عین! بکی لا تملی

فقد بکرائعی بمن هویت

هان ای دیده! گریه کن و خسته مشو، چرا که خبر مرگ ناگهانی دلباخته‌ام را آوردند.

عاتکه بنت زید، در ضمن مرثیه‌ای می خواند:

و أمست مراکبه أوحشت

و أمست تبکی علی سید

وقد کان یرکبها زینها

تردد عبرتها عینها

مرکبهای او شام کردند، در حالی که وحشت زده بودند و آن که

سوار بر آنان می شد، زینت آنان بود.

ص: ۱۹۹

شام نمودند، در حالی که گریه می‌کردند بر سروری که اشکش از دیدگانش روان بود.
امّ ایمن نیز در سوگ آن حضرت می‌گوید:

عین جودی فانّ بذلك للدم

بدموع غزیره منک حتی

- ع شفاء فاکتری من بکاء

یقضی الله فیک خیر القضاء

ای دیده! اشک ریز که این اشک شفا است پس بسیار گریان باش.

اشک فراوان ریز تا هنگامی که خدا درباره تو بهترین حکم را بنماید.

در جریان جنگ اُحد، عمه جابر ابن عبدالله بر برادر خود، عبدالله ابن عمر می‌گریست.

جابر گفت: من می‌گریم و مردم مرا از گریه نهی می‌کنند، اما رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم مرا نهی نمی‌کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در سوگ او، هم بگریید [زیرا عزیزی را از دست داده‌اید] و هم نگریید، [زیرا] قسم به خدا، تا وقتی که او را به خاک سپردید، ملائکه با بالهای خود بر او سایه افکنده بودند». (۱) البته بر طبق روایتی که از عمر ابن خطاب و عبدالله ابن عمر

ص: ۲۰۰

رسیده است، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند:

«ان المیت یعذب بیکاء اهله»

«میت، با گریه بستگان خود در عذاب می‌افتد» (۱).

به اعتقاد ما، ظاهر این حدیث با رفتار خلیفه دوم «عمر» در موارد بسیاری که تاریخ آنها را ثبت کرده است، در تعارض است. از آن جمله:

۱. هنگامیکه خبر مرگ نعمان ابن مقرن المزنی به عمر رسید، عمر از منزل خارج شد، بر بالای منبر رفت و این خبر را به مردم رساند، آنگاه دست خود را به روی سر گذاشت و گریست (۲).

۲. هنگامیکه خالد بن ولید از دنیا رفت، عمر در سوگ او گریست و وقتی این خبر به او رسید که کسانی زنان را از گریستن منع کرده‌اند گفت: تا وقتی که گریه زنان بنی مغیره بر ابی سلیمان به صورت لغو و لقلقه (صدای گریه با چرخانیدن در گلو) نباشد، بر آنان باکی نیست. (۳) (۳). برادر عمر، زید ابن خطّاب در گذشت و دوست او- از قبیله بنی عدی ابن کعب- به مدینه آمد. وقتی چشم عمر به او

۱- صحیح مسلم: ۳ / ۴۱-۴۴، کتاب الصلاة، باب «المیت یعذب بیکاء أهله علیه».

۲- عقد الفرید. از ابن عبد ربّه اندلسی: ۳ / ۲۳۵.

۳- همان.

ص: ۲۰۱

افتاد، اشک از دیدگانش جاری شد و گفت: «زید را وانهادی و به نزد من آمدی!» (۱) این گریستنهای متعدد خلیفه دوم، ما را به این نکته می‌رساند که معنای حدیث مذکور- بر فرض صحت سند آن- چیز دیگری است.

علاوه بر آنکه اگر ظاهر این حدیث را بپذیریم، با آیات قرآن در تعارض است. بر اساس آیه: *وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى*. (۲)

«هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی‌کشد».

در عذاب افتادن میت به وسیله گریه شخص دیگر، چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟.

کاوشی در فهم معنای حدیث

مطالب فوق ما را بر آن می‌دارد که منظور از حدیث «انّ المیت یعذب...»-اگر سند آن صحیح باشد- غیر آن چیزی است که ظاهر آن می‌رساند. به عقیده ما این حدیث، همراه با قرائنی بوده که در هنگام نقل آن از بین رفته است و به همین جهت برخی گمان برده‌اند که مطابق این حدیث، گریه بر میت حرام است، درحالیکه از لبّ معنای آن غفلت ورزیده‌اند.

۱- همان.

۲- فاطر / ۱۸.

ص: ۲۰۲

در کتاب صحیح مسلم به نقل از هشام ابن عروه و او از پدرش آمده است: «در نزد عایشه از قول فرزند عمر این روایت نقل شد که: «المیت یعدّب بیکاء» عایشه گفت: خدا پدر عبدالرحمن را بیامرزد، چیزی شنیده است، اما به درستی آن را به خاطر نسپرده است. [حقیقت آن است که] وقتی جنازه فردی یهودی از کنار رسول خدا عبور داده شد و بر او گریه می کردند، پیامبر فرمود: شما بر او گریانید، حال آنکه او در عذاب است». (۱) ابوداود در کتاب سنن خود، به نقل از عروه و او از عبداللّه ابن عمر آورده است: جمله «ان المیت لیعدّب بیکاء اهله علیه»، از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است. وقتی ماجرا به عایشه رسید گفت: وقتی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از کنار قبر فردی یهودی می گذشتند، فرمودند: «صاحب این قبر معدّب است، در حالیکه بستگانش بر او می گریند» سپس این آیه را قرائت کردند:

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى. (۲)

امام شافعی می گوید: «آنچه عایشه از رسول خدا روایت کرده است، به دلیل مفاد کتاب و سنت، بیشتر از روایتی که از ابن عمر نقل شده، شبیه گفتار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است. اگر بگویید دلیل شما از

۱- صحیح مسلم: ۴۴/۳، کتاب صلاه، باب «المیت یعدّب بیکاء اهله علیه».

۲- سنن ابی داود: ۱۹۴/۳، شماره ۳۱۲۹. در این صورت حروف «با» در بکاء «اهله» به معنی «مع بکاء اهله» می ۳ باشد یعنی با اینکه بستگان میت می ۳ گویند، دل او بیچاره معدّب است.

ص: ۲۰۳

آیات قرآن چیست؟ آیات ذیل را برمی شمیریم:

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ) و (وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ) (۱) و فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ) (۲) و ... لِيُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسَعَىٰ) (۳).

«و اینکه برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست»، «پس هر کس، هم وزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند. و هر کس، هم وزن ذره‌ای کار بد کرده آن را می بیند»، «تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود، جزا داده شود».

و اگر بگویید دلیل شما از سنت رسول خدا چیست؟ این روایت را ذکر می کنیم که:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مردی پرسید: آیا این فرد پسر تو است؟ پاسخ داد: آری! حضرت فرمود:
«أما أنه لا يجزي عليك ولا تجني عليه»

«او نباید تو را آزار و اذیت کند و تو نیز نباید او را آزار رسانی».

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با این جمله، همان مطلبی که خداوند در قرآن ذکر کرده می فرماید، که جنایت و اذیت هر کس به دیگری به ضرر خود اوست؛ همچنانکه عمل نیک هر کس [به نفع خود او است] نه به سود دیگری است و نه به ضرر خود او. (۴)

۱- نجم / ۳۹.

۲- زلزله / ۷ و ۸.

۳- اختلاف الحدیث، با حواشی کتاب الام شافعی: ۲۶۷ / ۷.

۴- اختلاف الحدیث، با حواشی کتاب الام شافعی: ۲۶۷ / ۷.

ص: ۲۰۴

در کتاب صحیح مسلم از ابن عباس روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ان المیت یعذب بیکاء اهله علیه». ابن عباس اضافه می‌کند: وقتی عمر در گذشت، این حدیث نزد عایشه نقل شد. عایشه گفت: خدا عمر را پیامرزد؛ نه! به خدا قسم که پیامبر نفرمود خداوند مؤمن را با گریه کسی بر او عذاب می‌کند، بلکه فرمود: خداوند عذاب کافر را با گریه اهلس بر او، زیاد می‌کند. برای شما این آیه قرآن کافی است که:

(ولاتزر وازرۀ و زر اخری). (۱)

تذکر این نکته لازم است که حدیثی که صحیح مسلم به نقل از هشام ابن عروه آورده است و ما در ابتدای این کنکاش به آن اشاره کردیم، صحیح و قابل قبول است. اما حدیثی که اکنون به نقل از ابنعباس نقل شد، صحیح به نظر نمی‌رسد، چرا که زیاد شدن عذاب کافر در اثر گریه اهلس بر او، با آیات قرآن ناسازگار است.

۱- صحیح مسلم: ۴۳/۳، کتاب صلاة، باب «المیت یعذب بیکاء اهله علیه».

ص: ۲۰۵

۱۰ سوگند دادن خداوند به حق اولیای الهی

قرآن کریم بعضی از بندگان صالح خداوند را بدین گونه توصیف می‌کند:

(الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ). (۱)

«همانها که استقامت می‌ورزند و راستگو هستند و [در برابر خدا] خضوع، و [در راه او] انفاق می‌کنند و در سحرگاهان استغفار می‌نمایند».

حال اگر کسی در نیمه‌های شب بپاخیزد و به نماز ایستد و با حال تضرع به درگاه خداوند دعا کند: «خداوندا! از تو می‌خواهم، به

حق استغفار کنندگان در سحرها (مستغفرین بالاسحار) گناهان مرا بیامرز» آیا این کار جایز است یا نه؟

با بررسی احادیث به جای مانده از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام

ص: ۲۰۶

می‌توان به پاسخ این پرسش دست یافت:

۱- ترمذی، ابن ماجه و امام احمد حنبل به نقل از عثمان ابن حنیف روایت کرده‌اند که: مردی نابینا به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و از پیامبر درخواست کرد که از خداوند بخواهد او را شفا دهد. پیامبر به او دستور داد وضویی کامل بسازد، دو رکعت نماز گزار و خداوند را با این دعا بخوان:

«اللَّهُمَّ اِنِّي اسْأَلُكَ وَاتُوجِّهُ اِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، يَا مُحَمَّدُ اِنِّي اتُوجِّهُ بِكَ اِلَى رَبِّي فِي حَاجَتِي لِتَقْضَى، اللَّهُمَّ شَفِّعْهُ فِيَّ» (۱)

«خداوندا! به حق رسول رحمت، تو را می‌خوانم و به سوی تو رو می‌آورم. ای رسول خدا! من به وسیله تو به خدایم روی آورده‌ام تا حاجتم روا شود. خداوندا! شفاعت او را در مورد من، پذیرا باش».

۲- ابو سعید خدری، این دعا را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است:

«اللَّهُمَّ اِنِّي اسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّائِلِينَ عَلَيْكَ وَاسْأَلُكَ بِحَقِّ مَمْشَايَ هَذَا» (۲) «خداوندا! من تو را، به حقی که مسئلت کنندگان بر تو دارند و به حق

۱- صحیح ترمذی: ۵، کتاب الدعوات، باب ۱۱۹ شماره ۳۵۷۸؛ سنن ابن ماجه: ۱ / ۴۴۱، شماره ۱۳۸۵؛ مسند احمد: ۴ / ۱۳۸، و دیگر منابعی که در مبحث توسل بیان شد.

۲- سنن ابن ماجه: ۱ / ۲۵۶ شماره ۷۷۸، باب مساجد؛ مسند احمد ۳ / ۲۱.

ص: ۲۰۷

این آمدنم، خواهانم».

۳- بیهقی از عمر ابن خطاب روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«لَمَّا اقترف آدم الخطيئة رفع رأسه الى السماء فقال: أسألك بحق محمد الأغرقت لي» (۱). «آنگاه که حضرت آدم دچار خطا شد، سر به آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا!، به حق محمد صلی الله علیه و آله و سلم، از تو می‌خواهم از خطایم درگذری».

مرزهای توحید و شرک در قرآن؛ ص ۲۰۷

حاکم در کتاب مستدرک، طبرانی در کتاب معجم الاوسط و ابو نعیم در کتاب حلیه الاولیاء از انس ابن مالک روایت کرده‌اند: وقتی فاطمه بنت اسد وفات یافت، قبری برای او کردند. وقتی قبر به اندازه لحد رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کندن قبر را ادامه دادند و با دستان مبارک خود خاک آن را بیرون ریختند. وقتی قبر آماده شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد قبر شدند و در آن خوابیدند. سپس گفتند: «خداوند است که زنده می‌کند و می‌میراند و او زنده ایست که مرگ نپذیرد. خداوندا! مادرم فاطمه بنت اسد را پیامرز و حجّتش را به او تلقین کن و جایگاهش را توسعه بخش. به حق نبی‌ات و انبیاء قبل از من، که تو ارحم الراحمینی» (۲). این ادعیه، گرچه عین لفظ سوگند و قسم را در خود ندارد، اما

۱- بیهقی. دلائل النبوة: ۵ / ۴۸۹.

۲- مستدرک حاکم: ۳ / ۱۰۸؛ معجم الاوسط: ۳۵۶؛ حلیه الاولیاء: ۳ / ۱۲۱.

ص: ۲۰۸

به دلیل وجود بقاء قسم، حاوی معنای سوگند می‌باشند. گویی که به جای جمله «اللهم انی اسألك بحق السائلین علیک» (خداوندا! به حق سائلین در گاهت، از تو می‌خواهم) فرموده است: «خداوندا! تو را به حق سائلین در گاهت قسم می‌دهم».

در بسیاری از دعاهای رسیده از اهل بیتعلیهم السّلام، قسم دادن خداوند به حق اولیای الهی وجود دارد و ائمه اطهارعلیهم السّلام طبق گفته صریح پیامبرصلی الله علیه و آله و سلّم در حدیث ثقلین «انی تاركٌ فیكم الثقلین کتاب الله و عترتی» (۱) عدل و قرین قرآن محسوب می‌شوند. امام سجّاد علیه السّلام در دعای روز عرفه، در مناجات با پروردگار خود چنین می‌گوید:

«بحقّ من انتخب من خلقك، و بمن اصطفیته لنفسك، بحق من اخترت من بریتك، و من اجتبت لشأنك، بحق من وصلت طاعته بطاعتك، و بحق من نیطت معاداته بمعاداتك...» (۲) «به حق کسی که از میان خلق خود انتخاب کردی و به [حق] کسی که برای خود برگزیدی؛ و به حق کسی که از میان مخلوقات خود اختیار نمودی و [حق] کسی که برای مقام خود گزینش نمودی؛ و به حق آن کس که اطاعت از او را به اطاعت از خود پیوند زدی؛ و به حق کسی که دشمنی با او را دشمنی با خود پنداشتی...».

وقتی امام صادق علیه السّلام مرقد مطهر جدش علی علیه السّلام را

۱- این حدیث در بین شیعه و سنی، متواتر است.

۲- ابن طاووس، اقبال: ۳۰۹.

ص: ۲۰۹

زیارت نمود، در پایان زیارت خود اینچنین دعا کرد:

«اللهم استجب دعایی، و اقبل ثنایی، واجمع بینی و بین اولیایی، بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين». (۱) «خدایا! دعایم را مستجاب کن؛ ستایشم را بپذیر؛ من و دوستانم را در یک جمع قرارده؛ به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام». این دعاها از ائمه اهل بیت علیهم السّلام دلیل بر جواز قسم دادن خداوند به حق اولیای صالح اوست.

پرسش و پاسخ:

گاهی گفته می‌شود، از آنجا که مخلوق حقی بر خالق ندارد، قسم دادن خداوند به حق مخلوق روانیست. پاسخ آن است که: اولاً: این سخن، اجتهاد در مقابل نص است. چرا که اگر مخلوق حقی بر ذمه خالق نداشت، چگونه حضرت آدم علیه السّلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بر طبق روایاتی که گذشت، خداوند را به حق بندگانش قسم داده‌اند؟ ثانیاً: این خود خداوند سبحان است که برای بندگان صالحش، حقی بر ذمه خود پذیرفته است. مانند:

وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ. (۲)

۱- طوسی. مصباح المتهدجد: ۶۸۲.

۲- روم/ ۴۷.

ص: ۲۱۰

«و یاری مؤمنان، همواره حقی است بر عهده ما».

وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ (۱).

«این وعده حقی است بر او [خداوند] که در تورات و انجیل ذکر فرموده».

كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّ الْمُؤْمِنِينَ (۲).

«همین گونه بر ما حق است که مؤمنان را رهائی بخشیم».

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ (۳).

«پذیرش توبه از سوی خدا تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام دهند».

علاوه بر آیات فوق، روایاتی وجود دارد که به وجود حق مخلوق بر ذمه خداوند اشاره می‌کند. اکنون به ذکر برخی از آنها بسنده می‌کنیم:

۱. «حَقُّ عَلَى اللَّهِ عَوْنٌ مَنْ نَكَحَ التَّمَّاسَ الْعَفَّافَ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ» (۴). «بر خداوند است، آن کس را که برای عفاف و خودداری از محرّمات الهی ازدواج کند، یاری نماید».

۱- توبه / ۱۱۱.

۲- یونس / ۱۰۳.

۳- نساء / ۱۷.

۴- سیوطی. جامع الصغیر: ۲ / ۳۳.

ص: ۲۱۱

۲. «قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «ثَلَاثَةٌ حَقَّ عَلَى اللَّهِ عَوْنُهُمْ: الْغَازِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَالْمَكَاتِبُ الَّتِي يُرِيدُ الْإِدَاءَ، وَالنَّكَاحُ الَّتِي يُرِيدُ التَّعْفُفَ» (۱) «یاری سه گروه بر عهده خداوند است: مجاهدی که در راه خدا می‌جنگد؛ برده‌ای که در ازاء پرداخت پولی به دنبال آزاد سازی خویش است و کسی که برای عقیف ماندن، ازدواج کند».

۳. «أَتَدْرِي مَا حَقَّ الْعِبَادَ عَلَى اللَّهِ؟» (۲) «آیا می‌دانی حق بندگان بر خداوند چیست؟».

البته پرواضح است که هیچ بنده‌ای از پیش خود، حتی اگر قرنهای متمادی به عبادت خدا پردازد، بر خداوند حقی ندارد. چرا که تمام حول و قوه او و نعمتی که به او داده شده است از خداوند است. او از پیش خود چیزی در راه خدائی پردازد تا در مقابل، مستحق ثواب و پاداش باشد.

پس معنای حق بنده بر خداوند چیست؟

منظور از حق بندگان خدا، درادعیه و احادیثی که گذشت، مقام و منزلتی است که خداوند در مقابل طاعت و فرمانبرداری آنها به آنان می‌بخشد و این بخشش، از روی فضل و عنایت حق است نه به جهت استحقاق بندگان.

۱- سنن ابن ماجه: ۲ / ۸۴۱.

۲- نهاییه ابن اثیر، ماده حق.

ص: ۲۱۲

بنابراین، حقی که خدا را به آن قسم می‌دهیم، حقی است که خود خداوند بر ذمه خود پذیرفته است، نه حقی که بنده بر خداوند پیدا کرده باشد. نظیر قرض گرفتن خداوند از بندگان خود که فرمود:

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا. (۱)

«کیست که به خدا «قرض الحسنه‌ای» دهد [و از اموالی که خدا به او بخشیده‌انفاق کند].»

اینگونه تعبیر، ناشی از لطف و عنایت خداوند متعال به بندگان صالح و شایسته است، تا جاییکه خود را مدیون و بندگان خود را ذی حق می‌شمارد. در واقع این تعبیر، انسانها را به طاعت و بندگی خداوند ترغیب و تشویق می‌کند.

۱- بقره/ ۲۴۵.

ص: ۲۱۳

۱۱ سوگند به غیر خداوند

آیا سوگند به غیر خداوند، مانند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، قرآن، کعبه و سایر مقدسات جایز است یا نه؟
 با جستجو در قرآن کریم، به آیاتی بر می‌خوریم که خداوند به مخلوقات خود قسم یاد کرده است.
 به عنوان نمونه، تنها در سوره شمس، هشت مورد قسم به مخلوقات وجود دارد، که عبارتند از:
 شمس (خورشید)، ضحاه‌ها (هنگام طلوع خورشید)، قمر (ماه)، نهار (روز)، لیل (شب)، سماء (آسمان)، ارض (زمین) و نفس انسان.
 (۱) همچنین در سوره‌های نازعات، مرسلات، طارق، قلم، عصر و بلد، سوگنده غیر خداوند به کار رفته است. علاوه بر سوره‌های
 فوق، در آیات دیگری نیز سوگند به مخلوقات الهی

ص: ۲۱۴

یاد شده است، که به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونَ* وَطُورِ سَيْنِينَ* وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ). (۱)

«قسم به انجیر و زیتون [یا قسم به سرزمین شام و بیت المقدس].

و سوگند به طور سینین. و قسم به این شهر امن [مکه]».

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى* وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى). (۲)

«قسم به شب در آن هنگام که (جهان را) بپوشاند. و قسم به روز هنگامیکه تجلی کند».

وَالْفَجْرِ* وَ لَيَالٍ عَشْرٍ* وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ* وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ). (۳)

«به سپیده دم سوگند. و به شبهای دهگانه. و به زوج و فرد. و به شب، هنگامی که [به سوی روشنایی روز] حرکت می‌کند».

وَالطُّورِ* وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ* فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ* وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ* وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ* وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ). (۴)

«سوگند به کوه طور، و کتابی که نوشته شده، در صفحه‌ای گسترده، و سوگند به بیت المعمور، و سقف برافراشته، و دریای مملو و

برافروخته».

۱- تین / ۳۱.

۲- لیل / ۱-۲.

۳- فجر / ۱-۴.

۴- طور / ۱-۶.

ص: ۲۱۵

لَعْمُرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ). (۱)

«سوگند به جان تو، اینها در مستی خود سرگردانند».

در صورتیکه قسم به غیر خداوند شرک و قبیح باشد، با آنکه خداوند شرک را به فحشا توصیف نموده است، چگونه ممکن است این عمل، از خداوند سرزده باشد؟

و إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلُوبُنَا إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ). (۲)

«و هنگامی که کار زشتی انجام می‌دهند می‌گویند: «پدران خود را بر این عمل یافتیم و خداوند ما را به آن دستور داده است». بگو! خداوند [هرگز] به کار زشت فرمان نمی‌دهد. آیا چیزی به خدا نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟!»

فعل قبیح و ناپسند، از هر کس قبیح است و فرقی بین خالق و مخلوق نیست. بر طبق آیات مذکور، چنانچه قسم به غیر خداوند دارای هدفی عقلایی باشد، بی اشکال بوده و جایز است.

غالباً، هدف خداوند از قسم خوردن به موجودات، توجه دادن انسانها به اسرار نهفته در آنها و سعی در کشف اسرار درونی موجودات است. اما هدف از قسم خوردن انسانها به امور مقدس، علاوه بر اشاره به قداست آنها، ترغیب و تشویق یا ترساندن و برحذر داشتن و یا جلب اعتماد طرف مقابل است.

۱- حجر / ۷۲.

۲- اعراف / ۲۸.

ص: ۲۱۶

از سوی دیگر، وقتی به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دقت می‌کنیم، مشاهده می‌کنیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به غیر خداوند قسم خورده‌اند. به عنوان نمونه:

در صحیح مسلم از ابوهریره روایت شده است: مردی به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و سؤال کرد کدام صدقه، اجر و ثواب بیشتری دارد؟ حضرت پاسخ داد:

«اما «و اییک»، لتنبأنه أن تصدق و انت صحیح شحیح تخشی الفقر و تأمل البقاء». (۱) «سوگند به پدرت! صدقه‌ای که در حال تندرستی، با شور و شوق، ترس از فقر و آرزوی طول عمر پردازی، فضیلت بیشتری دارد».

همچنین در حدیث دیگری به نقل از طلحه ابن عبدالله آورده است: مردی از منطقه نجد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و در مورد [احکام] اسلام سؤال کرد. حضرت پاسخ دادند:

نمازهای پنج‌گانه را در شبانه روز بجای آر. مرد گفت:

آیا وظیفه [دیگری نسبت به نماز] دارم؟

حضرت پاسخ داد: نه! ... مگر اینکه خودت مایل باشی؛ و نیز روزه ماه رمضان را بگیر.

مرد گفت: آیا وظیفه دیگری [نسبت به روزه] دارم؟

۱- صحیح مسلم: ۳/ ۹۴، کتاب زکات، باب «أفضل الصدقة».

ص: ۲۱۷

حضرت پاسخ داد: نه! ... مگر آنکه خودت مایل باشی؛ و زکات بپرداز. مرد گفت: آیا غیر از زکات وظیفه‌ای دارم؟
حضرت فرمود: نه! ... مگر اینکه خودت مایل باشی.

آن مرد در حالیکه می‌رفت، با خود می‌گفت: به خدا قسم! بر این دستورات نه چیزی اضافه می‌کنم و نه از آنها چیزی می‌کاهم.
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «سوگند به پدرش! اگر چنین کند، به سعادت خواهد رسید». و یا فرمود: «سوگند به پدرش!
اگر چنین کند، وارد بهشت خواهد شد» (۱).

در این زمینه احادیث دیگری وجود دارد که به جهت طولانی نشدن سخن، از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

پرسش و پاسخ:

در سنن نسایی از ابن عمر روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:
«من حلف بغیر الله فقد اشرك». (۲) «هر کس به غیر خداوند قسم یاد کند، مشرک است»
با توجه به این حدیث، چگونه می‌توان قسم به غیر خداوند را

۱- صحیح مسلم: ۱/ ۳۲، کتاب ایمان، باب «الإسلام ما هو ویان خصاله».

۲- سنن نسایی: ۸/ ۷.

ص: ۲۱۸

جایز دانست؟

پاسخ آن است که، پیامبر در این حدیث، به قسم خاصی که در آن عصر رواج داشته و به بت‌هایی مانند لات و عزی قسم می‌خورده‌اند، نظر دارند. مؤید این مدعی، روایتی است که خود کتاب سنن نسایی از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل کرده است:

«من حلف فقال في حلفه بالللات و العزی فليقل لا اله الا الله» (۱) «هر کس به لات و عزی سوگند خورد، فوراً بگوید لا اله الا الله».

در روایت دیگری از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آورده است:

«لا تحلفوا بآبائکم و لا بامهاتکم و لا بالانداد» (۲) «به پدران و مادران و بت‌ها، سوگند نخورید».

حدیث نخست نشان می‌دهد که هنوز رسومات جاهلی در برخی افراد وجود داشته و آنان به بت‌ها و اصنام قسم می‌خورده‌اند که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای از بین بردن این روحيات، دستور دادند بعد از قسم به بت‌ها، کلمه «لا اله الا الله» را بر زبان جاری سازند.

حدیث دوم نیز بیانگر این نکته است که منع پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از قسم خوردن به پدران و مادرانشان، به دلیل مشرک بودن آنهاست. مؤید

۱- همان.

۲- همان.

ص: ۲۱۹

این مدعی، در پی آوردن کلمه «انداد» است که به معنای بت‌ها و اصنام می‌باشد.

بسیاری از فقها، قسم به غیر خداوند را جایز دانسته‌اند، اما در مورد وجوب کفاره در صورت شکستن قسم اختلاف نظر دارند. به عبارت دیگر؛ فقها در اصل جواز قسم به غیر خداوند اتفاق نظر دارند، اما در مورد منعقد شدن و کفاره قسم اختلاف نموده‌اند. به عنوان مثال؛ ابن قدامه می‌گوید:

«قسم به قرآن یا به آیه‌ای از آن و یا به کلام خداوند، قسم محسوب شده و منعقد می‌شود و در صورت شکستن آن، کفاره واجب است.

نظر ابن مسعود، حسن، قتاده، مالک، شافعی، ابو عبید و تمام اهل بیت نیز همین است.

ابو حنیفه گفته است: قسم به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، قسم شمرده نمیشود و کفاره ندارد». (۱) ابن قدامه در جای دیگر می‌نویسد:

«سوگند خوردن به انبیاء و سایر مخلوقات الهی منعقد نمیشود و با شکستن آن، کفاره واجب نیست. نظر اکثر فقها و ظاهر کلام خرقی نیز همین گونه است. اصحاب ما [اهل سنت] گفته‌اند: قسم

۱- المغنی: ۱۱/۱۹۳، کتاب الیمین.

ص: ۲۲۰

به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، قسم محسوب شده و موجب کفاره است». (۱) البته فقهاء اتفاق نظر دارند که رفع خصومت در نزد قاضی جز با قسم به خداوند ممکن نیست.

۱- همان: ۲۰۹ / ۱۱.

۱۲ نام گذاری فرزندان به نام پیامبر و یا امام با پیشوند «عبد»

در بین مسلمانان معمول است که در نامگذاری فرزندان خود، از اضافه کردن کلمه «عَبْد» به اسم پیامبر و ائمه‌علیهم‌السَّلام استفاده کنند، مانند عبدالرسول و عبدالحسین.

گاهی همین نکته، مورد سؤال واقع می‌شود که آیا چنین کاری جایز است یا نه؟

در پاسخ باید گفت: «عبودیت» در معانی زیر استعمال می‌شود:

۱. عبودیت در مقابل الوهیت؛ عبودیت در این استعمال به معنی مملوک تکوینی است که شامل تمام بندگان خدا می‌شود. منشأ مملوک بودن انسان، خالق بودن خداوند متعال و مخلوق بودن انسان است. در این استعمال، از آنجا که عبودیت، رمز ملکیت و

ص: ۲۲۲

مخلوق بودن است، فقط به اسم خداوند متعال اضافه می‌شود زیرا:

إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا. (۱)

«تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، بنده اویند».

همچنین قرآن به نقل از حضرت مسیح می‌فرماید:

إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا. (۲)

«من بنده خدایم، او کتاب آسمانی به من داده و مرا پیامبر قرار داده است».

۲- عبودیت قراردادی؛ که ناشی از غلبه و پیروزی انسانی بر انسان دیگر در میدان جنگ است.

دین اسلام، این نوع عبودیت را تحت شرایط خاصی که در فقه بیان شده، پذیرفته است. اختیار اسیرانی که در جنگ به دست مسلمانان اسیر می‌شوند با حاکم شرع است و او می‌تواند یکی از راههای سه‌گانه را انتخاب کند: آزادسازی اسیران بدون دریافت غرامت، آزاد کردن آنان در مقابل اخذ غرامت و به اسارت ماندن آنها.

در صورت سوم، فرد اسیر، عبد مسلمان محسوب می‌شود و به همین دلیل در کتب فقهی بابی به نام «عیید و اماء» منعقد شده است.

۱- مریم / ۹۳.

۲- مریم / ۳۰.

ص: ۲۲۳

به عنوان مثال، قرآن می‌فرماید:

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ أَنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. (۱)

«مردان و زنان بی‌همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را، اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز می‌سازد. خداوند گشایش دهنده و آگاه است.»

در این آیه، خداوند عبودیت و امامت را به کسانی که مالک عبد و امام هستند نسبت می‌دهد و می‌فرماید: عِبَادُكُمْ وَإِمَائِكُمْ. در اینجا «عبد» به نام غیرخداوند اضافه شده است.

۳- در کتاب‌های لغت عبودیت؛ به معنای اطاعت و فرمانبرداری آمده است. (۲) معنایی که در اسم‌هایی مانند عبدالرسول و عبدالحسین مورد نظر است همین معنای سوم است. عبدالرسول و عبدالحسین یعنی؛ مطیع پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و امام حسینعلیه السلام. و بدون تردید چون اطاعت از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و اولی الامر واجب است، هر مسلمانی مطیع پیامبر و ائمه‌علیهم السلام بعد از ایشان می‌باشد:

اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ. (۳)

۱- نور/ ۳۲.

۲- ر. ک: لسان العرب و القاموس المحيط، ماده عبد.

۳- نساء/ ۵۹.

ص: ۲۲۴

«اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولی الامر [اوصیای پیامبر] را».

بر اساس این آیه، قرآن پیامبر را «مُطَاع» و مسلمانان را «مطیع» معرفی کرده است و اگر کسی همین معنا را در نام فرزند خود بگنجاند، قابل سرزنش نیست.

البته واضح است که منافاتی بین عبدالرسول بودن و عبدالله بودن نیست و انسان در عین حالیکه عبد خداوند است، مطیع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز هست. زیرا دانستیم که عبودیت در مورد خداوند، عبودیت تکوینی و ناشی از خالقیت حق است، اما عبودیت در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ناشی از تشریح و دستور خداوند است که انسانها را به اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خواند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مُطَاع می نامد. بین این دو استعمال، فاصله‌ای بسیار وجود دارد.

و الحمد لله رب العالمین

حوزه علمیه قم

جعفر سبحانی

۹

را مشرک دانست. در این مسئله نیز مانند سایر مسایل فقهی، باید به کتاب و سنت مراجعه کرد تا از جواز یا عدم جواز آن آگاهی یافت.

(۲). شفاء السقام: ۱۰۷. ص: ۷۲

بود که در آن روزگار، بیشتر قبور از آن مشرکین بود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با این دستور از زیارت قبر آنان جلوگیری می نمودند. اما وقتی که قبور مؤمنین زیاد شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به فرمان خداوند، زیارت قبور را تجویز نموده و فرمودند:

«كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَرُوزُواهَا فَانْهَاهَا تَزَهَّدُ فِي الدُّنْيَا وَ تَذَكَّرُ فِي الْآخِرَةِ» «پیش از این شما را از زیارت قبور نهی می کردم، اما اکنون می گویم به زیارت قبور بروید. زیرا موجب زهد در دنیا و یادآوری آخرت می شود».

عایشه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، زیارت قبور را اجازه دادند و فرمودند:

«أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ آتِيَ الْبَقِيْعَ وَ اسْتَغْفِرَ لَهُمْ»

«یعنی؛ خدایم دستور داده به قبرستان بقیع بروم و برای مردگان آن آمرزش بخواهم».

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

